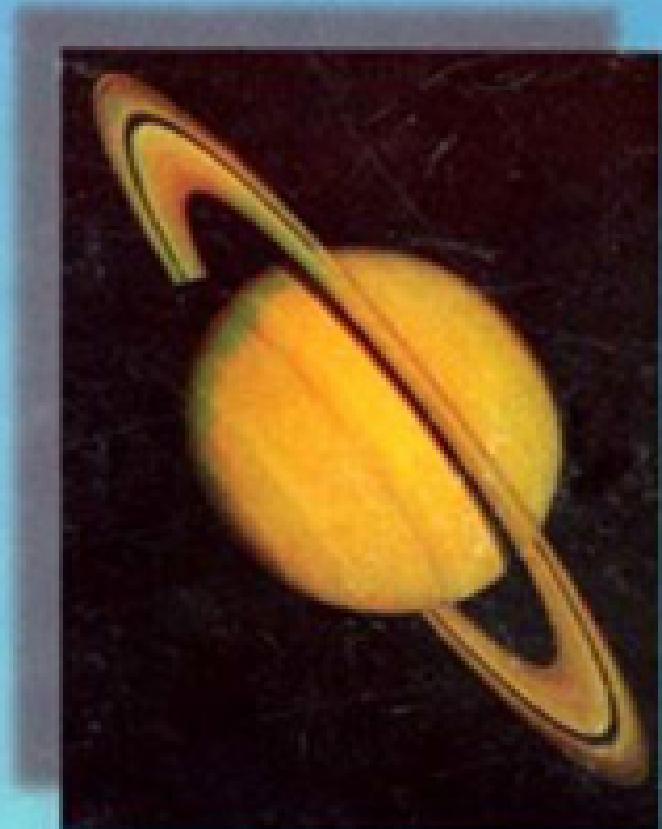


از زبان امام صادق علیه السلام

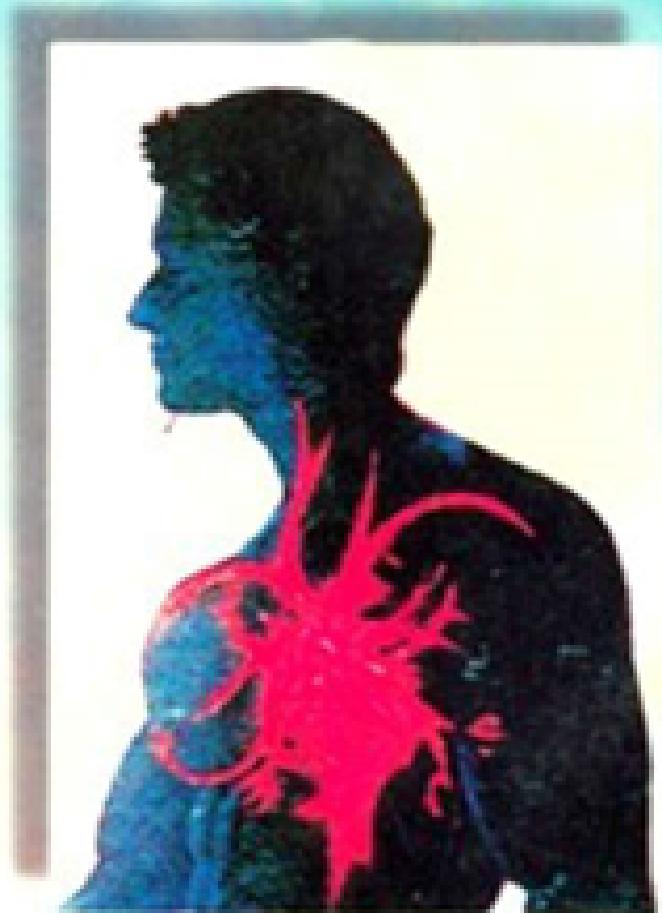
تو مغضل لو حشد

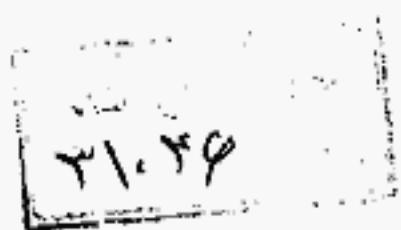


شگفتیهای آفرینش



ترجمه و تکارش: نجفعلی میرزاچی





مرکز تحقیقات کاپی تویر خلوصی

شگفتیهای آفرینش

از زبان امام صادق علیه السلام

توبه مختصر

شگفتی‌های آفرینش

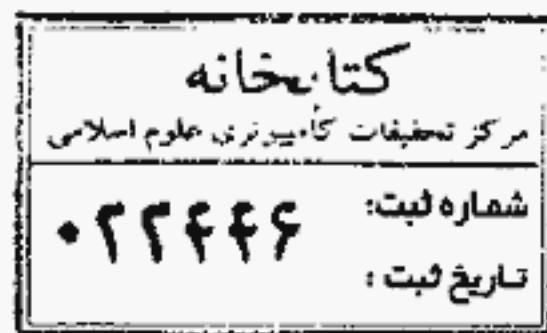
ترجمه و تکارش: نجفعلی میرزاچی



۱۰۴



**شگفتیهای آفرینش
از زبان امام صادق علیه السلام
یا توحید مفضل
ترجمه و نگارش / نجفعلی میرزا**



مؤسسه انتشارات هجرت

نشانی / قم خیابان شهداء، کوچه ۱۹، پلاک ۱۶
 صندوق پستی ۱۹۳، تلفن ۰۳۵۹۷۴۴۵۹، فاکس ۰۳۵۹۷۷۷۰۰۰

توحید مفضل

(از زبان امام صادق (ع))

ترجمه و نگارش / نجفعلی میرزا

نشر / مؤسسه انتشارات هجرت

چاپ پنجم / بهار ۱۳۷۷

چاپ / چاپخانه ستاره قم

تیراژ / ۵۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق بروای ناشر محفوظ است

ISBN 964-5875-08-0 ۹۶۴-۵۸۷۵-۰۸-۰ شابک



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



مَرْكَزُ تَعْلِيْمِ تَكَالِيفِ تَوْرِیْخِ عَلَمَوْرَدِی



مۆرسىيەتىكى دۇرۇشلۇم اسلامى



سُرْبِهِمْ أَيَّاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ

حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ

به زودی نشانه‌های خود را در آفاق هستی و جانها ایشان بر آنان می‌نماییم
تا بر ایشان روشن شود که او حق است.

مکتبه کامپیوتر عربی

(سوره نحلات قسمت از آیه ۵۲)



فهرست تفصیلی موضوعات	۷
مقدمه مترجم	۱۳
مجلس اول: درباره شگفتیهای آفرینش انسان	۴۲
مجلس دوم: درباره شگفتیهای آفرینش حیوان	۸۷
مجلس سوم: درباره شگفتیهای آفرینش طبیعت	۱۱۷
مجلس چهارم: درباره ناملایمات و مصائب	۱۵۱

فهرست تفصیلی موضوعات

۱۳	پیشگفتار مترجم
۱۳	۱- شرح حال کوتاهی از مفضل بن عمر
۱۴	۲- جایگاه رفیع مفضل در روایات
۱۷	۳- جایگاه مفضل از نظر دانشمندان
۲۳	۴- پاسخ به یک شبه
۲۵	۵- کتاب توحید مفضل
۲۶	۶- مشابهت توحید مفضل با قرآن کریم
۲۹	۷- معجزه‌های کلام امام صادق(ع)
۳۲	۸- رفع یک شبه
۳۳	۹- شرحها و ترجمه‌های توحید مفضل
۳۶	۱۰- ترجمة حاضر
۳۷	۱۱- سخن آخر
۴۰	گفتگوی مفضل و ابن‌ابی‌الوجاء
۴۱	علت املای کتاب بر مفضل

۴۳	مجلس اول
۴۴	ناآگاهی اهل شک به اسباب و علل آفرینش
۴۶	هیأت جهان و شکل‌گیری آن
۴۶	آفرینش آدمی و تدبیر جنین در رحم
۴۷	چگونگی تولد کودک، تغذیه، رشد دندان و بالغ شدن او
۴۸	راز روش موبر صورت

۱۸ اشگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق(ع)

اگر انسان، پاهوش و اندیشه به دنیا می‌آمد	۴۹
فوایدگریه کودکان	۵۱
آفرینش آلات مجامعت و شکل مناسب آنها	۵۲
اعضای بدن و فواید هر کدام	۵۲
پنلار اهل طبیعت و پاسخ به آنان	۵۳
هضم غذا، ساخت خون و جریان آن در تمام بدن	۵۳
آغاز رشد بدن و چگونگی شکل‌گیری آن در رژیم	۵۴
ایستادن و نشتن، وجهه تمایزی برای انسان	۵۵
اختصاص حواس پنجگانه به آدمی و بزرگداشت او	۵۵
اسرار حواس پنجگانه	۵۶
حکمت محروم بودن عده‌ای از چشم و گوش و عقل	۵۷
آفرینش اعضای جفت و فرد	۵۸
چگونگی آفرینش دستگاه صوتی	۵۹
منافع دیگر این اعضا	۵۹
منز و جمجمه و محافظتها	۶۰
شگفتی در پلک چشم	۶۱
قلب و پوشش آن	۶۱
نای و مری	۶۱
منافذ خروجی مواد زاید	۶۲
جهاز هاضمه و کبد	۶۲
منز، خون، ناخنها و گوشت ران	۶۲
آفرینش انسان به صورت نر و ماده	۶۳
قلب و پیوند آن با ریه	۶۴
آلیت مرد و تدبیر و حکمت در آفرینش آن	۶۵
چگونگی آفرینش مخرج	۶۵
آفرینش شگفت دندانها	۶۶

فهرست تفصیلی موضوعات ۹

۶۶	مو و ناخن و فواید آنها
۶۷	راز رویش مو در روی زهار و زیر بغل
۶۸	فواید آب دهان
۶۸	چرا شکم انسان مانند لباس، زیپ و دکمه ندارد؟
۶۹	اسرار خوردن، خوابیدن و مجامعت کردن
۷۲	نیروهای درونی و جایگاه آنها
۷۳	نعمت حافظه و فراموش
۷۳	در میان حیوانات، تنها انسان حیا دارد
۷۴	اختصاص یافتن آدمی به نطق و نوشتن
۷۶	رفع نیازهای دینی و دنیوی انسان
۷۷	عدم آگاهی انسان به مدت عمر خود
۸۰	خواب و راز درهم آمیختگی راست و دروغ آن
۸۰	آفرینش اشیا برای رفع نیاز آدمی
۸۲	نان و آب، عوامل اصلی معاش و حیات آدمی
۸۳	ناهمگونی شکل‌های مردم و همگونی وحش و پرندگان
۸۴	رشد بدن حیوان و راز توقف آن
۸۴	دشواری حرکت و راه رفتن برای انسان
۸۵	تولید نر و ماده، عامل بقای نسل حیوانات
۸۵	راز رویش مو بر زهار و رشد ریش برای مردان
۸۷	مجلس دوم
۸۹	چگونگی آفرینش حیوانات
۹۰	آفرینش حیوانات سه گانه
۹۰	حکمتها و تدابیر نهفته در حیوانات گوشتخوار
۹۱	راز استقلال بجهه‌های حیوانات
۹۲	پاهای حیوانات و چگونگی حرکت کردن

۱۰ | شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق(ع)

راز انقیاد برخی از حیوانات در برابر انسان ۹۳
علت عدم شعور و عقل در پرندگان ۹۴
سگ، حیوان باوقا و مُدافع انسان ۹۴
اسرار شکل صورت، دهان و دم چهارپا ۹۵
اسرار آفرینش نیل و خرموم آن ۹۶
شرمگاه حیوان ماده ۹۷
شگفتی در آفرینش زرافه ۹۷
آفرینش میمون و تفاوت آن با انسان ۹۹
راز پوشش جسم حیوانات و ناهمگونی پاهای آنها ۱۰۰
حیوانات در وقت احساس مرگ خود را پنهان می‌کنند ۱۰۱
راز هوش حیواناتی چون بزکوهی، رویاه و دلفین ۱۰۲
ماجرای شگفت افعی و ایر ۱۰۳
مورچه، شیرمگس، هنکبوت و سرشت آنها ۱۰۴
حکمت‌های نهفته در آفرینش پرند ۱۰۵
آفرینش تخم پرندگان و تذابیر نهفته در آن ۱۰۷
چینه‌دان پرند ۱۰۸
راز ناهمگونی رنگ پرندگان ۱۰۸
چگونگی پر پرندگان ۱۰۹
راز دراز بودن پای برخی از پرندگان ۱۱۰
گنجشکان در پی یافتن غذا ۱۱۰
معاش جغد و شب پره ۱۱۱
آفرینش شبپره (خفاش) ۱۱۲
حیله ابن ثمُر در استفاده از تخارشک ۱۱۲
زنیور عسل، از ساخت خانه تا ساخت عسل ۱۱۳
ملخ، حیوانی ضعیف و در عین حال قوی ۱۱۳
سیل ملخ ۱۱۴

۱۱۴	آفرینش ماهیها
۱۱۵	راز کثرت نسل ماهیها
۱۱۶	گسترده‌گی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش آفریدگان
 مجلس سوم	
۱۱۷	اسرار رنگ آسمان
۱۱۸	فوايد طلوع و غروب خورشيد
۱۱۹	حکمت و مسود فصلهای چهارگانه سال
۱۲۰	شناخت زمانها و فصلها از طریق حرکت خورشید
۱۲۱	ماه، عامل وجود ماههای قمری
۱۲۱	شماری از فوايد تابش نور ماه
۱۲۲	ستارگان و انواع حرکتهای آنها
۱۲۳	فوايد برشن از ستارگان
۱۲۵	خورشید، ماه، ستارگان و بروج براهين وجود آفرینشگر
۱۲۶	اندازه‌های شب و روز
۱۲۷	گرما و سرما و فوايد آن دو
۱۲۹	باد و ویژگیهای آن
۱۲۹	هوای اصوات
۱۳۰	شکل زمین
۱۳۲	فوايد آب و سبب کثرت آن
۱۳۴	فوايد هوا و سبب انزوئی آن
۱۳۴	فوايد آتش و اینکه آتش در اجسام ذخیره شده است
۱۳۶	نزول باران و صافی هوا و فایده ناهمگونی حالت هوا
۱۳۷	منافع نزول باران و حکمت‌های آن
۱۳۸	فوايد کوهها
۱۳۹	معدنهای و استفاده انسان از آنها

۱۴۱	فوايد رويندگان
۱۴۱	راز كثرت حبوبات
۱۴۲	راز پوشش دانه‌های حبوبات
۱۴۳	حکمت آفرینش درخت و گیاه
۱۴۴	آفرینش و وصف برگ درختان
۱۴۵	هسته و دانه درخت و گیاه
۱۴۵	حکمت‌های نهفته در مرگ درختان و تجدید حیات آنها
۱۴۶	شگفتی انار و نشانه‌های هدفمندی خلقت
۱۴۷	بوته‌های ضعیف و میوه‌های بزرگ
۱۴۷	زمان رسیدن میوه‌ها با زمان احتیاج، هماهنگ است
۱۴۸	حکمت‌های درخت نخل و فایده شاخه‌ها و چوب آن
۱۴۹	ویژگیهای گیاهان دارویی

مجلس چهارم

۱۵۱	بلاها، عقيدة نادانان و پاسخ به شببه آنان
۱۵۲	چرا بلاها هم برای فاجر است و هم برای صالح
۱۵۵	مرگ و نیستی و انتقاد جاهمان و پاسخ به آنان
۱۵۷	اشکالی دیگر بر تدبیر آفرینش و پاسخ آن
۱۵۹	نام یوتانی جهان هستی
۱۶۲	«مانی»، کور است و دلایل حکمت را نمی‌بیند
۱۶۲	انتقاد متعطله که چرا چیزی که در عقل نباید حس نشودا
۱۶۳	عقل، خدای را با شناخت اقراری درمی‌یابد، نه إحاطه‌های
۱۶۵	آفرینش خورشید و اختلاف فلاسفه در شکل و مقدار آن
۱۶۶	شناخت او به چهار صورت است
۱۶۸	اصحاب طبایع و مناقشه سخنان آنان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

پیشگفتار مترجم

از آنجاکه «مفضل بن عمر» راوی این کتاب است و کسی است که امام صادق - علیه السلام - او را سزاوار حمل این اسرار و معارف دانسته و این شگفتیها و عجایب خلقت را بر او املا فرموده، هر قدر که جایگاه رفیض پیشتر روشن شود، بر اعتبار کتاب نیز افزوده می‌شود.

نگارنده هرچه تلاش کرد به شرح حال کاملی از این شخصیت اسلامی دست نیافت.^۱ در نتیجه در این مقدمه پیشتر کوشش شده که جایگاه و متزلت مفضل در نزد امامان معصوم - علیهم السلام - و دانشمندان بزرگ اسلامی - رضوان الله علیهم - بیان شود.

۱. شرح حال کوتاهی از مفضل بن عمر

نامش «مفضل»، نام پدرش «عمر» و کنیه‌اش «ابو محمد» یا «ابو عبد

۱ - البته در کتاب «توحید مفضل» با مقدمه و تعلیقهای آقای «گاظم مظفر» مقدمه‌ای در شرح حال «مفضل» آمده که تا حدودی به ابعاد حیات او پرداخته شده است.

۱۴ اشکنیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

الله» است.^۱ و در اواخر قرن اول یا آغاز قرن دوم هجری در شهر کوفه به دنیا آمده است.^۲

وی از اصحاب جلیل القدر امام صادق و امام کاظم -علیهم السلام- بوده است.^۳ او در نزد ائمه -علیهم السلام- از جایگاه رفیع و منزلت عظیمی برخوردار بوده و از اصحاب خاص آنان به شمار می‌رفته است.^۴

در عصر امام صادق -علیه السلام- و امام کاظم -علیه السلام- در میان مردم کوفه وکیل آنان بوده، تیز از جانب امام صادق -علیه السلام- وظیفه داشت با اموالی که از طرف او در اختیارش گذاشته شده بود و یا اجازه اخذ آنها را از مردم داشت، میان مردم را اصلاح کند و اختلافها را بردارد.^۵ در این باره در کتاب شریف «کافی» دامستانی شیرین و واقعی بیان شده که مجال ذکر آن نیست اما خوب است که خوانندگان آن را بخواهند.^۶

۴- جایگاه رفیع مفضل در روایات

مهمترین دلیل عظمت این شخصیت کم نظر اسلامی، روایات بسیاری است که در فضیلت و برتری او از خود امامان -علیهم السلام- رسیده است. این روایات به قدری زیاد است که ذکر همه آنها در این مقدمه نمی‌گنجد، اما چون

۱- «الذریعة الى تصانیف الشیعۃ»، ج ۱، ص ۴۸۲.

۲- «توحید المفضل» با مقدمه و ملیقه‌های آقای «کاظم مظفر»، ص ۴.

۳- «الرجال شیخ طوسی»، در اصحاب امام صادق (ع)، ص ۲۱۴ و اصحاب امام کاظم (ع)، ص ۳۶۰.

۴- «الارشاد فی معرفة سبیح الله علی العباد»، ص ۲۰۸.

۵- «اصول کافی»، ج ۲، ص ۲۰۹.

۶- «اصول کافی»، ج ۲، کتاب الایمان والکفر، باب اصلاح بین مردم، ص ۲۰۹.

مهترین دلیل ما در اعتبار این مرد جلیل القدر به شمار می‌رود،^۱ ناچاریم که به برخی از آنها اشاره کنیم:

۱- شیخ مفید، با سند صحیح از امام صادق - علیه السلام - نقل می‌کند:
ای مفضل! به خدا سوگند نورا و دوستدار تو را دوست دارم. ای مفضل! اگر همه اصحاب من آنچه را که تو می‌دانی می‌دانستند، هیچ‌گاه میان دوکس از آنان اختلافی رخ نمی‌داد.»^۲

۲- «محمد بن سنان»^۳ می‌گوید:
«به خدمت امام کاظم - علیه السلام - شرفیاب شدم. در این هنگام، فرزند بزرگوارش، علی بن موسی - علیهم السلام - در نزد او بود. امام کاظم - علیه السلام - به من فرمود: ای محمد! عرض کردم: بله بفرمایید. فرمود: ای محمد! مفضل ایش و هدم و راحتی بخش من بود و تو نبیز هدم و باعث راحتی آن دو [امام رضا و جواد - علیهم السلام]. هستی.»^۴

۳- «کلینی» - رضوان الله علیه - در کتاب گرانقدر «کافی» با چند واسطه، از ابن سنان و او از مفضل نقل می‌کند: «ابن سنان و ای امام صادق - علیه السلام - فرمود: هرگاه میان دونفر از شیعیان ما

۱- اعتبار کتاب را منوط به اعتبار او ندانیم؛ زیرا به تغییر مرحوم مجلسی که در آینده می‌آید، متن کتاب بخوبی گویاست که سخنان معصوم است و حتی ضعف راوی و... زیانی به حدیث نمی‌رساند، بویژه آنکه حدیث در باره احکام نیت و عقل در آن نقش بیشتری دارد.

۲- «الاختصاص»، ص ۲۱۶، حدیث مفضل و آفرینش ارواح شیعیان از الله (ع).

۳- «محمد بن سنان» در سند روایت مفضل هست و این روایت دلیل اعتبار و متنزلت او در نزد امام - علیه السلام - است.

۴- «عيون اخبار الرضا (ع)» ج ۱، باب ۴، حدیث ۲۹.

۱۶ اشگفتیهای آفرینش از زمان امام صادق (ع)

منازعه‌ای رخ داد با مال من بین آنان آشنا برقرار کن.»^۱

۴- «یونس بن یعقوب» می‌گوید:

«امام صادق - علیه السلام - فرمانم داد که به تزد مفضل بروم و مرگ اسماعیل - علیه السلام - را به او تسلیت بگویم. آنگاه امام - علیه السلام - فرمود: به مفضل سلام برسان و به او بگو: مصیبت مرگ اسماعیل بر ما وارد شد و صبر کردیم. تو نیز چون ما در این مصیبت صابر باش، ما چیزی خواستیم و خدا چیزی دیگر اراده کرد و ما تسلیم امر خدای جل و علا شدیم.»^۲

مرحوم خوبی - رضوان الله علیه - در کتاب گرانقدر «معجم رجال الحديث» در ذیل این حدیث می‌گوید: «این روایت نشان از شدت علاقه امام صادق - علیه السلام - به مفضل بن عمر دارد و روایت، صحیح است.»^۳

۵- «فیض بن مختار»^۴ می‌گوید:

«به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم: جانم فدای شما باد. من هرگاه که در میان گروههای دانشمندان کوفه می‌نشینم، از پس در میانشان اختلاف عقیده می‌پیشم، گاه در تردید می‌افتم، ولی هنگامی که به «مفضل بن عمر» روی می‌آورم، مرا چنان آگاه می‌کند که راحت می‌شوم و دلم آرام می‌گیرد. امام صادق - علیه السلام - فرمود: بله ای فیض! حقیقت چنان است که می‌گویی.»^۵

۶- «هشام بن احمد» می‌گوید:

۱- «اصول کافی»، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲- «اصول کافی»، ج ۲، کتاب الایمان والکفر، باب صبر، حدیث ۱۶.

۳- «معجم رجال الحديث»، ج ۱۸، ص ۳۰۲.

۴- از اصحاب تقه و جلیل القدر امام صادق - ع - بوده است. نگاه کن به: متهی الآمال، ج ۲، اصحاب امام صادق - علیه السلام -، ص ۳۲۰.

۵- «معجم رجال الحديث»، ج ۱۸، ص ۳۰۲، به نقل از رجال کشی.

«در یک روز گرم و سوزان، در زمینی که امام صادق -علیه السلام - در آن مشغول کار بودند و عرق از سینه مبارکشان سرازیر بود، به خدمت آن حضرت رسیدم تا دریاره «مفضل بن عمر» بپرسم. پیش از آنکه حرفی بزنم، امام -علیه السلام - فرمود: به خدامی که جز او خدامی نیست، مفضل بن عمر جعفری مرد خوبی بود. آنگونه که من شمردم، امام -علیه السلام - می و چند بار این عبارت را همچنان تکرار کرد.»^۱

براستی که تنها یکی از این احادیث کافی است که نشان از عظمت و جایگاه والای این مرد بزرگ باشد. امید که خواننده عزیز به شتاب از احادیث نگذرد و با تفکر و تدبیر در آنها بخوبی از جایگاه مفضل آگاه گردد.

۳- جایگاه مفضل از نظر دانشمندان اسلامی

بسیاری از دانشمندان علم رجال و شرح حال نگار، فقهای عالیقدر و محدثان بزرگوار به مرتبه «شامیخ» این مرد بزرگ اشاره کرده‌اند. در اینجا تنها به بخش اندکی از این دیدگاهها می‌پردازم:

«شیخ صدق (ره)» در جای جای کتابهای گرانقدر خود احادیث و روایاتی آورده که «مفضل» در طریق آنها قرار گرفته است. از آنجا که بنای شیخ صدق آن بوده که بویژه در «کتاب من لا يحضره الفقيه» تنها به احادیث معتبر و آنها که بین او و خدا حجت است پیردازد، از طرفی بارها به احادیث مفضل استناد جسته می‌توان تبیجه گرفت که مفضل در نزد شیخ صدق از جایگاه و اعتبار بالایی

۱- «رجایل کشی»، شرح حال مفضل بن عمر جعفری.

۱۸ اشگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

برخوردار بوده است.^۱

«محمد بن یعقوب کلینی» نیز در جای جای کتاب «کافی» به احادیثی پرداخته که «مفضل» را اوی آنهاست. بویزه روایت «بونس به یعقوب»^۲ که بوضوح دلیل بر جلالت شان و منزلت عظیم مفضل است.

«شیخ مفید» - رحمة الله عليه - در باره مفضل می‌گوید:

«او از کسانی است که نفس امامت امام موسی کاظم - علیه السلام - را از پدر بزرگوارش، امام صادق - علیه السلام - نقل نموده. وی از یاران خاص و جلیل القدر امام صادق - علیه السلام - و از فقیهان صالح و مورد ثنوق - رحمة الله عليهم - بوده است.»^۳

«شیخ طوسی» - رضوان الله عليه - هم مفضل بن عمر جعفی را از اصحاب امام صادق و امام کاظم - علیهم السلام - شمرده است.^۴

نیز در کتاب «الفیہ» می‌گوید:

«وی از اصحاب و یاران واقعی ائمه - علیهم السلام - و در نزد آنان مورد ثنوق و اعتماد بوده و همواره پوینده طریق آنان بوده است.»^۵

یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی، در توضیح یکی از احادیث شیخ طوسی - رضوان الله عليه - که از مفضل بن عمر نقل کرده، می‌گوید:

«این سخن شیخ طوسی، دلیل فاطح و صریحی است که شیخ بر مفضل

۱- «كتاب من لا يحضره الفقيه»، ج ۱، ص ۳.

۲- «أصول کافی»، ج ۲، کتاب الإيمان والكفر، باب صبر، حدیث ۱۶.

۳- «الارشاد فی معرفة حجج الله على العباد»، ص ۲۰۸.

۴- «رجال شیخ طوسی»، اصحاب امام صادق و امام کاظم - علیهم السلام - پر ترتیب، صفحات ۳۱۴ و ۳۶۰.

۵- «الفیہ»، ص ۲۱۰.

اعتماد داشته و نزد او ضعیف و مطعون نیست.^۱

«ابن شهر آشوب» - رضوان الله عليه - او را از خواص اصحاب امام صادق - عليه السلام - شمرده است.^۲

«سید بن طاووس» - رحمة الله عليه - درباره کتاب مفضل می فرماید:

«از جمله آداب مسافر آن است که کتاب «توحید مفضل» را که درباره شناخت حکمتها، تدابیر و اسرار تهفته در آفرینش این جهان است و وی آن را از امام صادق - عليه السلام - نقل کرده، به همراه داشته باشد.»^۳

همچنین خطاب به فرزندش می گوید:

«در نهج البلاغه و اسرار آن و در کتاب مفضل بن عمر که امام صادق - عليه السلام - درباره آفرینش خدای جل وعلا بر او املا فرموده، بنگر و اندیشه کن.»^۴

«علامہ مجلسی» - رضوان الله عليه - نیز به خاطر ارزشی که برای این دو حدیث^۵ قائل بوده، هر دورا به طور کامل در جلد سوم «بحار الانوار»^۶ آورده است و جای جای آنها را شرح و توضیح داده است. وی در آغاز ذکر آنها می گوید:

«مُرْسَلٌ^۷ بودن توحید مفضل و رسالة هبله که از امام صادق - عليه السلام -

۱ - «معجم رجال الحديث»، ج ۱۸، ص ۲۹۴.

۲ - «المناقب»، ج ۲، باب امامت امام صادق - عليه السلام -

۳ - «الأمان من أخطار الأسفار والأزمان»، ص ۷۸. نیز نگاه کن: «سفينة البحار»، ج ۲، ص ۳۷۲.

۴ - «كتاب المحجة لثمرة الحجۃ»، ص ۵۰.

۵ - مقصود، «حدیث توحید مفضل» و «أهل حدیث اهلیجیه (هبله)» است.

۶ - «بحار الانوار»، ج ۲، ص ۵۷ و ۱۰۲.

۷ - «حدیث مُرْسَلٌ» آن است که اسناد آن متصل نباشد. در مقابل، حدیث مُسْتَدِّ

۶۰ | اشکنیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

روایت شده‌اند، زبانی ندارد؛ زیرا اتساب آنها به مفضل در میان دانشمندان اشتهر دارد. از جمله «سید بن طاووس» و دیگران آنها را تأیید کرده‌اند. نیز ضعیف شمردن «محمد بن سنان» و «مفضل بن عمر» هم زبانی ندارد؛ زیرا ما این خصوصی را نمی‌پذیریم؛ چون در روایات فراوانی به جلالت قدر و منزلت آن دو اشاره شده است. وانگهی متن دو خبر، شاهد صدقی بر صحبت آنهاست و علاوه بر این نوع متون نیازی به صحیح بودن خبر ندارد»^۱

نیز در اول ترجمه توحید مفضل، این دو کتاب و راوی آنها را اینگونه ستایش می‌کند:

«چون حدیث شریفی در اثبات صانع قدیر و توحید و سایر صفات کمالیه او - جل شانه و تعالی سلطانه و عظم برهاه - [از] شیخ جلیل، مفضل بن عمر جعفری که از خواص اخیار، سلاله اطهار، امام المغارب والمغارق، ابو عبد الله، جعفر بن محمد صادق - علیهم السلام - بود ... و رشافت مضماین و وثاقت برآهینش شهادت می‌داد و می‌دهد که از منبع وحی و الهام جاری گردیده ... و کافه شیهیان در تقویت بیفین ایقان و ایمان به آن محتاج بودند و ... آن را به فارسی ترجمه کردم.»^۲

«علامه سید صدرالدین عاملی»^۳ - رحمة الله عليه . می‌گوید:

سه است و آن حدیث است که «محدث» با ذکر همه اسناد، آن را به معصوم - علیه السلام - نسبت دهد. برای توضیح بیشتر، که: سیحانی، جعفر، «اصول الحديث واحکامه»، ص ۹۵. ۱ - «بحار الانوار»، ج ۳، ص ۵۵ و ۵۶. دلیل سخن آخر مرحوم مجلسی آن است که: احادیثی باید صحیح السنده باشد که بیانگر حکمی عبادی و یا غیر عبادی باشد اما پھنین حدیث روشنی که عقل تمام مضماین آن را تأیید می‌کند چه نیازی دارد که سنده آن صحیح باشد.

۱ - «ترجمة توحید مفضل»، ترجمة مرحوم مجلسی (ره)، ص ۲ و ۴.

۲ - برای شناخت این عالم بزرگ اسلامی نگاه کن: متهی الامال، ج ۲، ص ۵۱۰.

«کسی که بدقت در حدیث مشهور مفضل از امام صادق - علیه السلام - بنگرد، درمی‌باید که امام - علیه السلام - این سخنان بلیغ و معانی شگفت و الفاظ غریب^۱ را جز با مردمی بزرگ، جلیل القدر، دانشمند، با ذکاؤت، هوشمند و شایسته حمل اسرار دفیق و ظرف و بدیع باکس دیگر در میان نمی‌نهد، این مرد در نزد من بسیار رفیع المقام و جلیل القدر است، رضوان الله علیه».^۲

محدث بزرگ اسلامی، « حاج شیخ عباس قمی (ره) » نیز اگرچه در کتاب گرانقدر «سفينة البحار» با اینکه آراء مختلف را بیان نموده اماً گوین عقیده خوبیش را ذکر ننموده و لیکن در کتاب شریف «امتنی الآمال» هنگام بحث در اصحاب امام موسی کاظم - علیه السلام - به طور م Fletcher درباره مفضل بحث نموده و از جمله در ستایش از این مرد بزرگ می‌گوید:

«از کتاب شیخ معلوم می‌شود که او از «فوتا ائمه» و پسندیده نزد ایشان بوده و بر منهاج ایشان از دنیا گذشته و هم دلالت دارد بر جلالت و وناقت او بودن او از وکلای حضرت صادق و کاظم - علیهم السلام - و «کفعی»^۳ او را از بواپین

۱ - توحید مفضل در دو بخش است، یک بخش همین مقدار که در عالم سفلی است و در میان دانشمندان به «توحید مفضل» مشهور است و در چهار مجلس تدوین یافته و بخش دیگر همان معارف ملکوتی و ماوراء الطیبی است که «صادق الوعد - علیه السلام » به مفضل وعده کرد، این بخش بمراتب مهمتر و شگفت‌تر از توحید مفضل مشهور است، چنانکه از سخنان مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی برمی‌آید، شخصی به نام «سید میرزا ابو القاسم ذهبی» اشاره‌ای به آن دست یافته و همه آن را در کتابی به نام «باباشیر الحکمة»^۴ گرد آورده است، هنگامی یشتر به عمق و درستی سخن مرحوم صدری می‌بریم که به این نکته نیز توجه کنیم، (در. ک: التزییة الى تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۱۸۸).

۲ - «اعیان الشیعه»، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۱۲۳ و «سفينة البحار»، ج ۲، ص ۳۷۲.

۳ - مرحوم کفعی آنگاه می‌گوید: «گویا مقصود از باب امام، باب اسرار و دانشمند اوست» (در. ک: المصباح، ص ۲۷۷) نیز مرحوم نوری در «مستدرک الوسائل»، ج ۳، ص ۵۷۰ و ابو عنی در ص ۳۱۹ رجالت و صاحب «اعیان الشیعه» در ج ۱، ص ۵۴۴ این سنن را نقل کرده‌اند.

ائمه شمرده است.^۱

آنگاه به چند حدیث^۲ که در فضیلت «مفضل» آمده اشاره می‌نماید و در پایان درباره احادیثی که در رده مفضل است و نیز ضعیف بودن وی در نزد برخی از علماء، سخنانی دارد که ما این سخنان را - ان شاء الله - در پایان این بخش می‌آوریم.

«شیخ آقا بزرگ تهرانی» در فضیلت مفضل و کتابش چنین می‌نوگارد:

«این کتاب از آن ابوعبدالله یا ابومحمد، مفضل بن عمر جعفری کوفی است. «تعاشی» در ریالش آن را کتاب «فکر» نامیده و یکی از دانشمندان بر آن، نام «کنز الحقایق والمعارف» (گنجینه حقایق و معارف) نهاده است. «سید بن طاووس» در کتاب «کشف المحبة» و «أمان الاخطار» امر نموده که این کتاب همراه باشد و در آن اندیشه شود... نیز به خاطر جلیل و شریف بودن این دو کتاب^۳، مرحوم مجلسی عیناً هردو را در «بحار الانوار»^۴ آورده است.»^۵

صاحب مستدرک - رضوان الله عليه - نیز از جمله عالمانی است که از جایگاه رفیع او دفاع کرده و به شباهات برخی از روایات پاسخ داده است.^۶

«آیت الله خوبی» - رضوان الله عليه - مفتر، فقیه و رجالي بزرگ درباره مفضل می‌گوید:

«در جلالت و عظمت مفضل همین قدر بس که امام صادق - علیه السلام - او را مورد چنین لطف و عنایتی قرار داد و کتاب مشهور به «توحید مفضل» را به او

۱- «متهی الآمال»، ج ۲، باب نهم، فصل هفتم، ص ۴۴۲ و ۴۴۳.

۲- این احادیث را در بخش مفضل از دیدگاه روايات آوردهیم.

۳- کتاب «توحید مفضل» و «توحید هلیله».

۴- «بحار الانوار»، ج ۳، ص ۵۷ و ۱۰۲.

۵- «الذریعة الى تصانیف الشیعۃ»، ج ۴، ص ۴۸۲ و ۴۸۳.

۶- در صفحات بعد، سخن مرحوم حاج شیخ عباس قمی در این باره می‌آید.

املا نمود.^۱ این کتاب همان است که «نجاشی» آن را کتاب «فَكْرٌ» (اندیشه کن) نامیده. این امر خود دلیل واضحی است که مفضل از خواص اصحاب و سوره عنایت امام صادق -علیه السلام- بوده است. گذشته از این، «ابن قولویه» و «شیخ مفید» به وثاقت او تصریح کرده‌اند و شیخ مفید او را از سفراء مددوح شمرده است.^۲

۴- پاسخ به یک شیوه

پس از ذکر این دیدگاهها باید مسئله‌ای را روشن کنیم و آن این است که: اگر مفضل از اصحاب خاص، بواب ائمه، از قوام آنان، حامل و محرم اسرار آنان و خلاصه از چنین مرتب و جلالت قدری برخوردار است، چرا روایاتی در ذم و رد او رسیده^۳ و شماری اورا ضعیف الایمان، فاسد و... دانسته‌اند؟ هنگامی می‌توان به پاسخی قطعی و درست رسید که انسان از اوضاع عصر امام صادق -علیه السلام- و فشارهای عباسیان آگاه باشد.

به خاطر فشارهای دستگاه بنی العباس بر امام -علیه السلام- و پارانش، «نقیه» یکی از کارهای رایج آنان بوده است. گاه امام -علیه السلام- نزدیکترین

۱- باید دانست که لطف و عنایت امام -علیه السلام- به مفضل از این هم بالاتر است؛ زیرا در پایان مجلس چهارم این کتاب، امام -علیه السلام- به مفضل و عده می‌دهد که در مجالسی دیگر، معارف و حقایق ملکوت را برایش بگوید. بی‌شک امام، صادق ال وعد است و باید به دنبال آن کتاب نیز گشت. البته سخن مرحوم آقا بزرگ تهرانی را درباره یافتن آن کتاب نیز ذکر کردیم. در هر حال این وعده و عمل به آن خود بیانگر جایگاه و گنجایش مفضل در نزد امام صادق -علیه السلام- است.

۲- نگاه کن: «معجم رجال الحديث»، ج ۱۸، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۳- نگاه کن: «معجم رجال الحديث»، ج ۱۸، ص ۳۰۰ و «لارجال نجاشی» و «رجال ابن غفاری».

۶۴ اشگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

افرادش را متهم می‌کرد تا آنان را از مرگ و نابودی به دست دشمنان برهاند. این است راز احادیثی که در ذم اصحابی رسیده که عدالت و ونوق آنها جای هیچ شکی ندارد. «مفضل» نیز از همین گروه است که باید احادیث در رده او را حمل بر «تفیه» نمود.

امام صادق -علیه السلام- به «عبد الله بن زرازة بن أبيين» می‌گوید:

«به پدرت سلام برسان و به او بگو: اگر سخنی علیه تو می‌گوییم بدان که برای دفاع از توست. مردم و دشمنان همواره تلاش می‌کنند افرادی را که در نزد ما جایگاه دارند و به ما نزدیکند، بیازارند. آنان این افراد را به خاطر دوستی ما به آنان، نکوهش می‌کنند و می‌کشند. در عوض، هر که را که مانکوهش می‌کنیم و رد می‌نماییم ستایش می‌کنند. [یک‌گو به پدرت]: اگر در ظاهر تو را نکوهش و رد می‌کنم به خاطر آن است که تو به ولایت ما شناخته شده‌ای و همه می‌دانند که طالب مایی؛ از این رو در نزد مردم مذعوم و نایسندی چونکه مارا دوست داری و به جانب ما مایلی پس خواستم تو را در ظاهر رد و نکوهش کنم تا در نزد مردم معحب بباشی و بدین ترتیب به دینت آسیب فرسد و شر آنان از تو برداشت شود.»^۱

در این باره شیخ عباس قمی -ره- می‌گوید:

«واما روايات قدح در مفضل قابل معارضه با اخبار مدح او نیستند. شیخ ما در خاتمه مستدرگ، کلام را در حال او بسط داده و از روايات قدح در او جواب داده و کسی که رجوع کند به توجیه مفضل که امام صادق -علیه السلام- برای او فرموده، خواهد دانست که مفضل نزد آن حضرت، مرتبه و منزلتی عظیم داشته و

۱- «وسائل الشیعة»، ج ۳، ص ۵۸۴ و «رجال کشی»، ص ۹۱

قابل تحمل علوم ایشان بوده است.^۱

صاحب «معجم الرجال» نیز پس از تحلیل و بررسی محققانه احادیث مذهب و فقیه مفضل و وارسی سخنران دانشمندان رجالی، در پایان بحث اینگونه نتیجه من گیرد (نقل به مضمون):

«روایات فراوانی در جلالت شان و عظمت قدر مفضل رسیده که غالباً علم اجمالی به حدود آنها از مخصوص - علیه السلام - پیدید می‌آید. اگرچند حدیث نیز در ذم و رد او رسیده باید گفت: در میان این احادیث تنها سه حدیث، سند تام دارند و این احادیث اندک در برابر آن همه حدیث معتبر تاب نمی‌آورد. همچنین درباره این احادیث باید همان حکمی را صادر کنیم که درباره احادیث رد «از راه بن اعین» بیان نمودیم^۲ و علم واقعی این احادیث را در اختیار اهل آن بدانیم.^۳

۵- کتاب توحید مفضل

پس از ذکر نئی از درباری بیکران فضیلت مفضل، اینک نکاتی را درباره کتابش بادآور می‌شویم.

امام صادق - علیه السلام - این حدیث بلند را در چهار روز و چهار نشت، بر مفضل املا فرموده است. شاید بتوان برای هر مجلس عنوانی کلی را بر شمرد.

مجلس اول: درباره شگفتیهای آفرینش انسان

مجلس دوم: درباره شگفتیهای آفرینش حیوان

۱- «متهی الامال»، ج ۲، من ۴۴۲ و ۴۴۴.

۲- علت این امر در سطرهای گذشته ذکر شد. نیز نگاه کن: «معجم رجال الحديث»، ج ۷، من ۲۴۵.

۳- «معجم رجال الحديث»، ج ۱۸، من ۳۰۳.

مجلس سوم: درباره شگفتیهای آفرینش طبیعت
مجلس چهارم: درباره نامالایمات و مصائب

۶- مشابهت توحید مفضل با قرآن کریم

این یک شبوهٔ قرآنی است که مردم دعوت شوند به تأمل و تدبیر دربارهٔ اشیا و موجودات پیرامون خود. با یک نظر اجمالی در می‌بایس که قرآن کریم بارها و بارها مردم را به تدبیر و نگریستن در چیزهایی فراخوانده که مردم در طول روز و بلکه هر لحظه و هر ساعت با آن در تعامل هستند.

قرآن کریم مردم را تشویق می‌کند که به «شترا»، «آسمان»، «کوهها» و «زمین» بنتگرند. راستی مگر مردم آنها را ندیده‌اند؟ در پاسخ باید گفت: آری دیده‌اند، اما در آنها درنگ و اندیشه نکرده‌اند. اگر مردم در همین امور «به ظاهر بدیهی» بنگرند و برآستن در آنها اندیشه و تدبیر نمایند، به شگفتیهای تمام اجزای آفرینش بی‌می‌برند. امام صادق - علیه السلام - نیز که قرآن ناطق است مردم را به تأمل در کوه، دشت، دریا، آسمان، زمین، حیوان، انسان، پرنده، درنده و... فرا می‌خواند.

نظم، تدبیر، حکمت، اندازه‌گیری و هماهنگی در اشیا محیط‌العقل است. در این جهان هستی همه اجزاء، از ستاره تا ذره با حکمت شگفتی همراه است. اما چون انسان تدریجاً با این جهان هستی آشنا می‌شود برای او همه‌چیز عادی و طبیعی چلوه می‌کند. هنگامی که انسان به دنیا می‌آید هیچ چیز نمی‌فهمد.^۱ اندک اندک رشد می‌کند و با پیرامون خود آشنا می‌شود. این شناخت چنان آرام و

۱- حکمتیهای فراوان این امر نیز در سخنان امام - علیه السلام - آمده است.

تدریجی است که معلوم نیست. اگر انسان در آغاز تولد از درک بالایی برخوردار بود و ناگاه وارد این عالم هستی می شد، حیرت و شگفتی مانع حیات طبیعی او می شدند.

خواننده عزیز، سخنان امام - علیه السلام - را دست کم و آسان مگیر. راه نجات همین است که با اندیشه در همین نظم و حکمت حاکم بر همه عالم، به مبدأ متعال پی بیری و نیک فرجام شوی.

امام - علیه السلام - مفضل و همه مردم را به اندیشه در آفاق و انفس فرا می خواند؛ زیرا آیات الهی را در آنها می توان مشاهده کرد. قرآن کریم می فرماید:

«بزودی آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است.»^۱

پس اندیشه در سخنان امام صادق - علیه السلام - انسان را به سوی حقیقت رهمنوی می سازد و انسان وجود خدا را در همه جا می باید. خداوند در ادامه آیه مذکور می فرماید:

«آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است، کافی نیست»

گویی اگر انسان در آفاق و انفس بیندیشد بر اثر حکتمهای شگفت، خدای را نیز در همه جا جلوه گر می بیند.

باید انسان عادت کند که در همه چیز بیندیشد. اگر کس دیده عبرت بین داشته باشد، به قول حضرت علی - علیه السلام - همه چیز آفرینش عبرت آور است. پس بی جهت نیست که در روایات ساعتی تفکر برتر از هفتاد سال عبادت

۱- سوره فصلت، آیه ۵۲.

۶۸ | شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

شمرده شده است^۱؛ زیرا تفکر و اندیشه، انسان را به خدا می‌رساند. گاه انسان چیزی را می‌داند ولی دانستن کافی نیست باید در دانسته‌ها اندیشید. امام صادق - علیه السلام - در همین کتاب، بارها مفضل را چنین خطاب می‌کند: «إنك ترى ...؟ يعني: «تو می‌بینی که ...» براستی اگر مفضل «می‌داند» و بالاتر اینکه «می‌بیند» امام از او چه می‌خواهد؟ امام از او اندیشه و عبرت می‌خواهد؛ از این رو همواره می‌فرماید: «ای مفضل در ... اندیشه کن و از ... درس عبرت بگیر».

همه مردم می‌دانند که پروب بر روی آب می‌ماند و این در نظر آنان امری عادی است و مسأله خاصی در آن نیست اما امام - علیه السلام - می‌فرماید: در همین امر اندیشه کنید عادی بودن یک امر نباید مانع اندیشیدن شود، انسان از اندیشه در همین امور به ظاهر ساده به مسائل بزرگی می‌رسد.

همه مردم بارها سقوط سببی را از درخت دیده‌اند وای بسا گاه بر سر عده‌ای خورده باشد و آخوند اهم گفته باشند اما چرا در این میان تنها «نیوتن» از سقوط سبب بر زمین و طرح پرسش‌های فراوان به یک قانون بزرگ علمی (جادیه عمومی) بی می‌برد؟؛ زیرا بدینه بودن و ساده بودن امور مانع اندیشیدن او نشده است. باید همه اجزای این عالم را به چشم اندیشه بنگریم.

غالب مردم از شگفتیهایی چون، کهکشانها، آسمان، موشک، هواپیما، سفر انسان به کرات دیگر، شکافتن اتم و دیگر امور خارق العاده عبارت «جلل الخالق» را بر زبان جواری می‌سازند، در حالی که «جلیل» و «حکیم» بودن خدا در

۱ - درباره فضیلت «تفکر»، «تدبر» و «تأمل» رجوع کن به: «المحجة البيضاء»، ج ۵، کتاب التفكير، ص ۱۹۲ و بعد از آن.

همه چیز، جاری و ساری است و این همان چیزی است که امام از مفضل و همه انسانها می طلبد.

به مضمون آیه برگردیدم، در جهان طبیعت و آفاق و در جهان درون و انفس اندیشه کنید تا بی به وجود «حق» ببرید.

۷- معجزات کلام امام صادق (ع)

«معجزه»، عملی است که دیگران از آوردن آن عاجز باشند. همیشه وقتی که مردم بخواهند از معجزه‌های ائمه - علیهم السلام - نام ببرند، فکر شان به سوی، زنده کردن مرده، برگرداندن خورشید، رام کردن حیوان درنده، شفا دادن بیمار لاعلاج و دیگر امور می‌رود.

در حالی که «نهج البلاغه» معجزه است، «الصحيفة سجادیه» معجزه است، و «توحید مفضل» نیز معجزه است و ضرورتی ندارد که آنها را بکاویم تا یک سخن از آینده و یک پیشگویی بیینیم.

این کتاب یک معجزه است، امام صادق - علیه السلام - به فلسفه و اسرار آفرینش کاملاً احاطه داشته و در القای این درسها به صورت فلسفی الهی، دانشمندی کلامی، پژوهشکی حاذق، تحلیلگری شیمیدان، تشریح کتدیه‌ای متخصص، کارشناس کشاورزی و درختکاری و به یک کلام، «عالیم و آگاه از همه پدیده‌های میان آسمان و زمین» جلوه گر شده است.^۱

براستی چه اعجازی از این بالاتر؟!

ناگفته نماند، از همان نوع معجزه‌های «جلی» که در ک اعجاز در آن به تدبیر

۱- محمد حسین المظفر، «حیاة الامام الصادق»، من ۲۴۸.

۴۰ اشگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

و اندیشه زیاد نداشت در این کتاب وجود دارد؛ از جمله:

۱ - هنگامی که امام - علیه السلام - درباره عجایب آفرینش ماهی سخن می‌گویند، می‌فرمایند: «ماهی، آب را از دهان می‌گیرد و از دو گوش پرورن می‌کند تا چون دیگر حیوانات از قواید هوا بهره ببرد»

این سخن بروشی یانگر استفاده ماهی از «اکسیزن» هواست که قرنها پس از سخن امام کشف شده است.

۲ - هنگامی که امام - علیه السلام - درباره ستارگان و حرکت آنها سخن می‌گوید، برای هر ستاره دو حرکت را ذکر کرده‌اند، آنگاه این دو حرکت را به حرکت گردن مورجه بر روی سنگ آسیاب به سمت چپ و حرکت سنگ به سمت راست شبیه کرده‌اند. در چنین صورتی سنگ به جانب راست می‌گردد و مورجه با اینکه با سنگ می‌گردد اما خود نیز به جانب مخالف و از راست به چپ می‌گردد. از سخن و مثال امام - علیه السلام - می‌توان به حرکت «اوپسی» و «انتقالی» و جهت حرکت ستارگان بی‌برد. البته امام - علیه السلام - در این بخش و بیاری از قسمتهای دیگر متفقلاً بحث کرده‌اند و اگر دانشمندان متخصص هر رشته به گرد هم آیند و به بحث بنشینند بی‌شك دهها و صدها قانون حتی کشف نشده را در می‌یابند. اما افسوس که بشر با بی‌اعتنایی به سخنان معصومین - علیهم السلام - بزرگترین ستم را بر خود روا می‌دارد.

۳ - امام - علیه السلام - در بحث «هوا»، آن را عامل حرکت امواج صدا دانسته‌اند، امروزه نیز به اثبات رسیده که در مکان بی‌هوایی (خلال) امواج به حرکت در نمی‌آیند، نیز مُرُكَّب بودن هوا و جسم بودن آن بدرستی از سخن امام - ع - فهمیده می‌شود در صورتی که در آن اعصار مردم به مُرُكَّب بودن هوا و جسم بودن آن

پیشگفتار مترجم

۴- می توان «حرکت زمین» و «گُزوی» بودن آنها را از عبارات امام در این

بغشها فهمید. امام - علیه السلام. فرموده است:

«فَجَعَلْتُ تَطْلُعَ أَوَّلِ النَّهَارِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَشُرِقَ عَلَيْنِ مَا قَابَلَهَا مِنْ وَجْهِ
الْمَغْرِبِ»؛ یعنی: خورشید چنین آفریده شد که از جانب مشرق طلوع کند و بر آنجه
که از جانب مغرب با آن رو به رو می شود بتاید.

بویژه تکیه ما بر روی «ماقابلها من ووجه المغارب» است. و اینکه امام -
علیه السلام - نفرمود: «فَإِذَا هُنَّا كُلُّهُمْ^{أَنَّ} مُخْرِصُونَ» که ضمیر به خورشید بروگرد و این نشان از آن است
که بر اثر گردش زمین نور خورشید به همه جای آن می رسد.

نیز در جای دیگر هنگام ذکر فواید غروب کردن خورشید از جمله
می فرماید: «وَغَرَوبُهُ مَيْكَنَدْ تَا بِرَآتِجَهْ كَهْ در آغاز صبح تاییده بتاید» براستی چه
عبارت شگفتی است! شما اگر درست دقت کنید می باید که در این جمله کروی
بودن زمین و حرکت آن نهفته است.

در جای دیگر می فرماید «وَخُورُشِيدُ بِرَزَمِينَ مَيْ تَابَدْ تَاهِرِ بَغْشَ از زمِينَ
نصبِ خود را از نور آن بگیرد». این جمله نیز هم بیانگر کروی بودن زمین و هم
حرکت آن است؛ زیرا در عبارت امام - علیه السلام - «قسط» است که ما آن را
«نصب»، ترجمه کردیم. و «قسط» بیانگر نوعی همانندی نسبی است و این در
حالت کروی بودن زمین درست است.

در هر حال سرتاسر کتاب اعجاز است و شگفتی و تنها باید در آن اندیشید
و به مبدأ اعلیٰ یقین پیدا کرد.

۸- رفع یک شبہ

ممكن است کسی عبارتی را بخواند و خیال کند که با علم جدید نصی مازد.

چنین فردی باید به چند نکته توجه کند:

۱- دانش انسان عادی محدود و انداز است و خداوند می فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ هِنَّ
الْعِلْمُ الْأَقْلَيْلُ»^۱; یعنی: جز اندکی، به شما دانشی نداده ایم. پس انسان باید بر منبع
نور و دانش الهی یعنی سخن امام معمصوم خوده بگیرد؛ زیرا ما دانش اندک داریم و
هنوز به جایی نرسیده ایم، به عبارت دیگر معیار علم، علم امام - علیه السلام - است
نه علم ما. اگر نکته‌ای را در تیاقبیم بداتیم که هنوز به حکمت دانش امام نرسیده ایم.

۲- بیاری از سخنان امام صادق - علیه السلام - در گذشته‌ها غریب
می نمود ولی امروزه با کشفهای تازه حقیقت آنها روشن شده. ای بسا این سخنان
نیز امروزه معلوم نگردد و بشرهای آینده با پیشرفت دانش به آنها دست یابند، مگر
همه دانش را در اختیار این نسل گذاشته‌اند تا قضاوت نهایی با ها باشد؟

۳- هرچاکه شبہ‌ای پیش آمد باید از دانشمندان اسلامی و متخصصان
لغت شناس پرسش نمود؛ زیرا بیاری از رازها با «الفاظی» بیان شده که قابل تدبیر
و آنديشه است و چه بسا در مرحله اول معنی خاصی نداهد ولی وقتی در آن لغت و
معنای آن در آن اعصار و... تدبیر شود به کشف عظیمی دست یابیم.

در جایی امام - علیه السلام - سردی زمین را یکی از شگفتیها شمرده‌اند. ای
بس‌اکسی به محض دیدن این عبارت - العیاذ بالله - بر منبع علم الهی خوده بگیرد که
درون زمین داغ و سوزان است، این شخص غافل، به عمق سخن امام واينکه با
قریته‌های فراوان مقصود امام همین پوسته زمین بوده است، بدرستی بی نبرده و

توجه نکرده است. براستی شنگفت نیست که کره‌ای پیرون و درونش آتش باشد اما مردم از پوسته سرد و مناسب آن بهره بیرند؟ در جای دیگر، امام - علیه السلام - فرموده‌اند: «در من عبرت بگیر که اگر زمین ثابت و آرام نبود، مردم...»

باید دانست که ثابت بودن دو معنی دارد، یکی در برابر لرزش و حرکتهاي نا متعادل و دیگری در برابر مطلق حرکت. امام - علیه السلام - در این فصل تصریح نموده‌اند که اگر زمین همواره در لرزه و اضطراب بود...» پس این ثبات و آرامش با حرکت دورانی و متعادل زمین تضادی ندارد.

هرجا که عبارتی از امام را در نیافریم باید اینگونه در معانی کلمات و قرائت آن اندیشه کیم و به حقیقت برسیم و اگر ترسیدیم دانش خود را اندک بشماریم نه خاندان وحی و علم مطلق را متهم نماییم.

۹- شرحها و ترجمه‌های توحید مفصل

تاکنون دانشمندان و علمای اسلامی این کتاب را شاید، به شرح و ترجمه این کتاب بزرگ نپرداخته‌اند. با این حال چندی از آنان آن را شرح و یا ترجمه کرده‌اند و عده‌ای نیز بر آن تعليفه‌هایی زده‌اند. مناسب با این مجال به چند شرح و ترجمه اشاره می‌کیم:

۱- شرح «مولی باقرین مولی اسماعیل کجوری تهرانی»، شیخ محمد که برادر شارح مذکور است، در کتاب «زیدة العائر» درباره شرح برادرش می‌گوید: «این شرح بسیار بزرگ در می‌مجلس با عنوانهای «ای مفصل ا» سامان

داده شده و بیش از بیست هزار بیت است.^۱

۲- شرح فارسی «مولیٰ فاضل فخر الدین ماوراء النهری».^۲

۳- مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - هنگام روایت این حدیث بلند در «بحار الانوار» بسیاری از کلمات و عبارات آن را شرح کرده‌اند.^۳

۴- آفای «کاظم مظفر» نیز کوشیده‌اند که کتاب را تحقیق کنند و با افزودن مقدمه‌ای مفید و پاورفیهای سودمند تا حدودی در کار خود موفق بوده‌اند.^۴

۵- «اسماعیل بن حسین تبریزی»، با تخلص «تائب» و مشهور به «مسئله گو»، تمام کتاب توحید مفضل را در دوهزار بیت به شعر درآورده است.^۵

۶- ترجمه «علّامہ محمد باقر مجلسی»، صاحب «بحار الانوار»، این ترجمه در عین پرفایده بودن آن و گذشته از آنکه مترجم جلیل القدر، در جای جای کتاب با عنوان «مترجم گوید» نکات سودمندی را ذکر کرده است و لیکن در بسیاری از جاهای دیگر، سخنان سودمندی از خود اضافه کرده‌اند و با سخنان امام - علیه السلام - آمیخته شده؛ به عبارت دیگر: می‌توان ترجمه مرحوم مجلسی را شرحی مختصر و «مزجی» دانست که بازشناختن سخنان شارح و متن، تنها با مقابله با اصل ممکن است.^۶

۱- «الذریعة الى تصانیف الشیعۃ»، ج ۴، ص ۴۸۲.

۲- همان مأخذ، ج ۴، ص ۴۸۲.

۳- «بحار الانوار»، ج ۳، ص ۵۷ و ۱۰۲.

۴- «التوحید المفضل»، مکتبة الداوری، ج سوم، با مقدمه و پاورفی آفای کاظم مظفر.

۵- «الذریعة الى تصانیف الشیعۃ»، ج ۴، ص ۲۸۸.

۶- نگارنده، نسخه خطی این ترجمه را ندیده و قضاوت‌های او تنها بر اساس چند نسخه چاپی پر غلط است، چه بسا مرحوم مجلسی در نسخه اصلی همه جا سخن و توضیح خود را از اصل جدا کرده باشد، رضوان الله علیه واسکه الله فیبع جناته.

- ۷- ترجمه «مولی محمد صالح بن محمد باقر قزوینی روغنی».^۱
- ۸- ترجمه «شیخ فخرالدین ترکستانی ماوراءالنهری»^۲
- ۹- ترجمه آقای «زین العابدین کاظمی خلخالی». این ترجمه همراه ترجمه دیگر مترجم (اخلاق نزد امام صادق - علیه السلام) در یک مجلد چاپ شده است.^۳

به اقتضای کار، صفحاتی از اوایل، اواسط و اواخر این ترجمه را با ترجمه مرحوم مجلسی - رضوان الله و برکاته عليه - مقابله نمودم. نتیجه، رضایت بخش نبود؛ زیرا تفاوت چندانی میان دو ترجمه مشاهده نشد؛ به عبارت دیگر؛ همان ترجمه مرحوم مجلسی (ره) بود با اختلافهای بسیار ناقیز.

- ۱۰- ترجمه آقای «علی اصغر نقیبی». این کتاب کوچک، ترجمه کاملی از توحید مفضل نیست، بلکه مترجم محترم کوشیده که با حذف برخی از مطالب و همراه کردن کتاب با چند تصویر و قلمی نسبتاً روان نوشهای مناسب برای «دانش آموزان» تهیه کند.

مرکز تحقیقات کمپویزیشن علوم اسلامی

۱- «الذریعة الى تصانیف الشیعۃ»، ج ۴، بخش ترجمه‌ها.

۲- همان.

۳- این کتاب توسط انتشارات حجر در سال ۱۳۶۱ به چاپ رسیده است.

۱۱. ترجمه حاضر

«شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)». این عبارت عنوان ترجمه‌این قلم از «توحید مفصل» است. در این باره ذکر چند نکته خالی از سود نیست:

الف - نلاش کرده‌ام که سلیقه‌های شخصی را وارد متن نکنم و کلمه یا عبارت توضیحی خود را درون { بگذارم.

ب - سعیم آن بوده که هم جانب امانت و پاییندی به متن حدیث رانگاه دارم و هم این تقدیم و توجه به متن، قلم را از قواعد نگارش دور نسازد و تا حد امکان روانی و رسانی آن حفظ شود.

ج - هرگاه به خاطر عدم توانایی ام توانسته‌ام هردو ویژگی را گردآورم، روانی قلم را فدای تقدیم و پاییندی به متن نموده‌ام.

د - از آنجاکه این کتاب، یک حدیث بلند است و دسترسی به مطالب آن اندکی دشوار می‌نمود، کوشیده‌ام که با انتخاب سرفصلها و فهرست مناسب، کار را برخواننده اندکی آسان کنم.

ه - مفصل بن عمر جعفی که راوی حدیث است، در میان مردم بدروستی شناخته نیست شاید این امر به خاطر اختلاف علماء درباره او باشد؛ مثلًا دانشمندان بزرگی چون «نجاشی» و «ابن غصائری» او را ضعیف شمرده‌اند؛ از این رو لازم دیدم که در مقدمه کتاب دیدگاههای مختلف را بیاورم تا جلالت قدر و عظمت این صحابی خاص امام صادق و امام کاظم - علیهم السلام - از رهگذر روایات قطعی الصدور و این دیدگاههای دانشمندان بزرگ بر همگان روشن شود و تردیدی در کتاب نیز پدید نیاید.

و - در مراحل آماده کردن این ترجمه در مسائل محتوایی از متن عربی بخار الانوار و ترجمه مرحوم مجلسی بهره‌های فراوان برده‌ام، نیز در مراحل صوری‌امانند: تهیه فهرست و سرفصلها از کتاب آقای مظفر سود برده‌ام.

۱۱- سخن پایانی

بی تردید در کار اغلب انسانها لغزش راه می باید، بسویزه در کار شخص کم تجربه‌ای چون نگارنده؛ از این رو اول اینکه: اگر در ترجمه لغزشی داشته‌ام - که بی شک چنین است - از حضور اقدس امام صادق - علیه السلام - محدث می خواهم. دوم اینکه: امیدوارم که خوانندگان و محققان عزیز لغزش‌هایم را یادآورند تا «بدانم» و «انشاء الله» - در زمانهای آینده به اصلاح آورم.

خطاوندا! آینه دل را به نور اخلاص روشنی بخش و زنگار
شرک و دویینی را از لوح دل، پاک گردان و شاهراه سعادت و
نجات را به این بیمارگان بیابان حیرت و ضلالت بنما، و ما را به
اخلاق کریمانه متخلق فرما، و از نفعات و جلوه‌های خاص خود
که مختص اولیای درگاه است ما را نصیبی ده، ولشگر شیطان و
جهل را از مملکت قلوب ما خارج فرما، و جنود علم و حکمت و
رحمان به جای آنها جایگزین کن، و ما را با رحمت خود و خاصان
درگاهت از این مسای درگذران، و در وقت مرگ و بعد از آن با ما
با رحمت خود رفتار فرما، و عاقبت کار ما را با سعادت قرین کن.
بحق محمد و آله الطاهرين - صلوات الله عليهم اجمعين.^۱

تجفیلی میرزا

قم - تابستان ۱۳۷۲

ربيع الاول ۱۴۱۵

۱ - بخشی از مناجات‌های رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی - رضوان الله عليه - که در آغاز کتاب «چهل حدیث» آمده است.



مرکز تحقیقات کمپووزیور علوم اسلامی

الله از حمایت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

«محمد بن سنان» از «فضل بن هعر» نقل می‌کند:

پایان روز بود. در «روضه»، میان قبر و میر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نشته بودم و در باره شرافت و فضیلت‌های خدادادی و برتری جایگاه رفیعش که جمهور است نسبت به آنها آگاه نبودند، می‌اندیشیدم.
در این حال بودم که ناگاه «ابن ابن العوجاء» وارد شد و در جایی نشست که می‌توانست سخن را بشنوم. آنگاه یکی از یارانش نزد او رسید و نشت. ابن ابن العوجاء لب به سخن گشود و گفت: «بی‌شک، صاحب این قبر در تمام حالاتش به متها درجه کمال، شرافت و عظمت رسیده بود.»

همراه او گفت: «او فیلسوفی بود که دعوی مرتبه‌ای بس عظیم و منزلشی بس بزرگ داشت و بر این ادعای خود معجزاتی آورد که عقلها را مظلوب و فهمها را ناتوان و سرگشته نمود. خرد پیشگان برای درک حقیقت آنها در دریای خروشان اندیشه فرورفتند و سرگشته و ناکام و تهدیدست باز آمدند.

۴۰ | شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق(ع)

آنگاه که اندیشمندان و فضیحان و خطیبان، دعوتش را به جان پذیرفتند، مردم دیگر، گروه گروه به دینش درآمدند. نام او با نام خدای جل و علا فرین گشت و روزانه پنج بار در اذان واقعه این فریاد از مأذنه عبادتگاهها و هرجایی که دعوت و حجت الهی او بدانجا راه یافته بود، در دشت و صحراء و کوه و دریا به هوا خاست ... تا هر ساعت، یادش تازه ماند و رسالتش به خموشی نگذاشت.»

ابن ابی العوجاء گفت: «سخن از محمد - صلی الله علیه وآلہ - را بگذار و بگذر که عقل من در باره او سرگشته و اندیشه‌ام در کار او گمراه و بسته است، در باره راز و ریشه کار او سخن بگو که مردم بدان سبب آن را می‌پویند.»

آنگاه بگونه‌ای به آغاز پدید آمدن اشیا پرداخت، که هیچ پردازش، تدبیر و تقدیری نبوده و آفرینش، صانع و تدبیرگری ندارد، بلکه همه چیز خود به خود و بدون تدبیر مدبیری پدید آمده و دنیا همیشه چنین بوده و چنین خواهد بود.

[گفتگوی مفضل و ابن ابی العوجاء]

مفضل می‌گوید: [با شنیدن این سخنان نارو] [چنان به خشم و غصب آدم که عنان از کفم بیرون رفت و [خطاب به او] گفت: «ای دشمن خدا! در دین خدایت العاد می‌ورزی و خداوندی را که به نیکوترين صورت و کاملترین آفرینش پدیدت آورد و تورا تا بدین جا رسانیده، انکار می‌کنی؟! اگر در درون خویش نیک اندیشه کنی و حسن لطیف تو در خطا نیفت، هر آینه برای هم ریویت و آثار صنعت صانع را در وجودت نهفته و نشانه‌ها و دلایل او - جل و علا - را در آفرینش روشن می‌یابی.»

زاده ابوالعوجاء [بس از شنیدن آهنگ تند سخنان مفضل] گفت:

«ای مرد! اگر از متکلمانی با تو سخن می‌گوییم، در صورتی که [بر ما چیره، شدی و] حق را نزد تو یافته‌یم، از تو پیروی خواهیم کرد. اما اگر از اینان نیستی هیچ سخن مگویی. اگر از یاران و اصحاب [امام] جعفر صادق [علیه السلام] هستی، بدان که او با ما اینگونه سخن نمی‌گوید و همانند تو با ما مجادله نمی‌کند. او بیش از آنچه تو از ما شنیدی، از ما شنیده، اقا هیچ‌گاه سخن را با فحش و تهدی آلوده ننموده است. او همواره در سخنان خود شکیبا، با وقار، اندیشه‌گر و استوار بوده و هیچ زمانی به ستوه نمی‌آمد و خلقش تنگ نمی‌گشت و بر نمی‌آشفت. ابتدا نیک به سخنان ما گوش فرا می‌دهد، می‌کوشد که دلیل ما را بدرستی دریابد، ما نیز همه چیز خود را به میان می‌آوریم. هنگامی که [سخنان ما تمام می‌شود و] می‌پنداشیم او را محکوم کردیم [او بر او چیره شدیم]، ناگاه با سختی کوتاه و اندک [بر ما غالب می‌آید،] دلیلمان را می‌شکند. عذرمان را می‌برد و ما را تسلیم دلیل خود می‌کند، به گونه‌ای که هیچ پاسخی در جواب به دلایلش نمی‌یابیم. حال اگر از یاران اویی نو نیز با ما چون او سخن بگو:

مرکز تحقیقات کاپیتول علوم اسلامی

[علم اسلامی کتاب بر مفضل]

مفضل می‌گوید: در حالی که از این سخنان، اندوهگین و در این اندیشه بودم که چگونه اسلام و مسلمانان، دچار کفر و انکار این گروه شده‌اند از مسجد بیرون آمدم. به نزد مولایم - حملات الله عليه - رفتم. آن حضرت مرا شکسته دل و نگران دید. فرمود: چه شده‌است؟ من نیز تمام سخنانی را که از آن گروه دهری شنیده بودم و هم سخنان خود را بازگو کردم.



مرکز تحقیقات کمپویز علوم اسلامی

مجلس اول

امام فرمود: بامدادان به نزد من آی نا حکمت خدای جل وعلا در آفرینش
جهان، درندگان، چهارپایان، پرندگان، حشرات و جانوران دیگر؛ چون: حیوانات،
گیاهان، درختان میوه‌دار و بن میوه و سبزیهای خوردنی و ناخوردنی را چنان
برایت بیان کنم که شایستگان از آن عبرت گیرند، مؤمنان با شناخت آن، آرام گردند
و ملعدان و انکار کنندگان در آن سرگشته شوند.

مفضل می‌گوید: خرسند و شادمان از نزد آن حضرت - علیه السلام - خارج
شد. آن شب به خاطر وعده امام - علیه السلام - و انتظار آن، بر من دیر گذشت.
بامدادان، به نزد مولایم شتافتم، اجازه ورود یافتم. در برآورش از سر
ادب [ایستادم، فرمود: بنشین. آنگاه به اتاقی رفت که در آن خلوت می‌کرد. من نیز
با خاستن او به پا خاستم. فرمود: در بی من بیا. به دنبال آن حضرت رفتم. به اتاق
وارد شد و من نیز پشت سر او وارد شدم. امام - علیه السلام - نشست و من هم در
برآورش نشستم. فرمود: ای مفضل! می‌دانم به خاطر شدت انتظار برای آنچه که

و عدهات دادم، دیشب بر تو به درازا کشید.

گفتم: آری این گونه بود، مولايم!

فرمود: اى مفضل! خداوند همیشه بوده است، بى آنکه پيش از او چيزی باشد و همیشه باقی خواهد بود، بى آنکه پایانی داشته باشد. او را سپاس که به ما الهام کرد و او را شکر که به ما عطا کرد و برترین و الاترین دانشها و برتریها را بويژه نصیب ما نمود. با علم خود ما را بر جمیع آفرینش برگزید و با حکمت خویش ما را امین و گواه بر آنان قرار داد.

[ناآگاهی اهل شک به اسباب و علل آفرینش]

ای مفضل! دو دلان [شگاکان] اسباب و معانی آفرینش را در نیافتنند و آنگاه که اندیشه‌های آنان از درک صواب و حکمت آفریدگان باری - عزو جل - درماند با ناقچیزی دانش خود، همه چیز را انکار کردند و با ضعف بصیرت خود به تکذیب و عناد پناه بردنند. آنان آفرینش اشیا را انکار نمودند و مدعی شدند که هیچ صنعت، تدبیر و تقدیری در آفرینش اشیائی و حکمت هیچ مدبیر و صانعی در کار خلقت وجود ندارد. بی شک خداوند از آنچه پندارند برتر است. خدای اینان را بکشد. از حقیقت به کدام سوی می گیریزند؟ (توبه، آیه ۳۰)

اینان در گمراهی و تیره بختی و سرگردانی به کورانی می مانند که بر سرایی در می آیند در نهایت استحکام وزیبایی. در آنجا بهترین و فاخرترین فرشها گسترانده شده، همه نوع خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی و هر نیاز دیگر شان فراهم آمده. در آنجا هرچیزی از سر حکمت و تقدیر بر جای شایسته خود است. اما این

بی تصریان از این سوی به آن سوی می‌روند و همه جای آن سرا را به زیر پا می‌نهند ولی هیچ چیزی نمی‌بینند. نه سرای را می‌بینند و نه آنچه را که در آن مُهیّا است. بلکه چه بسا [به خاطر ناینای] آگاه پایی یکی از آنان بلند و چیزی را که به آن نیازمندند و در جای مناسبش قرار داده شده و او از حکمت وجود آن آگاه نیست از میان بیرد و او نیز به خشم و غضب آید و سرای و صاحب آن را نکوهش کند.

حال این گروه که حکمت و تدبیر را در کار آفرینش انکار می‌کنند همین گونه است.

از آنجا که اندیشه‌های اینان از درک اسباب و علل آفرینش اشیا ناکام ماند، در این جهان چنان سرگشته شدند که اتفاق، استواری، حسن تدبیر، شکل دهن و هیأت آفرینی نیکوی آن را [به دست یک حکیم و آفرینده] در نیافتند. چه با کسی از این گروه به خاطر عدم آگاهی به سبب و حکمت آفرینش یک چیز، به نکوهش و انکار و لغتش آن بپردازد، مانند کار گمراهانی چون «مانی» و اصحاب کافر او و ملحدان فاجر و فاسق و خارج از دین، کسانی که با سخنان محال و دروغین، خود را سرگرم کردند. [او از اطاعت پروردگارشان سرباز زدند].

بنابراین، بر کسی که خداوند جل وعلا، نعمت شناخت و هدایت وینش به او داده و موفقش نموده که در کار آفرینش ژرف بیندیشد و با برهان قاطع بروجود صانع هست، لطف تدبیر و حسن تعبیر را در باید، لازم است که پیوسته مولای خود را به خاطر این نعمت عظیم سپاس گوید و از او بخواهد که در این طریق، ثابت قدم ماند و نعمتش فزونی باید. خداوند جل وعلا، فرموده است: «گر سپامن گویید، نعمتان را بیفرایم و گر کفر ورزیدید بی شک عذایم سخت است.» (ابراهیم،

[هیأت جهان و شکل‌گیری آن]

ای مفضل! نخستین عبرت و دلیل بر خالق جل وعلا، همین هیأت دهی،
گردآوری اجزا و نظم آفرینی در کار این عالم است؛ از این رو اگر با اندیشه و خرد
در کار عالم، نیک و عمیق تأمل کنی، هر آیه آن را چون خانه و سرایی می‌بایی که
تمام نیازهای بندگان خدا در آن آماده و گرد آمده است. آسمان، همانند سقف،
بلند گردانیده شده، زمین بسان فرش، گسترانیده شده، ستارگان چون چراغهایی
چیده شده، و گوهرها همانند ذخیره‌هایی در آن نهفته شده و همه‌چیز در جهانی
شایسته خود چیده شده است. آدمی نیز چون کسی است که این خانه را به او داده‌اند
و همه‌چیز آن را در اختیارش نهاده‌اند. همه نوع گیاه و حیوان برای رفع نیاز و
صرف در مصالح او در آن مهیاست.

اینها همه، دلیل آن است که جهان هستی با اندازه گیری دقیق و حکیمانه و
نظم و تناسب و هماهنگی آفریده شده. آفریننده آن یکی و او همان شکل‌ده، نظم
آفرین و هماهنگ کننده اجزای آن است. برآستی که او در قدیم جلیل و در
کارش بلند مرتبه و وجهش کریم است. خدایی جزا و نیست و از آنچه منکران
می‌پندارند منزه و از آنچه ملعونان به او نسبت می‌دهند برترو جلیلتر است.

[آفرینش آدمی و تدبیر جنین در رحم]

ای مفضل! سخن خود را با بیان آفرینش انسان آغاز می‌کنیم. تو نیز بکوش
که از آن پندگیری.

اول اینکه: تدبیر چنان شد که جنین، در رحم در پیش سه ظلمت، پوشیده
ماند: شکم، رژیم و بجهه‌دان، جایی که توان چاره‌اندیشی برای اخذ غذا و دفع ناروا

را ندارد، نه صلاح خویش می‌داند و نه خسر خویش می‌راند.
خون حیض برای او غذاست، چون آب برای گیاه، پیوسته غذاش چنین
است.

[چگونگی تولد کودک، تغذیه، رشد دندان و بالغ شدن او]
آنگاه که آفرینش او کامل گردد، بدنش سخت شود، پوستش بتواند با هوا
سازگار آید و دیده اش تاب دیدن نور بهم رساند،
مادرش درد زایدند گیرد و درد، چنان بر او سخت می‌آید که جنین از فشار درد
بیرون می‌افتد. چون [از تنگنای رسم به پهناى جهان آمد و] متولد گشت، همان
خونی که غذاش بود، اینک با رنگ و بوی جز آنچه بود و در شکل غذای دیگر،
از پستان مادر سرازیر می‌شود. این غذا برای نوزاد از همه چیز سازگار تر است.
وقتی که به دنیا آمد، زیان خود را به نشانه خواستن غذا بیرون می‌کند و پیرامون
دهان می‌چرخاند. در این زمان پستانهای مادرش را که چونان دوشک از سینه او
آویخته، می‌باید و تازمانی که تن او ترو درونش طریف و اعضاش نرم است از آن
می‌نوشد.

آنگاه که حرکت کرد و به غذای سخت وقوی نیاز پیدا نمود تا تنش
استحکام یابد، در هر طرف، دندانهای آسیا سر بر می‌آورد تا غذا را بتجوّد، نرم
گرداند و برآحتی فرو برد. پیوسته حالت اینگونه است تا آنگاه که پای در بلوغ نهد.
در این وقت اگر مذکور است، موی در رویش می‌روید تا نشانه مردی و عزّت او
باشد و از همانندی با زنان و بچگان بدور ماند و اگر مؤنث است، رُخش از موی
پیراسته ماند تا طراوت و زیبایی اش دل مردان را برباید و نسل بشر ماندگار و

پایدار گردد.

ای مفضل ا در این مراحل، نیک بیندیش، آیا من شود که آین همه تدبیر این مدبر و حکیم باشد؟ من دانی اگر در زیم، خون به او نمی رسد همانند گیاهی که آب به وی نرسد خشک و پژمرده می گشت؟ آیا من دانی وقتی که بزرگ شد اگر مادرش را درد زاییدن نمی گرفت چون زنده بگور در زیم می ماند و اگر در هنگام ولادت، شیر با او نمی ساخت، یا از گرسنگی می مرد و یا با غذایی نامناسب و زیانبار تغذیه می شد؟ و اگر در وقت مناسب، دندانها یش نمی روید، بر جویدن و فرو بردن غذا ناتوان بود و باید همیشه شیر می خورد و بدنه او برای کار، قوت و استحکامی نمی یافت و مادرش به خاطر او از تریست فرزندان دیگرش باز می ماند؟



[راز رویش مو بر صورت]

من دانی اگر در صورتش موی نمی روید، همواره به هیأت و صورت زنان و پچگان می ماند، در تبعیجه نه اثیقت داشت و نه وقار؟

مفضل می گوید: عرض کردم: آقای من! من کسانی را دیده‌ام که بزرگ و کهنسال بوده‌اند ولی مویی بر رویشان نرویده است.

حضرت - عليه السلام - فرمود:

«این به خاطر اعمالی است که از پیش فرموده‌اند و خدای جل و علا هیچ گاه بر بندگانش ستم روا نمی دارد». (انفال، آیه ۵۱)

جز خدایی که از نیستی اش رهاند و هستی اش بخشد، چه کسی همواره در اندیشه برآوری این همه نیازهای اوست و تأمین آنها را خود بر عهده گرفته است؟

اگر چنین تدبیر و حکمتی زایده‌ای همای و رها بودن امور به حال خود بود،
می‌بایست از تقدیر و هدفمندی نیز اختلال و ناهماهنگی برخیزد؛ زیرا این دو ضد
اهمال‌اند. [و باید نتیجه آنها نیز با نتایج اهمال نسازد] بسی کچنین سخنی
ناشایست و ناصواب و نشانه نا‌آگاهی و کم‌مایگی گوینده‌آن است؛ چه هیچ‌گاه در
ائز اهمال و بی تدبیری، درستی و صواب پدیده نمی‌آید و تضاد نیز نظم و
هماهنگی را در بی ندارد. خداوند چه بسیار منزه و والا اتر از گفتة می‌لعدان
است. (اسراء، آیه ۴۳)

[اگر انسان، باهوش و اندیشه به دنیا می‌آمد]

اگر نوزاد، فهیم و عاقل به دنیا می‌آمد، وقت تولد جهان هستی را انکار
می‌کرد و هنگامی که با حیوانات، پرندگان و دیگر موجودات غریب رو به رو
می‌گشت و هر ساعت و هر روز پاره‌ای از آشکال مختلف و شگفت عالم را که از
پیش ندیده بود می‌دید، هر آینه عقل و اندیشه‌اش سرگشته و گمراه می‌گشت.
بدان که اگر عاقلی را به اسبری از سرزمهی به سرزمین دیگر بیرون [از دیدن
شگفتیهای نامأوس] همواره واله و سرگشته است و بخلاف کودکی که در کودکی
اسبر شود بسرعت، زبان و آداب [آن سرزمین جدید] را فرانمی‌گیرد.
نیز اگر نوزاد، دانا و هوشمند پای در جهان می‌نهاد از اینکه [آنقدر ناتوان
است که توان راه رفتن ندارد و ناچار] باید دیگران بر دوشش گیرند، شیرش
بنوشانند، در جامه‌اش بیبعند و در گاهوارش بخواهانند، سخت احساس خواری و
پستی می‌کرد از سوی دیگر او به خاطر ظرافت و طراوت و رطوبت بدن، هیچ‌گاه
از این امور بی نیاز نیست [در نتیجه چه بسا در هلاکت می‌افتد و یا رشد روسی و

۱۵| اشکنیهای آفرینش از زبان امام صادق(ع)

بدنی مناسب نمی‌کرد.

همچنین در چنین حالی آن شیرینی، دلپذیری و معبویت کودکان را نداشت؛ از این رو آنان در حالی به دنیا می‌آیند که از کار جهان و جهانیان غافلند. اینان با ذهن ضعیف و شناخت اندک و ناقص خود را همه چیز رو به رو می‌شوند، اما اندک و گام به گام و در حالت‌های گوناگون بر شناخت و آگاهی آنان افزوده می‌شود. کودک، پیوسته چنین کسب شناخت می‌کند تا آنکه از مرحله حیرت و سرگشتنگی و تأمل، پای فراتر می‌نهد و با کمک عقل و اندیشه، قدم در وادی تصرف و تدبیر و چاره‌اندیشی معاش و ... می‌گذارد. از حوادث، پسند می‌گیرد، اطاعت می‌کند و یا در اشتباه و فراموشی و غفلت و گناه سقوط می‌کند.

حکمت‌های فراوان دیگری نیز در پس این امر نهفته است؛ از جمله:

اگر کودک در گاه تولد، عقلی کامل داشت و مستقل و خودکفا می‌بود، شیرینی فرزند داری از میان می‌رفت. پدر و مادر به مصالحی که در تربیت کودک نهفته است نمی‌رسیدند؛ در تبعیجه، تربیت، سرپرستی و رسم و شفقت بر آنان هنگام بیرون فرزند لازم نبود. [زیرا پدر و مادر در قبال او زحمتی نکشیدند] که او در سن کهنسالی و نیاز، به آنان برسد. او از آغاز، مستقل و بی نیاز از والدین بوده است].

همچنین با این فرض، در میان فرزندان [والدین هیچ پیوند و افتخاری حاکم نبود؛ زیرا کودکان از تربیت و سرپرستی پدران بی نیاز بودند و از زمان تولد از پدران خویش جدا می‌گشتند. او نیز پس از آن، پدر و مادرش را [و خواهر و برادرش را] نمی‌شناخت و این عدم شناخت باعث می‌شد که بر سر راه ازدواج با مادر و خواهر و دیگر معارم هائی پدید نیاید.

ا و کمترین مفسد - و بلکه شنیترین و فیحترین زشتی - هنگامی است که چنین طفل هوشمندی، در هیگام تولد بر چیزی نظر افکند که رخصت این عمل را از او ستابنداند و سزاوار نیست ^ا که چنین کند.

آیا نمی بینی که چگونه هر چیز آفرینش در جای مناسب خود استوار گشته و در ریز و درشت اجزای هشتی، اندک خلل و ناصوایی پیدا نیست؟

[فواید گریه کودکان]

ای مفضل! از منافع گریه کودکان نیز آگاه باش. بدان که در مغز کودکان رطوبتی است که اگر در آن بماند یمارها و نارسایهای سخت و ناگوار به او رسانند؛ مانند نایینایی و جز آن. ^ب مگر آن رطوبت را از سر کودکان سرازیر و بیرون می کند و بدین وسیله سلامتی تن و درستی دیده ایشان را فراهم می آورد. پدر و مادر از این راز آگاه نیستند و مانع آن می شوند که کودک از گریه اش سود ببرد. اینان همواره در سختی می افتدند و می کوشند که او را ساكت کنند و با فراهم کردن خواسته هایش از گریه بازش دارند، ولی نمی دانند که گریه کردن به سود اوست و سرانجام نیکی پیدا می کند.

بدین ترتیب چه باش که در اشیا، منافعی نهفته باشد که معتقدان به اعمال و بی تدبیری در کار عالم از آن غافل اند و اگر می دانستند، هیچ گاه نمی گفتند که فلان چیز بی شمر است؛ زیرا آنان از آسباب و علل آگاه نیستند. براستی هرچه را که منکران نمی دانند عارفان می بینند. چه بسیار است چیزهایی که دانش اندک آفریدگان از آن کوتاه و خالق آفرینش با دانش بی بایانش از آن آگاه است. قداستش عظیم و کلمه اش والاست.

۶۵ | شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

و اما آیی که از دهان کودکان سرازیر می‌شود و خارج می‌گردد، رطوبتی است که اگر در بدنهایشان بماند، آثار و خیمی بر جای می‌گذارد. چنانکه دانی گاه که رطوبت بدن پیش از شود [و بر دیگر عناصر، غلبه می‌کند] شخص، دچار کودنی، دیوانگی، کم عقلی، فلچ و لثوه و جز آن می‌گردد.

خداوند جل وعلا تدبیر چنان نمود که این رطوبت در دوران کودکی از دهانشان بیرون رود و در بزرگی از سلامت تن برخوردار گرددند. بدین ترتیب، پروردگار به خاطر نادانی آفریدگان برآنان متنهاد و تفضل نمود. اگر اینان از داده‌ها و نعمتهای می‌شمار او آگاه بودند، هیچ گاه در معصیت و لفظ از فرمانش فرو نمی‌افتدند. پاک و منزه خدایی که چه بزرگ است نعمتهای او برهست حقان و دیگر آفریدگان! و چه والا تراست از آنچه باطل گرايان می‌پندارند.

[آفرینش آلات مجامعت و شکل مناسب آنها]

اینک ای مفضل! بنگر که جگونه در مرد و زن، آلات مجامعت آفرید. همه در صورتی که شایسته است، برای مرد آلتی بلند و کشیده قرار داد تا به قدر زخم برسد و بتواند نطفه اش را در آن ببریزد. برای زن نیز ظرف گودی را آفرید تا هر دو آب را یکجا گردآورده، فرزند را بجای دهد و ابه تناسب رشد او [گشاده] شود تا او استحکام یابد. آیا این از تدبیر حکیم و لطیف نیست؟ بدرستی که خدای، منزه از شرک مشرکان است. (سوره نمل، آیه ۶۳)

[اعضای بدن و فواید هر کدام]

ای مفضل! در تمام اعضای جسم آدمی و تدابیری که در آنها نهفته است

اندیشه کن، دستها برای کارکردن، پاها برای رفتن، دیدگان برای راه یافتن و دیدن،
دهان برای خوردن، معده برای هضم کردن، کبد برای تصفیه نمودن، مناقد
خروجی بدن برای دفع فضولات جسم، ظرفهایی برای حمل آنها و فرج برای حفظ
نسل آفریده شده‌اند؟ اگر ژرف در کار تمام عضو‌های بدن اندیشه‌نمایی می‌باشد که
هر چیزی از سرِ حکمت و تدبیر و استواری پدید آمده است.

[پندار اهل طیعت و پاسخ به آنان]

مفضل می‌گوید: گفتم: آقا! برخی می‌پندارند که این همه از کار «طیعت»
است. فرمود: از اینان بپرس که این طیعت که می‌گویید، نسبت به این افعال،
«علم» و «قدرت» دارد یا نه؟

اگر علم و قدرت را برای طیعت ثابت کردند، پس چرا از اثبات خالق سر
می‌زند؟ این هم صفت و تدبیرش. و اگر می‌گویند که بدون علم و قدرت، این
اعمال حکیمانه و با تدبیر را انجام داده، معلوم می‌شود که کار از آفریننده‌ای حکیم
است و آنچه طیعتش می‌شمارند همان سنت الهی در آفرینش اشیاست که مطابق
فرمان و حکمت الهی بجزیان دارد.

[هضم غذا، ساخت خون و جریان آن در تمام بدن]

ای مفضل دربارهٔ تنفسیه بدن و تدبیر نهفته در آن نیک بیندیش. غذا در
آغاز به معده می‌رسد. معده آن را می‌پزد. [هضم می‌کند]. آنگاه عصاره آن از طریق
مجاری بسیار ریز و نازکی که مانند یک پالنده کار می‌کند به کبد می‌رسد. این

۵۴ | شکنیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

مجاری ریز برای آن است که مباداً چیزی خشن و غلظ به آن راه پابد؛ زیرا کبد در نهایت ظرافت و نازکی است و تاب فشار و خشوت را ندارد. کبد، آن را می‌پذیرد و با تدبیر حکیم به خون تبدیل می‌شود و از طریق عروق و مجاری به تمام بدن سازیر می‌شود، بسان جویهایی که در زمین است و آب را به همه جای آن می‌رسانند، نیز مواد زاید و آلوده در ظرفهای خاص خود قرار می‌گیرد. آنچه از صفات است به سوی کیه صفرا، آنچه از سوداء است به سمت طحال و آنچه از تری و رطوبت است به جانب مثانه می‌رود. در حکمت الهی در ترکیب بدن درنگ کن که چگونه هر عضوی را در جایش قرار داده و این ظرفها را چنان نهاد که مواد زاید و فاسد را در خود گرد آورند تا این مواد در سراسر بدن منتشر نگردد و جسم را بسما و زار ننماید. چه بلند مرتبه است کسی که تدبیر را نیکو نمود و تدبیر را استوار کرد. سپاس او را چنانکه شاید و سرزد.

[آغاز رشد بدن و چگونگی شکل‌گیری آن در زخم]

مفضل می‌گوید: عرض کردم: رشد تدریجی بدن تا مرحله کمال و تمام آن را شرح دهید.

فرمود: در آغاز، جنین، در رحم - جایی که چشمی آن را نمی‌بیند و دستی بدان نمی‌رسد - شکل و صورت داده می‌شود. این تدبیر همچنان ادامه دارد تا اینکه انسانی کامل و استوار با تمام نیازهای او بیرون می‌آید. بدن این انسان، کامل و استوار و همه چیز در آن نهفته شده است، از احشا و جوارح و دیگر عوامل بدن گرفته تا استخوان و گوشت و پیه و مفرز و عصب و رگها و غضروفها. وقتی که به جهان پای نهاد چنانکه می‌بینی تمام اعضای او همه با هم و هماهنگ چنان رشد

می‌کند که شکل و هیأت و اعضای او ثابت می‌ماند، نه افزایش می‌باید و نه کاستی می‌پذیرد. این سیر همچنان ادامه دارد تا شخص اگر تقدیر باشد به سن بلوغ و کمالش برسد. آیا این [پیچیدگیها و حکمتها] جز از لطف مدبری و حکیمی است؟

[ایستادن و نشستن وجه تمايزی برای انسان]

ای مفضل! بنگر که خداوند جل و علی به خاطر تکریم و بزرگداشت و شرافت انسان، و برتری او بر چهار بیان چگونه در آفرینش او ویژگیهایی قرار داد. چنان آفریده شده که می‌ایستد و راست می‌نشیند تا با دست و اعضایش رویه اشیا باشد و بتواند با دستانش کار کند. چنانکه اگر چون چهار بیان برو در می‌افتد نمی‌توانست کاری کند.

[اختصاص حواس پنجگانه به آدمی و بزرگداشت او]

اینک ای مفضل! در چگونگی آفرینش حواس آدمی که نشانه شرافت و برتری او بر دیگر مخلوقات است بیندیش. بنگر که چگونه دیدگان، چون چراگهایی بر فراز مناره در سر او قرار گرفته تا بتواند همه چیز را پدرستی و کامل بیند و در اعضای ساقله چون دستها و پاهای قرار نگرفته تا از آفات نگاهداری شوند و مستقیماً با کار و ابزار در تماس نباشند و این برخوردها نارسایی در آنها پدید نیاورد. نیز مانند شکم و پشت در وسط بدن قرار نگرفته؛ تا اطلاع بر اشیا و دیدن آنها دشوار نشود.

[اسرار حواس پنجگانه]

وقتی که هیچ عضو دیگری برای دیدگان جایی مناسب نبود بی تردید، «سر» بهترین جایگاه حواس انسان و همانند خانه و صومعه آنهاست.

برای انسان پنج حس آفریده شد تا پنج محسوس را درک نماید و از درنگی چیزی از محسوسات عاجز نماند. دیده آفریده شد تا رنگها و صورتها را دریابد. اگر صورتها و رنگها بودند ولی دیدگانی برای دیدنشان نمی بود چه سودی داشتند؟ گوش آفریده شد تا صداها را بشنود. اگر صدایی بود و گوش نبود، نیازی به آن نبود. دیگر حسها نیز اینگونه است.

به عکس آن نیز صادق است، اگر دیدهای بود امام صورت و رنگی نبود، چه معنی داشت و یا اگر گوش بود ولی صدایی نبود گوش به چه کار می آمد؟ بنگر که چگونه تقدیر شده که هر کدام چیزی را دریابند. برای هر حس، محسوس است و هر محسوس، حتی دارد که آن را ادراک می کند. با این همه، چیزهایی در میان حس و محسوس قرار گرفته که تنها از طریق آنها، حس صورت می پذیرد؛ مانند نور و هوا. اگر نوری که رنگ و صورت را برای دیده عیان کند نبود دیده آن را ادراک نمی کرد و نمی دید. اگر هوایی نبود که امواج صدا را به گوش برساند گوش نیز آن را ادراک نمی نمود.

آیا برکسی که در آنچه شرح دادم، مانند آفرینش خاص حواس و محسوسات و رابطه آنها و نیز دیگر لوازم ادراک و حس، نیک تأمل و اندیشه کند پوشیده می ماند که این اعمال حکیمانه جز نتیجه هدف، تقدیر و تدبیر از جانب خداوند لطیف و خیر نیست؟

[حکمت محروم بودن عده‌ای از چشم و گوش و عقل]

ای مفضل! در حال کسی که از داشتن دیده محروم است اندیشه کن. بنگر که چگونه در کارش نارسانی پدید می‌آید. این شخص قدمگاهش را نمی‌شناسد، مقابله را نمی‌یابد، زنگها را از هم باز نمی‌شناسد، زشت و زیبا را تفاوت نمی‌دهد. اگر ناگاهه برگودالی مُشرف شود آن را نمی‌یابد. اگر دشمنی به او هبوم برد نمی‌شناشدش. بدرستی توان کتابت و تجارت و صیاغت (زرگری، ریخته‌گری) ندارد. تا جایی که اگر از ذهن و اندیشه برخوردار نباشد همانند یک سنگی در حال سقوط است.

همچنین کسی که نمی‌شنود، نارسانی بسیار در کارش پدید می‌آید. روح و لذت مخاطبه (گفت و شنود) و محاوره را از دست می‌دهد. از نفعه‌های دلربا و العان راحت افزا محروم است، برای مردم گفتگو با او بسیار دشوار و ملال آور می‌شود. همانند یک غایب و مرده بدرستی از اخبار مردم دیگر آگاه نمی‌شود در حالی که همه چیز را مشاهده می‌کند و زنده است.

اما اگر عقل و اندیشه نداشته باشد، به حیوان می‌ماند و چه با بسیاری از مصالح حیوانات را نداند و توانند؛ زیرا حیوانات از سر غریزه کارهای شگفتی می‌کنند.

آیا نمی‌بینی که چگونه برای انسان اعضا، عقل و دیگر ویژگیها آفریده شد تا بانبود و یا ناقص بودن آنها دشواری در کارش رخ ندهد و آفرینش او تمام و کامل باشد. چرا چنین شد؟ آیا این جز بیانگر خلقتی حکیمانه و عالمانه است؟ مفضل می‌گوید: عرض کردم: پس از چه روی برشی از مردم شماری از این اعضا را ندارند و به خاطر آن در دشواریهایی که فرمودید می‌افتد؟

۱۵۸ اشگذیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

فرمود: این امر گاه برای آن است که شخص مبتلا، تأدیب شود و نیز دیگران از آن، درس عربت بگیرند. چنانکه گاه پادشاهان مردم را به خاطر این اهداف تأدیب می‌کنند. بی‌شک این اعمال آنان، گاه پسندیده و تدبیری نیکوست. همچنین کسانی که دچار این بلاها می‌شوند اگر [بی‌شکیب باشند و] خدای را سپاس گویند و به درگاهش إنا به کنند، پس از مرگ از پاداش عظیم و بسیار بهره‌مند می‌گردند تا جایی که اگر پس از مرگ اختیار داشته باشند چنین می‌خواهند که بار دیگر در بلاها درافتند و از پاداش واجر الهی سود ببرند.

[آفرینش اعضای جفت و فرد]

ای مفضل! در آفرینش عضوهای جفت و فرد و حکمتها و تدبیرهای درست نهفته در آن بیندیش. «سر» از اعضای فرد است. به سود انسان نبود که بیش از یک سر داشته باشد؛ زیرا در همین یک سر تمام حواس مورد نیاز انسان قرار گرفته و اگر سری دیگر می‌داشت بی‌آنکه به آن نیازی باشد تنظیم بدن از میان می‌رفت.

اگر انسان دو سر داشت در واقع به دو بخش تقسیم می‌شد. اگر با یکی سخن می‌گفت دیگری بی‌فایده می‌ماند. اگر با هردو یک سخن بگوید، یکی زاید است و اگر با یکی سخنی بگوید و با دیگری سخن دیگر، شنوئده نمی‌داند که به کدام توجه کند. نیز آمیختگی‌های دیگر بینش می‌آمد.

دستها جفت آفریده شدند؛ زیرا از یکدستی، سود فراوان به انسان نمی‌رسید و در کارهای روزمره او خلل وارد می‌ساخت. نمی‌بینی که اگر نجار و بنا یک دست داشته باشند قادر به انجام کار خوبی نخواهند بود و در فرضی که با

یک دست به کارهایش پردازد آن استواری و فواید کار دو دستی را نخواهد داشت؟

[چگونگی آفرینش دستگاه صوتی]

ای مفضل! در صدا، سخن‌گفتن و آفرینش ابزار آنها در انسان، بسیار اندیشه‌کن. «حنجره» مانند لوله‌ای صدا را خارج می‌کند. زبان و لبها و دندانها نیز وسیله ادای حروف و نفعه‌ها هستند. نمی‌نگری کسی که دندان ندارد «سین» و کسی که لب ندارد «کاف» و کسی که زبانش سنگین است، «ر» را بدروستی تلفظ نمی‌کند؟

این دستگاه بیش از هرچیز به یک قره‌نی می‌ماند. حنجره شبیه نای آن و ربه بان انبانی است که در آن می‌دمند تا باد داخل آن شود. عضلاتی که شش را می‌گیرند تا صدا بیرون آید همچون انگشتانی است که بر آن انبان می‌نهند تا باد در قره‌نی در جریان افتد. لب و دندانی هم که حروف و نعمات را ادا می‌کنند چون انگشتانی است که پیوسته و متوتب بر دهان قره‌نی می‌گذارند تا از دمیدن در آن، صدای مختلف پدید آید. اگر چه برای راهنمایی و ... دستگاه صوتی را به این وسیله شبیه دانستیم اما در واقع این وسیله خود شبیه دستگاه صوتی انسان است.

[منافع دیگر این اعضا]

تو را از شیوه سخن‌گفتن با دستگاه صوتی و چگونگی ادای حروف آگاه کردم. اما باز فواید دیگری در این اعضا نهفته که تو سخت بدانها نیازمندی، «نای» مسیر جریان مداوم هوا و وسیله خنک کننده قلب است. اگر این

۱۰ اشگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق(ع)

جریان اندکی قطع گردد چه بسا آدمی در هلاکت افتد. با زیان مزه‌ها از هم باز شناخته می‌شود. شیرین از تلغی، ترش از ملس، شور از شیرین، و خوشمزه از بد مزه جدا می‌شود. با این همه جریان فرو بردن غذا و مایعات را آسان می‌گرداند.

دندانها نیز [گذشته از نقش آنها در ادای حروف] غذا را می‌چوئند تا نرم گردد و براحتی فرو رود. نیز برای لبها مانند تکه گاهی است که آنها را از درون دهان نگاه می‌دارد، بی‌شک افرادی را دیده‌ای که به خاطر نداشتن دندان، لبها می‌نمایند و لرزان دارند. انسان با لبها نوشیدنیها را می‌مکد تا یکدفعه ریخته نشود و بتدریج و با اندازه وارد شکم شود تا در گلوی نوشته بند نشود و یا درون را نیازارد. لبها همچنین برای دهان چون دو درسته هستند که انسان هرگاه که خواست، آنها را می‌گشاید و هرگاه خواست می‌بندد.

با آنچه که گفتیم معلوم گشت که هر کدام از این اعضا دارای منافع گونه گونی هستند چنانکه ابزاری در چند کار به کار آید؛ مثلاً «تیشه» در نجاری، کلندن و جز آنها استفاده می‌شود.

مرکز تحقیقات کارتوپر علوم اسلامی

[مفرز و جمعمه و محافظتها]

اگر موانع کنار می‌رفت و مفرز را می‌دیدی، در می‌یافتنی که به حالیها و لایه‌های مختلف پوشیده شده تا ثابت ماند و از حوادث آسیبی نبیند. جمجمه نیز کلاه خودی است که مفرز را از آسیب پذیری در برابر ضربه‌ها و صدمات نگاه می‌دارد. نیز سر انسان با انبوهی از مو پوشیده شده تا پوستی‌نی برای سر باشد و آن را از گرما و سرمای شدید حفظ کند. براستی جز کسی که مفرز را آفریده و منشأ فرماندهی احساس قرارش داده و به خاطر بلند مرتبه بودنش در بدن و حاس و

خطیر بودن موقعیت آن، آن را سزاوار حفظ و نگاهداری نموده چه کسی آن را
اینگونه در دزی مستحکم قرار داده است؟

[شگفتی در پلک چشم]

ای منفصل! در باره پلک چشم فکر کن و بینگر که چنگونه بسان پرده‌ای
روی دیدگان را می‌پوشاند. در کنار آن بندها و حلقه‌ها تعییه شده تا هر وقت که
خواهند بالاکشند و دیده در میان غاری قرار داده شده و با آن پرده و موهای مژه،
چشم حفظ می‌شود.

[قلب و پوشش آن]

ای منفصل! چه کس قلب را در میان سینه نهاده و با پرده محکم آن را
پوشانده و با دندنه‌ها و گوشت و پوستی که برآنهاست آن را از صدمه نگاه می‌دارد؟

[نای و هری]

چه کسی دو مجرد گلو آفریده، یکی برای خروج صدا که همان نای
متصل به ریه است و دیگری مری، محل عبور غذا که به معده ختم می‌شود؟
و چه کسی در گلو در پوشی آفرید تا غذا به ریه نرسد و آدمی را هلاک
نگرداند؟

و چه کسی ریه را وسیله خنکی قلب قرار داد تا با کار همیشگی و
پیوسته اش حرارتی در قلب گرد نیاید و به هلاکت شخص نینجامد؟

[منافذ خروجی مواد زاید]

جز خدا چه کسی برای منافذ خروجی بول و غائط، شیرهایی قرار داد که هرگاه خواهند بینند و هرگاه خواهند بگشایند تا همیشه جاری نباشند و زندگی آدمی را به فساد نکشانند؟ براستی انسان تا کجا می‌تواند این نعمتها را به شماره درآورد؟ بی‌شک آنچه که شمرده نمی‌شود بیش از آن است که مردم می‌دانند و می‌شمارند.

[جهازهای پاسخی و کبد]

چه کسی جز خدا معده را اینگونه سخت و با صلابت آفریده تا غذاهای سنگین را نیز هضم کند؟ چه کسی جگر را آنقدر نرم و لطیف آفریده تا عصاره و لطافت غذا را پذیرد و هضم آن از عمل معده ظریفتر باشد؟ آیا اندکی اهمال و ناهماهنگی در این اعمال می‌بینی؟ هرگز! چه اینها همه به تدبیر مدبری حکیم است که پیش از آفرینش، نسبت به اشیا قادر و دانا بود و چیزی او را ناتوان نمی‌گرداند و هم او لطیف و بسیار آگاه است.

[مغز، خون، ناخنها، گوش و ران]

مفضل! بینیدیش که چرا مغزِ رقيق و ظریف در درون استخوانهای لوله‌ای شکل قرار گرفته؟ این جز برای حفظ و نگاهداری آن است؟ چرا خون روان در رگها قرار گرفت و بسان آب در ظرف شد؟ آیا جز برای نگاهداری و هدایت صحیح آن است؟ چرا ناخنها بر سر انگشتان روید؟ جز برای حفظ انگشتان و یاری شخص

در کار کردن است؟

چرا میان گوش را مانند محبها و دخمه‌ها پیچیده قرار داد؟ آیا این جز برای آن است که صدا وارد گوش شود، بشکند و به پرده گوش آسیب نرساند؟
چرا انسان این گوشهای زیاد رانها و نشتگاهها را حمل می‌کند؟ جز برای آن است که در گاه نشستن بر زمین سخت و بی‌حایل مانند افراد تعیف و لاغر در سختی درد نیفتند؟

[آفرینش انسان به صورت نرو ماده]

چه کسی انسان را نرو ماده آفرید، جز آنکه او را برای تناسل پدید آورد؟
چه کسی او را برای تناسل پدید آورد جز کسی که او را امیدوار آفرید؟
چه کسی او را امیدوار آفرید و ابزار کار به او داد جز کسی که او را کارکن خلق کرد؟

چه کسی او را کارکن آفرید جز کسی که او را نیازمند خلق کرد؟
چه کسی او را نیازمند آفرید جز کسی که اسباب رفع نیاز را برایش پدید آورد؟ چه کسی اسباب رفع نیاز را پدید آورد جز کسی که همان رفع حاجتش شد؟
چه کسی او را در میان آفریدگان، با عقل و شعور ممتاز کرد جز کسی که برایش پاداش و کیفر مقرر فرمود؟
چه کسی او را چاره داد جز کسی که او را توان چاره‌اندیشی عطا کرد؟

چه کسی به او چنین قدرتی داد جز آنکه بر او حجت را تمام کرد؟
چه کسی کارهای او را که او قادر به چاره‌اندیشی آنها نیست چاره کرده جز

کسی که کس قادر بر شکر واقعی او نیست؟

در آنچه گفتم خوب اندیشه نما، آیا ذرای در این سازماندهی و نظم و
ترتیب، ناهماهنگی می‌بینی؟ براستی که خداوند از آنجه وصف می‌کنند
پیراسته است. (انعام، آیه ۱۰۰)

[قلب و پیوند آن با ریه]

ای مفضل! اینک قلب را برایت شرح می‌دهم:

بدان در برابر روزنه‌های شش، روزنه‌هایی نیز در قلب است تا قلب
حرارت نگیرد. تا جایی که اگر این روزنه‌ها ناهماهنگ گردند و ترتیب و تقابل را
از دست بدهند نسم و نفس به دل نمی‌رسد و آدمی هلاک می‌گردد. آیا هیچ
هوشمند و خودمندی می‌پنداشد که این از سرخود چنین باشد و آیا عقل او سخشن
را تصدیق می‌نماید؟

اگر لنگه دری را بینی که در آن لولایی است آیا آن را بیهوده می‌شماری؟

هرگز بلکه درمی‌بایی که سازنده این لنگه، لنگه دیگر را نیز آفریده که باهم جفت
شوند و به همراه یکدیگر هدفی را به انجام رسانند و سود بدهند. حیوان نر نیز
یکنامت و عقل حکم می‌کند که برای او بعثتی آفریده شود و مؤتمن تا نسل آدمی
پایدار ماند.

تنگ و تقرین و مرگ باد بر کسانی که مدعی فلسفه و حکمت‌اند ولی
دیدگان دلهاشان از این آفرینش شگفت‌کور است و تدبیر و هدفمندی را در کار
هستی انکار کردندا

[آلت مرد و تدبیر در آفرینش آن]

اگر آلت مرد، شست و آویخته می‌بود چگونه به فعر زخم می‌رسید و نطفه را در آن می‌نهاد؟ یا اگر همیشه ایستاده و بلند بود شخص با این چیز سخت و بلند که در جلو داشت چگونه در میان بستر می‌گردید و یا در میان مردم راه می‌رفت؟ این حالت، گذشته از قبیح المنظر بودنش، باعث تحریک دائمی شهوت مردان و زنان می‌شد. خداوند حکیم چنان کرد که غالباً به چشم نباید و مردان از آن در دشواری نیفتند؛ از این رو چنان است که در هنگام نیاز می‌تواند راست شود تا نسل آدمی از میان نرود و باقی بماند.

[چگونگی آفرینش مخرج]

اینک ای مفضل! در نعمتها ای که خداوند جل وعلا در خوردن، آشامیدن و آسانی دفع زواید قرار داد اندیشه کن و درس عبرت بگیر. آیا حکیمانه نیست که در ساعتن پک سرا، مستراح در پوشیده ترین جایگاه قرار گیرد؟ خداوند نیز مجرای خروجی انسان را در مخفیترین جای قرار داد. آن را در پشت او ظاهر نکرد و در جلویش نهاد. بلکه در جایی از دیدگان پوشیده است.

رانها ولگنها آن را با گوشت در بر گرفته‌اند و پوشانده‌اند. هرگاه که انسان به قضای حاجت نیازمند گشت و به آن هیأت معمول نشست، مخرج چنان می‌گردد که سنگین و فضولات را براحتی دفع می‌کند. خداوند، والا مرتبه است، کس که نعمه‌ایش عیان و عطا‌یش بی‌پایان است.

[آفرینش شگفت دندانها]

مفضل! قدری در باره دندانها یندیش. برخی تیزند تا غذا را قطع کنند و پیژند و برخی پهنتند تا غذا را بسایند و خرد گردازند. خداوند هر دو نوع را به انسان داد؛ زیرا به هر دو نیاز است.

[مو و ناخن و فواید آنها]

ک باز تأمل کن در اینکه خداوند با حسن تدبیر و حکمت، مو و ناخن را آفرید. از آنجاکه این دورشد می‌کنند و بلند می‌شوند و باید کوتاه گردند، حسن تدارند تا انسان به هنگام گرفتن آنها احساس درد نکند. اگر انسان از گرفتن مو و ناخن درد می‌کشید میان دو محدود قرار می‌گرفت؛ یا اینکه هر دورارها می‌کرد تا دراز شوند و با اینکه با دشواری و تحمل درد، آنها را کوتاه می‌کرد.

مفضل می‌گوید؛ به امام - علیه السلام - عرض کردم: چه می‌شد اگر خداوند آنها را چنان می‌آفرید که افزوده نگرددند تا آدمی به اصلاح و کوتاه کردن نیازمند نباشد؟

مرکز تحقیقات کاپیتول علوم اسلامی

امام - علیه السلام - فرمود: خداوند متعال در این کار، نعمتها بی نهاده که آدمی از آنها آگاه نیست تا می‌پاس گوید. آگاه باش! دردهای بدن با خروج مو از منافذ بدن و با خروج ناخن از سر انگشتان خارج می‌گردد؛ از این رو به انسان فرمان داده شده که هر هفته با نوره مالیدن و مو تراشیدن و کوتاه کردن ناخنها به این کار اقدام کند. این کار باعث می‌شود که موی و ناخن با شتاب بیشتری برویند و دردها و بیماریها را سریعتر خارج کنند. اگر شخص چنین نکند، رشد آنها کوتاه و اندک می‌شود، در نتیجه، دردها در بدن می‌مانند و بیماریهای مختلف پدید می‌آید.

نیز از رویش مود در چند جای بدن که وجود آن برای انسان مایه رنج و زیان است جلوگیری شده. اگر مود در دیدگان می‌روید آیا آدمی نایتنا نمی‌شد؟ و اگر در دهانش می‌روید آیا خوردن و آشامیدن انسان دشوار و بی‌لذت نمی‌گشت؟ اگر در کف دست رشد می‌کرد آیا انسان از لمس درست اشیا و انجام برخی از کارها بازنمی‌ماند؟ یا اگر بر فرج زن و یا آلت مرد می‌روید آیا لذت مجامعت از اینان نمی‌گرفت؟ پس نیک بنگر که چگونه در جایی که سود و مصلحتی در کار نیست نرویده. اینها مخصوص انسان نیست، بلکه در چهارپایان و درندگان و دیگر حیوانات تولید مثل کننده نیز چنین است؛ از این رو با اینکه بدن آنها از مو پوشیده است ولیکن این مناطق، دقیقاً به خاطر آنچه که ذکر شد، موبی بر آنها نیست. نیک اندیشه کن که چگونه آفرینش از هر خطأ، زیان و ناهماهنگی به دور است و یکسره حکمت و تقدیر است و مصلحت و سود.



[راز رویش مود در روی زهار و زیر بغل]

اصحاب «مانی» و دیگران که خواستند بر آفرینش و هدفمندی آن اشکال گیرند، رویش مود را روی زهار و زیر بغل را ناروا شمردند، غافل از اینکه رشد مو در این مکانها با وجود رطوبت در آنها مرتبط است و چنانکه گیاه در جای مرطوب می‌روید، مو نیز در این جایها رشد می‌کند. آیا نمی‌بینی که این جایها برای پذیرش مواد زايد بدن از همه‌جا مناسبتر است؟ وانگهی این امر باعث می‌شود که [گذشت از تدابیر الهی] خود انسان نیز قدری به بدن خود برسد و از رهگذر بهداشت و نظافت، تنی سالم داشته باشد. همچنین با کوتاه کردن موهای زايد بدن، روحیه

آنین، تندی، سرمستی و خشم او شکسته شود و از پرداختن به سرگرمیهای گمراه کننده و بیکاری پرهیز نماید.

[قواید آب دهان]

در باره آب دهان و مصالح آن پند بش. خدای جل و علاچنان تدبیر نمود که این آب همواره به سوی دهان سرازیر باشد تا کام و گلو را ترنگاه دارد و خشک نشوند. اگر این جایها نامرطوب بمانند هر آینه آدمی هلاک می شود؛ زیرا آئی در دهان نمی ماند که انسان با آن آب، غذای خشک را فرم گرداند و فرو برد [بسیار دیده شده که غذایی، خشک آدمی را هلاک کرده است]. بدان که این رطوبت در حکم مژکب راههوار غذاست [و آن را به معده می رساند]. نیز این تری به صفرا [و یا سوداء] می رسد و این کاملاً به سود انسان است و اگر صفر اخشک شود آدمی در هلاکت می افتد.

[چرا شکم انسان مانند لباس، زیپ و دکمه ندارد؟]

برخی از نادانان که بدروغ دعوی کلام و فلسفه می کنند، از سرکم مایگی و کوته اندیشی می گویند؛ چه می شد که شکم انسان نیز مانند قبا و بالاپوش باشد تا هرگاه که پزشک اراده کرد، آن را بگشاید و درون آن را بدرسی بیست. دست در آن کند و به معالجه بپردازد و اینگونه بسته و پوشیده از چشم و دست نباشد؟؛ زیرا پزشک تنها با دلائلها و راهنماییهای ناقص؛ چون: نظر در بول و معاینه و لمس عرف و دیگر امور اشتباه آمیز و نادرست به درمان می پردازد و این امور [و عدم درمان صحیح] چه بسا به مرگ بیمار متنه شود.

این جا هلان نمی دانند که اگر این پندار واقع می شد، گذشته از آنکه انسان، دیگر هیچ هراس و دلهره ای از مرگ نداشت و غرور بقا و سلامت، او را به ورطه سرمستی و خوشگذرانی می کشانید، باعث می گشت که مابعات شکم ترشح کند و سرازیر شود و خواب و یداری او را برهم زند و فاسد گرداند. نیز این ترشحات، لباس و آراستگی انسان را آلوده می سازد و در کل، زندگی شخص را خراب می نماید.

معده و کبد و قلب نیز با یک حرارت مشخص که خداوند در درون انسان فرار داده کار می کنند. اگر شکم شکافی داشت که چشم درون آن را بنگرد و دست به آن برسد، هر آینه سردی دمای خارج به داخل بدن راه می یافت. با حرارت بدن در می آمیخت و آن را از حالت تعادل خارج می نمود؛ در نتیجه کار طبیعی انسا و درون انسان بی شمر می شد و شخص هلاک می گشت. آیا نمی بینی جز آنچه در آفرینش پدید آمده، تمام پندارهای خجال انسان، ناصواب و خطاست؟

[اسرار خوردن، خواهیدن و مجامعت کردن]

ای مفضل! در خوردن، خواهیدن، مجامعت کردن و تدابیر نهفته در آنها بنگر. برای هر کدام از این افعال، محزک و عاملی درونی پدید آمده: گرسنگی عامل خوردن و راحتی وقوام بدن است. یخوابی و چرخ زدن، عامل خواب، استراحت و تقویت بدن است. شهوت [و شلهور شدن آن] عامل مجامعت و ماندگاری نسل است.

اگر انسان [گرسنه نمی شد و] در درون، تقاضای طبیعی برای خوردن نمی یافت، بلکه از طریق دیگر به نیاز بدنش به غذا بی می برد، چه بسا بر اثر

سنگینی و کسالت و ... چیزی نمی‌خورد و در اثر آن، لاغر و سپس هلاک می‌شد. چنانکه گاه آدمی برای درمان یک نارسایی به دارو نیازمند است ولی بر اثر سهل‌انگاری و عدم استفاده از آن، درد و بیماری اش شدید و یا به مرگ متهم می‌شود.

همچنین اگر انسان [بدون آنکه به طور طبیعی خوابش باید] تنها با توجه به نیاز بدن به خواب و استراحت و تقویت می‌خوابید، چه بسا بر اثر مستی و تبلی و یا... نمی‌خوابید و این امر او را به ضعف جسمی دچار می‌کرد و در پایان به هلاکت او می‌انجامید.

نیز اگر [نیروی شهوت در درون نبود و] انسان، تنها به خاطر علاقه و به هم رسیدن فرزند به مجامعت تن در می‌داد، هیچ دور نبود که چنین کاری نکند و در نتیجه، نسل انسان کاسته می‌شد و یا از میان می‌رفت؛ زیرا بسیارند کسانی که به فرزند داری رغبتی ندارند و به آن اهمیت نمی‌دهند.

بنگر که چنگونه برای هر کدام از این افعال که قوام و سود بدن در آنهاست، در درون و به طور طبیعی محظوظ و عامل حرکت دهنده آن قرار داده شده است.

بدان که در [جسم] انسان چهار نیرو [و دستگاه] نهفته شده است:

۱ - نیروی بجاذبه [یا گرسنگی یا طلب درونی غذا] که غذا را می‌گیرد و سوی معده می‌فرستد.

۲ - نیروی ماسکه [یا نگاهدارنده] که غذا را در معده و جز آن نگاه می‌دارد تا عملیات طبیعی روی آن انجام شود.

۳ - نیرو [یا جهاز] هاضمه که غذا را در معده طبخ [یا هضم] می‌کند. عصاره و اصل خالص آن را جدا می‌کند و در تمام بدن می‌پراکند.

۴ - نیروی دافعه که زواید و سنگینهای غذا را پس از رفع نیاز دستگاه هاضمه به جانب پایین سرازیر می‌کند [او دفع می‌نماید].

با تأمل فراوان در این نیروهای چهارگانه و کارهای آنها نیاز بدن به آنها وهم در حکمتها و تدبیرهای نهفته در آن اندیشه کن.

اگر نیروی جاذبه نبود، انسان چگونه در اندیشه چاره‌جوبی غذا که ایستادگی بدن به آن است، می‌افتد؟

اگر نیروی نگاهدارنده و ماسکه غذا نبود، چگونه غذا در درون می‌ایستاد تا مده آن را هضم کند؟

اگر نیروی هاضمه نبود، چگونه غذا هضم می‌شود و می‌پخت تا خالص آن که برآورنده نیاز [سلولهای] بدن است، از آن جدا شود؟

اگر نیروی دافعه نبود، چگونه سنگینهای غذاهای غیر قابل هضم و مانده‌های دستگاه هاضمه دفع و خارج می‌گشت؟

نمی‌نگری که خداوند جل وعلا چگونه با لطف تدبیر و حسن تقدیر خود این نیروها را بر بدن گمارد تا به سود و مصلحت و برای تقویت آن عمل کند؟

در این باره برای تو مثالی می‌زنم:

بدن به میزله خانه پادشاه است، او در این خانه غلامان، نوکران، خدمتکاران و تدبیرگران داخلی دارد، یکی از این مدتبران برای رفع نیازها و برآوری حاجات آنان (جادبه)، یکی برای آنکه هرچه را که وارد می‌شود بگیرد و ذخیره سازد (ماسکه). یکی برای آنکه آن را به صمل آورد و مهیا سازد و میان نیازمندان پخش کند. (هاضمه). و یکی برای آنکه خانه را از آلودگیها و زواید پاکیزه نماید. (دافعه).

در سخن ما نیز آفرینشگر حکیم، پادشاه عالمیان و بدن نیز همان خانه و غلامان و خشم، اعضای آن است و موکلان و مدبران هم این نیروهای چهارگانه به شمار می‌روند. شاید پنداری که شرح این قوی و نیروهای چهارگانه و عملکرد آنها زیادی است.

آنچه که من شرح کردم با آنچه که طبییان در نوشهای خویش گرد آورده‌اند یکسان نیست؛ آنان چیزهای را توضیح داده‌اند که دانش پزشکی و سلامت بدن به آن نیاز دارد ولی ما آن را بگونه‌ای گفتم که مصلحت دین و شفای جانها از بیماری گمراهی در آن نهفته است. برای این مقصود، حکمتها و تدابیر را با شرح کافی و مثال نیک یان نمودیم.

۱ [نیروهای درونی و جایگاه آنها]

ای مفضل! [یس از قوای بدنی و ظاهری اینک] در باره نیروی اندیشه، خیال، عقل، حافظه و دیگر قوای درونی و باطنی اندیشه کن. هیچ می‌دانی که اگر در میان این نیروهای روانی فقط حافظه [وجود نداشت و یا] ناقص بود انسان چه حالی پیدا می‌کرد؟ آیا می‌دانی اگر سود و زیان، داد و ستد، دیده‌ها و شنیده‌ها، چیزی که گفته و آنچه بد و گفته‌اند و مفید و مضر را نمی‌دانست و به یاد نمی‌آورد و شخصی را که به او نیکی کرده و یا بدی نموده فراموش می‌کرد، چه خلل و نارسایی‌هایی در زندگی معيشی و تجربیه‌ای او پدید می‌آمد؟

اگر چنین بود هرقدر که از راهی می‌رفت آن را فرانمی‌گرفت، اگر تمام عمرش را بر روی حفظ و فراگیری درس می‌نهاد هیچ‌گاه آن را نمی‌آموخت، نه دینی می‌توانست برگزیند و نه از تجربه‌ای سود برد و نه از گذشته‌ای درس عبرت

پنگرد، در حقیقت از انسانیت خارج می‌شد [و مانند حیوانات هیچ اندیشه و اختیاری نداشت].

[نعمت حافظه و فراموشی]

بنگر که چگونه تنها یکی از این ویژگیهای فراوان باطنی اینگونه مهم است [که اگر وجود نداشته باشد این همه نارسانی در کار انسان پدید می‌آید؟ با اینکه نعمت حافظه تنها یکی از آن همه نعمت است].

بدان که نعمت فراموشی بسیار بزرگتر از نعمت حافظه و یادآوری است.

اگر [نعمت] فراموشی نبود، هیچ‌کس مصیبت و سختی خود را فراموش نمی‌کرد. حسرتش پایان نمی‌یافتد. کینه‌اش تمام نمی‌گشت. با یاد داشتن او عدم فراموشی آفات دنیا هیچ‌گاه از آن بهره نمی‌جست. امیدی به فراموشی و غفلت سلطان [و حاکمی که دشمن اوست] و رهایی از حسد رشکران نداشت.

آیا نمی‌بینی که چگونه دو نیروی حافظه و فراموشی که خسته یکدیگرند، هر کدام برای مصلحتی خاص در نهاد آدمی نهفت شده است؟

حال که چنین است و این دو نعمت [خدای جل و علا] که خسته یکدیگرند به سود انسان کار می‌کنند و هر کدام برای آدمی ضروری است، چرا، باید برخی از مردم نادان و مشرک [در این اشیاء متضاد به دو خالق و آفرینشگر متضاد معتقد شوند]؟

[در میان حیوانات، تنها انسان با حیاست]

ای مغلق! در آنجه که خداوند جلیل القدر و عظیم الفتاء در میان

آفریدگان تنها انسان را به آن آراست بنگر. مقصودم «حیا» است.

اگر حیا نبود انسان هیچ‌گاه میهمان نمی‌پذیرفت، به وعده وفا نمی‌کرد، نیازها [ای مردم] را برآورده نمی‌ساخت، از نیکیها برهذر بود و بدیها را مرتکب می‌شد.

بسیاری از امور لازم و واجب نیز به خاطر حیا انجام می‌شود. بسیاری از مردم هستند که اگر حیا نمی‌کردند و شرمگین نمی‌شدند، حقوق والدین را رعایت نمی‌نمودند، صله هیچ رسمی نمی‌کردند، هیچ امانتی را بدرستی باز پس نمی‌دادند و از فاحشه برهذر نبودند.

نمی‌نگری چنان تمام و بزرگیهایی که انسان به آنها نیاز دارد و سود و مصلحت و کمال او در آنهاست، در او گرد آمده است؟

[اختصاص یافتن آدمی به نطق و نوشن]

ای مفضل ابن‌نگر که چگونه خداوند - نقدت اسماءه - به آدمی نعمت نطق عطا کرد و او می‌تواند با این نیرو آنچه را که در نهان و قلب دارد بازگوید و اندیشه‌اش را بیان نماید و از درون مردم آگاه شود؟

اگر این توان نطق در او نبود، هرآینه به یک حیوان چهارپا می‌مانست که متواند دیگران را از درون و اندیشه‌های خود آگاه سازد و نه از مافی‌الضمیر دیگران باخبر شود.

قدرت کتابت و نوشتن نیز اینگونه [با اهمیت و] مخصوص انسان است. با نوشتن، اخبار گذشتگان برای حاضران و اخبار حاضران برای آیندگان حفظ و منتقل می‌شود.

با نوشت، دانشها و علوم و آداب مختلف در قالب نوشته‌ها و کتابها چاودان
وماندگار می‌مانند.

با نوشت، حساب و کتاب و روابط بین انسانها در معاملات ثبت می‌شود.
اگر نوشت نبود، اخبار و حوادث روزگاران نابود و منقطع می‌گشت،
خبری از غایبان به میهنان نمی‌رسید،
دانشها هندرس و معنو می‌شد،
آداب [و فرهنگها] از میان می‌رفت،
در کار، زندگی و معاملات مردم نارسانی و دشواری پدید می‌آمد،
مردم نمی‌توانستند که برای حفظ دین و عمل به شریعت به احکام نوشته
شده و روایات نقل شده که آنها را نمی‌دانند بنگرند.

ممکن است پندارت چنین باشد که این نیروی نطق در سرشت و آفرینش
انسان نیست بلکه او با کیاست و چاره‌جوبی آن را می‌باید. سخن گفتن نیز اینگونه
است. خود مردم این الفاظ و کلمات را در میان خود اصطلاح کرده‌اند و در
میانشان جاری است؛ از این رو هر اُمّتی و ملتی زبان و کلماتی متفاوت با زبان و
کلمات دیگر امتهای دارد. در تبعجه یکی به عربی، دیگری به سریانی، کسی به عبری
و یکی به رومی و... می‌نویسد. این لغتها و زیانها در میان اقوام منتشر است و خود
آنان آنها را وضع نموده‌اند.

در پاسخ پندار این مذعی باید گفته شود:

اگر چه انسان، خود با کیاست و چاره‌جوبی به این دو می‌رسد ولی باید
اندیشید که ابزار این امور چیست؟ بجز آن است که خداوند جل و علا در آفرینش و
طبیعت او ابزار نطق و نوشت را به ودیعت نهاد؟ بی تردید اگر زبانی مناسب برای

سخنگویی و اندیشه و ذهنی برای درک اشیا و معانی نداشت، هیچ‌گاه قادر به سخن گفتن نبود. اگر کف دست و انگشتانی مناسب برای نوشتن نداشت، هیچ‌گاه توان نوشتن چیزی در او نبود. این حقیقت را در نگرفتن و تأمل در حیواناتی دریاب که نه سخن می‌گویند و نه می‌نویسند؛ پس اصل وریثه این نعمتهای سترگ، آفرینش حکیمانه خدای جل و علا و تفضل او بر آفریدگان است. آن که می‌پامن گوید پاداش می‌گیرد و آن که کفر و ناسپاسی ورزد بی تردید خدای جل و علا از همه عالمیان بی نیاز است. (سوره نمل، آیه ۴۰)

[رفع نیازهای دینی و دنیایی انسان]

ای مفضل! یتندیش که خدواند جل و علا چه دانش را به آدمی آموخت و عطا نمود و کدام را به او نداد؟. دانش دین و دنیا را به او ارزانی داشت. درباره دانش دینی، باشانه‌ها و برآهینه‌ی که در میان آفرینش نهفته شده معرفت و شناخت آفرینشگر را و شناخت واجباتی چون، رعایت عدالت در میان مردم، نیکی و احسان به پدر و مادر، ادائی امانت، کمک به برادران دینی و... را به او عطا کرد. این امور همه باعث می‌گردند که انسان مخالف و موافق در سرشت خود خدای را بشناسند و در فطرتشان به او اقرار و اعتراف نمایند.

همچنین دانش دنیا را نیز به او هدیه نمود. از جمله این نوع دانش می‌توان به دانش زراعت و درختکاری، دانش استفاده از زمین، نگاهداری از گوسفندان و چهاربایان دیگر، جاری کردن و اخراج آبهای از دل زمین بر روی آن، شناخت داروهای شفابخش یماریهای گونه گون، شناخت و بهره‌گیری از معادن مختلف که از آنها جواهر استخراج می‌شود، سوار شدن بر کشتهای، فرو رفتن در دل آب، انواع

چاره‌ها در شکار حیوانات وحشی، پرندگان و ماهیان، به کارگیری صنعتها و تجارت و بازرگانی و کسب اشاره کرد. بی‌شک اگر بخواهیم دانشها مفید دنیوی دیگر را که به سود انسان است بر شماریم از شماره بیرون است و شرح آنها بدرازا می‌کشد.

خداآند جل و علا تنها به انسان دانشایی عطا فرمود که به سود دین و دنیای اوست و او را از فraigیری دانشایی که در شأن و طاقت او نیست باز داشته است؛ همانند دانش غیب، علم به آنچه واقع می‌شود؛ علم برشی از آنچه واقع شده؛ چون؛ دانش فوق آسمانها و درون زمین، دانش ژرفای برشی از آنها و پخشها؛ جهان، دانش شناخت درون دلهای مردم، شناخت ما فی الارحام و دانشایی چون این دانشها که از مردم پوشیده شده است.

گروهی دعوی دانستن این دانشها را دارند و حال آنکه لغزشها و نادرستی سخنان و پیشگوییهای آنان خود دلیل بطلان ادعای آنان است. نیک بنگر که چگونه تمام دانشایی که به سود دین و دنیای اوست به او داده شده و از دیگر شناختها معروف گشته تا نقص و کمال خود را دریابد؛ زیرا این دو امر هر دو به سود اوست.

[عدم آگاهی انسان به مدت عمر خود]

اینک ای مفضل ادر عدم آگاهی انسان به مدت عمرش اندیشه کن. اگر او به عمر کوتاهش بی می‌برد، هیچ لذتی نمی‌برد و با علم به مرگ و انتظار آن، زندگی برای او گوارا و شیرین نبود. چنین کسی همانند شخصی است که مالش نابود شده و یا در شرف نابودی است و احساس فقر و نابودی مال، او را هراسناک کرده. حال

آنکه آثار و عواقب ناگوار شناخت پایان عمر بمراتب از آثار نابودی مال بزرگتر و دشوارتر است؛ زیرا کمبود مال جبران شدنی است و این امر باعث آرامش نسبی شخص می‌گردد. ولی کسی که به پایان پذیری عمر یقین و باور داشته باشد اگرچه عمرش طولانی شود، هیچ امیدی ندارد.

نیز اگر شخص به طول عمر و بقای خود اطمینان بیابد، در دریای لذات و معاصی غرق می‌گردد. او به این امید که در پایان عمر توبه خواهد کرد همواره در رسیدن به شهوات می‌کوشد. بی‌شک خدای جل و علا از این عقیده خشنودیت و آن را از بندگانش نمی‌پذیرد. اگر تو غلامی داشته باشی که بک سال خشم و نارضایتی تو را باعث شود و یک روز یا یک ماه خشنودت سازد. آیا از او می‌پذیری؟ بی‌تردد نمی‌پذیری و تا وقتی که در همه کار و همه وقت فرمان تو را نبرد و سفارشت را گوش فراندند، او را بنده‌ای صالح نمی‌شماری.

اگر بگویی مگر نشده که گاه شخصی تمام او قاتش را در مصیبت و گناه گذرانده آنگاه توبه نموده و توبه او پذیرفته شده است؟ پاسخ می‌دهیم: این امر هنگامی است که شهوات بر انسان چیره گردند و از مخالفت با آنها عاجز شود، نه اینکه اساس کار را براتکاب مصیبت بگذارد، [تا آخر کار توبه کند]. تنها در این صورت خداوند از او می‌گذرد و با بخشایش بر او تفضل می‌کند. اما کسی که با توجه و باقصد گناه کار می‌کند تا در پایان کار توبه کند در واقع می‌کوشد تا کسی را بفریبد که فریفتی نیست، او می‌خواهد لذت تقد را بگیرد و قول توبه نی به بدهد. [به قول معروف: وعده سر خرمن می‌دهد.] غالباً چنین اشخاصی در عمل به این وعده خود توفيق چندانی نمی‌یابند؛ زیرا دل کند از لذت و رفاه و دشواری توبه بویژه در دوران کهولت و ضعف بدن کاری بسیار دشوار [او گاه ناشدنی] است.

وانگهی معلوم نیست که بر اثر فردا کردن، مرگ غافلگیرش نکند و او را بدون توبه از دنیا نبرد [و میان او و خواسته اش جدایی نیفکند]. چنانکه گاه کسی برای مدتی قرضی گرفته ولی او آنقدر درنگ و فردا فردا می کند که زمان پرداخت فرا می رسد، پوش تمام شده و قرض بروگردن او باقی است.

به این ترتیب بهترین چیز همان است که زمان مرگ و مدت عمر بر انسان ناپیدا و پوشیده ماند. تا در طول عمر متظر مرگ باشد و [با یاد مرگ] گناهان را ترک کند و کارهای صالح و نیکو را برگیرد.

اگر بگویی: الان هم که زمان دقیق مرگ از او پنهان مانده و هر ساعت به انتظار مرگ است، باز در فساد و معزمهات غرق گشته است، در پاسخ می گوییم! وجه تدبیر در این امر همان است که گذشت و اگر آدمی با این حال باز از گناه بر حذر نیست و از فاد فاصله نمی گیرد، از سرمته و سنگدلی او سرچشمه می گیرد نه از تدبیر ناصواب. چنانکه گاه پزشک برای بیمار سخه ای می نویسد که به سود است. اما اگر بیمار از طبیب فرمان نبرد و با او مخالفت نماید و از آنجه گفته پرهیز کند و یا بر حذر نباشد، هیچ گاه نخواهد دکتر سودی به او نمی بخشد و این کار رشت و ناروانه به زیان پزشک که به زیان خود بیمار است؛ زیرا از سخنان طبیبانه پزشک پیروی نموده است.

وانگهی اگر انسان به طول بقای خود [و عدم فرا رسیدن مرگ ناگهانی] اطمینان داشته باشد، بسیار بیشتر در طفیان و گناهان بزرگ در می غلتند. پس انتظار مرگ برای او در هر حال از اطمینان بقا مفیدتر است، وانگهی اگر په شماری از مردم از یاد مرگ غافل می شوند و موعظت نمی پذیرند، اما شماری دیگر اثر می پذیرند و از معاصی بازشان می دارد و اینان عمل صالح را بر می گزینند. این

۸۰ | شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق(ع)

دسته از اموال گرانقدر و شتران پر قیمت خود بر فقران و مساکن انفاق و صدقه می‌کنند. با این وصف از عدالت نیست که به خاطر عدم آگاهی و غفلت بک گروه که حق خود را نادیده می‌گیرند و سود خود را از این امر نمی‌برند، گروهی دیگر از بهره‌جویی و استفاده از این امر معروف گردند.

[خواب و راز درهم آمیختگی راست و دروغ آن]

ای مفضل! در باره خوابها و حکمت درهم آمیختگی راست و دروغ آن نیک بیندیش، اگر تمام خوابها راست و صادق بود همه مردم پیامبر [و از اخبار غیب آگاه] بودند و اگر تمام آنها نادرست و کاذب بود، چیزی زاید وی معنی بود و سودی نداشت. از این روگاه راست است و مردم از آن سود می‌برند و با آن به سوی نیکی می‌روند و از بدی پرهیز می‌نمایند و بسیاری از آنها نیز دروغ است تا بر خوابها اعتماد کامل نشود.

[شرح آفرینش اشیا برای رفع نیاز آدمی]

ای مفضل! در این اشیا و موجودات در عالم که رافع نیاز انسان هستند اندیشه کن. خاک برای ساختن بنا، آهن برای استفاده در صنعت، چوب برای ساختن کشتی و جزان، سنگ برای آسیاب و جزان، مس برای ساخت ظروف، طلا و نقره برای معامله و ذخیره‌سازی ثروت، جبویات برای غذا، میوه‌ها برای استفاده و لذت، گوشت برای خوردن، بوی خوش برای تلذذ، داروها برای بهداشت و درمان، حیوانات و چهارپایان برای حمل بار، هیزم برای سوزاندن، خاکستر برای ساروج ساختن و رمل برای فرش زمین آفریده شد. راستی مگر

انسان می‌تواند این همه و بجز آن را در شماره آورده؟!

آبا! اگر کسی وارد یک خانه شود و تمام اشیای مورد نیاز مردم را در آنجا بیابد می‌پنداشد که این آفرینش [وهماهنگی و گردآوری] بی‌هدف و خود به خود باشد؟ چگونه کسی به خود اجازه می‌دهد که این همه نتیجه عالم و اشیای مهیا و هماهنگ را کار طبیعت بداند؟

ای مفضل! از آفرینش و آماده سازی حکیمانه و مدبرانه اثیا برای رفع نیاز انسان درس عبرت بگیر. برای او غلات و جبویات آفریده شده است. در نتیجه باید آنها را آرد کند، آرد را خمیر گرداند و با آن نان و غذا پیزد. برای پوشانش بشم آفریده شده و او باید آن را بزنده، برسد و بیافد. برای او درخت آفریده شده و او باید آن را در زمین بکارد، آب دهد و به آن برسد و از آن بهره گیرد. داروها برای درمانش پدید آمده و او باید آنها را [از زمین] برگیرد، با مواد دیگر آمیخته نماید و داروی شفابخش بازد. دیگر اثیا نیز همین گونه آفریده شده است.

بنگر که چگونه تمام نیازهای ضروری انسان آفریده شده ولی انسان باید برای دسترسی به آنها قدری تلاش و حرکت کند [نا برکت باید] این به سود و صلاح اوست؛ زیرا اگر این اثیا بدون هیچ کار و تلاش و حرکتی نیازهای او را بر می‌داشت، همواره در وادی سرمستی و طفیان سقوط می‌کرد و چه بسا دست به اعمالی می‌زد که خود را نیز هلاک کند. اگر تمام نیازهای انسان آماده و کافی بود برای او زندگی، هیچ مزه و لذتی نداشت و گوارا نبود، چنانکه می‌بینی اگر کسی چند صباسی نزد عده‌ای مهمان باشد و آنان غذا، نوشیدنی و دیگر نیازهایش را بر طرف کنند، هر آینه از بیکاری آزرده می‌شود و با خود منازعه و ناسازگاری می‌کند که باید به کاری مشغول گردد. حال اگر انسان در تمام عمر برای تحصیل مایحتاج خود به

۱۸۶ | شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

هیچ تلاش و حرکتی نیاز نداشته باشد کار بمراتب دشوارتر و ناگوارتر می‌گردد، پس حکمتی عظیم و تدبیری سترگ در این است که نیازهای انسان با حرکت و قدری تلاش به دست آیند تا از سوی بیکاری او را در دشواری یافکند و از سوی دیگر تواند که در بی چیزی باشد که به او نمی‌رسد و یا اگر بررسد به سود او نباشد.

۱ [نان و آب، عوامل اصلی معاش و حیات آدمی]

ای مفضل ابدان که نان و آب اصل و رأس معاش و زندگی انسان به شمار می‌روند. به حکمتها و تدبیر نهفته در آنها بنگر. نیاز آدمی به آب شدید تراز نیازش به نان است؛ زیرا شکیابی او بر گرسنگی بیش از صبر او در تشنجی است. این به خاطر آن است که بدن انسان به آب بیشتر از نان محتاج است. چونکه آدمی برای توشیدن، شستن خود و لباس [و ظروفش] و سپراب کردن حیوانات و آیسarı مزرعه به آب نیازمند است. به خاطر این نیازهای فروان، آب براحتی در دسترس قرار گرفته تا انسان برای خریدن و تحصیل آن در دشواری و رنج فراوان نیافتد. اما نان جز بارنج و مشلت و تلاش و حرکت به دست نمی‌آید تا انسان [یه کب حلal مشغول شود و] به خاطر بیکاری و بطالت در سرمتنی و فساد غوطه ورنگردد. آیا نمی‌ینی که طفل را با اینکه به سن آموزش نرسیده است در نزد مرتبی می‌گذارند تا از بازی و فسادی که چه بسا او و خانواده‌اش را در امر ناگواری یافکند، به دور ماند؟ انسان نیز اینگونه است، اگر مشغول نباشد بر اثر سرمتنی و خوشحالی و بیکاری، باعث زیان خود و نزدیکانش می‌گردد. برای درک این واقعیت به کسانی بنگر که در ثروت، رفاه، بی نیازی و خوشی بزرگ شده‌اند و بیین که کارشان به کجا کشیده می‌شود.

[ناهمگونی شکل‌های مردم و همگونی وحش و پرندگان]

نیک بنگر و درس عبرت بگیر که چرا مردم شیه یکدیگر نیستند ولی حیوانات و پرندگان و دیگر جانداران چون یکدیگرند. اگر به یک گله آهوان بنگری چنان با یکدیگر همانندند که نمی‌توان یکی را از دیگری باز شناخت. اما مردم را نا همگون می‌بینی چنانکه بختی می‌توان دو کس را که در یک ویژگی همانندند یافت؛ زیرا مردم به خاطر معاملاتی که در میانشان جریان دارد باید یکدیگر را با ویژگیهای بشناسند. ولی حیوانات در میانشان معاملاتی چنین وجود ندارد تا نیاز به اینگونه شناختنی باشد. همانندی پرندگان و هم حیوانات به زیانشان نیست ولی در انسان چنین نمی‌باشد، اگر دو انسان دو قلو به یکدیگر شدیداً شیه باشند مردم در معامله با آنان در رنج و دشواری می‌افتد تا جایی که به جای یکی به دیگری داده می‌شود و یا به جای یکی دیگری مجازات می‌گردد. این مشکل گاه در همانندی اثبا اتفاق می‌افتد چه رسد به همانندی خود انسانها. چه کسی با این امور دقیق و ظریف که به ذهن احدی خطور نمی‌کند بر پندگانش لطف و عنایت می‌کند جز آنکه رحمتش همه چیز را در بر گرفته است؟

اگر کسی بگوید این صورت انسان که بر روی دیوار است خود به خود به وجود آمده و کسی آن را ناخته سخشن را باور می‌کنی؟ هرگزابلکه او را به استهزا می‌گیری. چنگونه است که این امر را درباره یک صورت جامد و بیجان [بر دیوار] انکار می‌کنی و درباره خود انسان زنده با شعور و سخنگو می‌پذیری؟

[رشد بدن حیوان و راز توقف آن]

اگر تدبیر و حکمتی در کار نیست چرا با اینکه حیوانات دائمًا تغذیه می‌کنند، اما بدن آنها همیشه رشد نمی‌کند بلکه رشد آنها پایان وحدتی دارد و پس از آن می‌ایستد و از آن حد نمی‌گذرد؟ حکمت و تدبیر این امر آن است که بدنها یشان گذشت از بزرگی و کوچکی مقداری خاص داشته باشد. در نتیجه رشد می‌کند و به مرز که رسید رشد آن متوقف می‌گردد و بیشتر نمی‌رود. اما با این همه، تغذیه ادامه دارد. اگر همواره در حال رشد باشند بدنها بسیار بزرگ می‌شوند و اندازه‌ها از کنترل و حساب خارج می‌شود و هیچ کدام حدی ندارند که با آن، شناخته شوند.

[دشواری حرکت و راه رفتن برای انسان]

چرا در میان حیوانات، حرکت و راه رفتن، تنها برای آدمی دشوار است و به اعمال و کارهای پر دقیقت و لطیف و طریف نمی‌پردازد؟ آیا این جز برای آن است که برای تحصیل ضروریات خود؛ مانند: بوشاک، مسکن و کفن کردن قدری در دشواری افتاد؟ اگر هیچ درد و رنجی به انسان نرسد چگونه از فساد و فحشا دور ماند، در برابر خدای جل و علا فروتنی ورزد و با مردم مهریان باشد؟ نمی‌بینی هرگاه که انسان دچار درد و دشواری می‌گردد خاصم و فروتن می‌شود، به سمت خدای جل و علا می‌رود، از او طلب سلامتی می‌نماید و دستش را برای صدقه دادن می‌گشاید. اگر از زدن، احساس درد نمی‌کرد، سلطان و حاکم چگونه فاسدان را معاقبه نماید و بزنده و ستمکاران و طاغیان را خوار و فروتن کند؟ و بچه‌ها چگونه دانشها و حرفه‌ها را فرا می‌گرفتند؟ و غلامان و بندگان چسان در برابر

اربابانشان فروتن می‌گشتند و فرمانشان را گردند می‌نهاشدند؟ آیا این، توبیخ (ابن ابی العوجاء) و یاران او که تدبیر و حکمت را [در کار آفرینش] و توبیخ اصحاب «مانی» که حکمت درد و رنج را انکار می‌کنند نیست؟

[تولد نر و ماده، عامل بقای نسل حیوانات]

اگر از حیوان، فقط جنس نر و یا ماده زاده می‌شد آیا نسل، منقطع و نابود نمی‌گشت؟ در نتیجه تقدیر و تدبیر چنین حکم کرده است که برخی از اولاد «ذکور» و برخی دیگر «اناث» باشند تا آفرینش نسل ادامه یابد و منقطع نگردد.

[راز رویش مو بر زهار و رشد رویش برای مردان]

اگر تدبیری در کار نیست چرا وقتی که دختر و پسر به سن بلوغ رسیدند بروزی هار آنان موی می‌روید ولی بروزی مرد «رویش» می‌روید و صورت زن از آن پیراسته می‌ماند؟

از آنجاکه خداوند حکیم و والا مرتبه، مرد را قیم و مراقب زن قرار داد و زن را تابع و جفت او گردانید، به مرد «رویش» داد تا عزّت و بخلالت و هیبت او افزوده شود و به زن نداد تا زیبایی صورت، شادابی، طراوت و ظرافت او که برای خوشی و همبتری آنان مناسبتر است، نگاه داشته شود. آیا نمی‌بینی که حکیم و تدبیرگر هست چگونه همه چیز را حکیمانه و پر صواب آفریده و با حکمت و اندازه‌ای دقیق به قدر نیاز و مصلحت می‌دهد و می‌گیرد؟

مفضل می‌گوید: در این هنگام ظهر فرارسید و مولایم برای نماز به پا خامت و به من فرمود: با خواست خدای جلی و علا [بار دیگر] بامدادان به نزد من آی.

من نیز شاد و سرحال از آنچه فراگرفتم و به من داده شد و با سپاس خدای عز و جل بر نعمت عظیم شناخت و اینکه مرا توفیق فراگیری سخنان مولایم - علیه السلام - داد و مورد تفضل و عنایتم نهاد راه خود را گرفتم و شبانگاه را با سرور تمام از آنچه از او - علیه السلام - فراگرفته بودم آرمیدم.



مجلس دوم

مفضل می‌گوید: در روز دوم، صبح زود به نزد مولایم - علیه السلام - شناختم، به من اذن ورود داده شد و به امر آن حضرت - علیه السلام - نشستم. آنگاه فرمود:

سپاس خدای راست، او که پس از هر زمان زمانی و بعد از هر قرن قرنی و پس از هر عالم عالمی می‌آورد، تا از روی عدل، آنان را که بدد کردند کیفر دهد و نیکوکاران را پاداش عطا کند. اسمای او مقدس و ممتاز است و نعماتش فراوان. بر هیچ کس ستم نمی‌کند بلکه خود مردم به خود ستم می‌نمایند. سخن او جل و علا «لیل این گفته است:

«هر کس که به اندازه ذره‌ای نیکی کند پاداش آن را می‌بیند و آنکه به قدر ذره‌ای بدی کنند کیفر آن را می‌باید» (زلزله، آیه ۷)

این حقیقت در آیات بسیار دیگری نیز در قرآن کریم آمده است. کتابی که بیانگر هر چیزی است و از پس و پیش آن باطلی نمی‌آید و فرستاده خدای حکیم و حمید است. از این رو بزرگ ما، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: «این

[پادشها و کیفرها] همان اعمال شماست که به جانب شما بازگردانده می‌شود.»

آنگاه امام اندکی سر [بارک] خود را پایین انداخت، سپس [سر بلند کرد

و] فرمود:

ای مفضل! مردم همه سرگشته‌اند و در طفیان خود متربّد و سرمستند. اینان از شیاطین و طاغوت‌های خود پیروی می‌کنند. [ظاهرًا] چشم دارند ولی [در واقع] کورند و نمی‌بینند. [ظاهرًا] سخنگویند، اما [در حقیقت] لالند و نمی‌اندیشند، [در ظاهر] می‌شنوند و لیکن [در حقیقت] گرنده و نمی‌شنوند. به چیز اندک و پست خشنود گشتند و می‌پنداشند که بر راه مستقیم هستند. از راه هوشمندان و اهل کیاست منعرف و در چراگاه فاسدان و پلیدان به چرا مشغول گشته‌اند. گویا این گروه از فراریان مرگ ناگهانی در امانند و از مجازات و کیفر برکنارند.

ای وای بر اینان! چقدر تیره بختند! و چقدر دشواری و عذاب آنان

دراز است!

در روزی که هیچ باری پار دیگر را باری نمی‌کند [و باری از دوش او بر نمی‌دارد] و جز آنکه خداش رحم کند، هیچ کدام باری نمی‌شوند.

مفضل می‌گوید: از سخنان امام - علیه السلام - سخت به گریه افتادم. فرمود: گریه نکن! اگر پذیرفتم و شناختی خلاصی و نجات می‌یابی. آنگاه فرمود: از حیوان آغاز می‌کنم تا در باره آن نیز همانند چیزهای دیگر توضیح دهم:

در ساختار و شکل دهی بدنها آنها اندیشه کن. مانند سنگ سخت نیست؛

زیرا اگر چنین باشد در وقت کار کردن و حرکت نمودن انعطاف پذیر نیست. نیز بسیار نرم و سست نیست که بر پای خود نایست بلکه از گوشت نرم است. در میان گوشتها استخوانهای سخت و با حلابت آفریده شده و با عصب و عروق و ریشه‌ها

همه به هم پیوند خورده‌اند. نیز بر روی آنها پوست محکمی به عنوان محافظه، تمام بدن را فراگرفته است.

برخی برای ساختن مجسمه، چوبهایی را با رسامان به پارچه می‌بندند و روی همه را صمغ می‌مالند. این کار همانند آن است که ما شرح دادیم. چوبهای سخت به منزله استخوانها، پارچه‌های نرم در حکم گوشت، رسامانها به مشابه عصب و عروق و... و آن صمغ به منزله پوست است. اگر می‌شود که حیوان زنده خود به خود به وجود آید، این مجسمه دست ساز هم خود به خود و بدون سازنده پدید می‌آید، اما اگر آفرینش خود به خودی و بی آفرینش‌گر را در این مجسمه‌ها نصی‌پذیرید به طریق اولی نباید در حیوانات زنده [و براتب پیجیده و منظمتر] چنین سخن فاسدی را معتقد گردید.

[چگونگی آفرینش حیوانات]

ابنک در بدن چهار بیان بنگر که مانند جسم انسان از گوشت و استخوان و رگ و عصب پدید آمده و به آنها نیز همانند انسان گوش و چشم داده شده تا بتوانند نیاز آدمی را برآورند. اگر کر و کور بودند انسان از آنها بهره‌مند نمی‌گشت. و با آنها نیازهایش رفع نمی‌شد. اما از فکر و ذهن و اندیشه و عقل معروف شده‌اند تا در برابر کارهای سختی که گاه انسان از آنها می‌کشد و بارهای گرانی بر آنها می‌نهد شانه خالی نکنند و از انجام کار و بردن بار امتناع نورزنند.

اگر کسی بگوید: گاه غلامان نیز در برابر اربابان، خاضع و خوار و گوش به فرمان می‌گردند و کار شدید انجام می‌دهند در حالی که از عقل و ذهن نیز بهره دارند. پاسخ داده می‌شود که: این گروه از مردم بسیار اندک‌اند. بیشتر مردم حاضر

۱۰ | شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

بیستد که ماتند پچهار بیان بار بپردازد و آسیاب کنند و ...

۱ همچنین اگر انسانها همانند حیوانها بدین امور بپردازند از اعمال دیگر شان باز مانند؛ زیرا در برابر یک شتر و آشتر باید شماری از مردم کار کنند [تا شاید به اندازه او مفید باشند]. و این کار، گذشته از دشواری، خستگی و رنج فراوان جسمی سبب می شود که به فراگیری حرفه های دیگر نپردازند و از آنها محروم شوند.

[آفرینش حیوانات سه گانه]

ای مفضل! در آفرینش حکیمانه و معالح این حیوانات سه گانه (انسان، پچهار بیان و مرغان) تأمل و اندیشه کن. هر کدام را به گونه ای آفریده که به مصلحت آنهاست. از آنجا که انسان هوش و اندیشه دارد و می تواند به کارهایی چون ساخت، بازرگانی، زرگری، خیاطی و دیگر کارها بپردازد، برای او دستهای بزرگ و انگشتانی قوی و مناسب آفریده شده تا بتواند اشیا را بگیرد و به این حرفه ها بپردازد.

[حکمتها و تدابیر نهفته در حیوانات گوشتخوار]

چنین تقدیر شد که غذای حیوانات گوشتخوار از شکار حیوانات باشد؛ از این رو برای این حیوانات دستها، پنجه ها و چنگالهایی سخت، تیز و محکم و مناسب برای شکار کردن آفریده شد. این دست و پنجه و چنگال برای حرفه های انسانی مناسب نیستند.

حیوانات علفخوار نیز از آنجا که حکمت افتضال کرده که نه صنم و

حرفه‌ای [همانند آنچه نام بودم] داشت باشد و نه شکار کشند، برای برخی از آنها سنتها بی آفریده شده که از سختی و ناهمواری چراگاهها آزار نیستند و برای شماری [از این علفخواران] شهابی گوی دار آفریده شده همانند گوی و گودی پای آدمی تا بزمین متنطبق گردد و برای سواری و باربری مناسب باشد.

همچنین تأمل کن که چگونه در گوشتخواران، دندانهای تیز، پنجه‌ها و چنگالهای قوی و تیز و دهانهای با فضای گشاده و بزرگ آفریده شده است.

از آنجاکه تقدیر و حکمت، اقتضا نموده که غذای این حیوانات از گوشت باشد، به گونه‌ای آفریده شده‌اند که مناسب این هدف باشد؛ در نتیجه این حیوانات با داشتن سلاح و ابزار مناسب شکار، یاری شده‌اند، پرندگان شکاری و درنده نیز دارای نوکها و چنگالهای مناسب شکار هستند. در مقابل اگر به حیوانات وحشی و علفخوار چنگال داده می‌شود در واقع چیزی برای آنان آفریده شده که بدان محتاج نیستند؛ زیرا نه شکار می‌کنند و نه گوشت می‌خورند، نیز اگر حیوانات درنده دارای شم بودند این امر خلاف نیازهای آنها در جهت شکار کردن و زندگی مناسب خود آنها بود.

آیا نمی‌نگری که برای هر دسته از این دو دسته چیزهایی آفریده شده که با آن صنف و طبقه می‌سازد و مناسب و مایه بقا و مصلحت آن است.

[راز استقلال بچه‌های چهارپایان]

اکنون به چهارپایان بنگر که چگونه [يلا فاصله پس از تولد] خود برپا می‌ایستند و در پی مادر خود می‌روند و مانند بچه انسان نیستند که به بوداشتن، حمل کردن و تربیت و سرپرستی نیازمند باشند، به خاطر آنکه مادران این حیوانات

۹۶ | شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

همانند آدمی نیستند که از دانش و توان رفق و سرپرستی بهره‌مند باشند و دستان و انگشتان مناسب این کارها را ندارند در تبیجه به اولادشان چنان قدرتی داده شده که [پس از تولد بی‌آنکه به حمل و سرپرستی مادر نیازمند باشند] مستقلانه و خود به خود بر پای ایستند.

همچنین دیده‌ای که بسیاری از پرنده‌گان؛ همانند مرغ، کبک، تیهو و ماکو پس از آنکه از تخم بیرون می‌آیند در پی دانه می‌افتد، اما جوجه‌های ضعیف؛ مانند: جوجه کبوتر، کبوتر کوهی و نوعی پرنده سرخ رنگ توان برخاستن ندارند. در مقابل در نهاد مادرانشان چنان مهر و شفقتی نهاده شده که دانه‌ها را در چیزه دان خود جمع کرده بتدریج در دهانشان می‌گذارند تا وقتی که جوجه‌ها [قوت یا بند و] مستقل شوند [و خود بتوانند در پی غذا بگردند]. از این لحاظ می‌بینی که به کبوتر همانند مرغ جوجه‌های زیاد داده نمی‌شود تا مادر بتواند جوجه‌ها را بزرگ کند و از پس نروند، پس هردو از تدبیر و حکمت خدای لطیف و خبیر بهره‌مندند.

[پاهای حیوان و چگونگی حرکت]

به پای حیوانات بنگر که چگونه جفت جفت است تا برای راه رفتن مناسب باشد. اگر پاهای فرد می‌بود مناسب نبود؛ زیرا کسی که راه می‌رود هنگامی که پاهایش را [برای] حرکت [بر] می‌دارد، بر پاهای دیگر تکه می‌کند، موجودی که [چون انسان] دو پا دارد در این وقت یک پا را بر می‌دارد و بر پای دیگر تکه می‌کند، حیوانی که چهار پا دارد، دو پا را بر می‌دارد و بر دو پای دیگر نکه می‌کند. لیکن این برداشتها و گذاردنها برعکس است؛ یعنی یک پا از جانبی و پای دیگر از جانب دیگر، یکی از پس و یکی از پیش او چنین نیست که دو پای جلو را

بردارد و بر دوپای عقب تکه کند؛ زیرا در این حالت بر زمین ثابت نمی‌مانند چنانکه اگر دوپایه تخت و کرسی را بردارند بر زمین ایستادن نمی‌توانند. در نتیجه از دستها [که در جلو است]، دست راست و از پاهای، پای چپ را برمی‌دارد، بار دیگر دست چپ و پای راست و به همین ترتیب راه می‌رود و بر زمین می‌ماند و در هنگام راه رفتن بر زمین نمی‌افتد.

[راز انقیاد برخی از حیوانات در برابر انسان]

آیا «درازگوش» را نمی‌بینی با اینکه اسب را از کارهای دشوار معاف و در رفاه می‌سند اما چگونه در آسیاب کردن و بار بردن تسیم انسان است؟ و شتر را نمی‌بینی که با آن قدر تی که چند مرد قوی از عده‌اش بر نمی‌آیند چگونه در برابر طفلی خرد سر تسیم فرود می‌آورد و مُنقاد می‌شود؟ و گاو نر قدر تمدن چگونه در برابر صاحبش مطیع و خاضع است تا یوغ را بر گردنش بگذارد و با گواهش شخم کند؟ و اسب نجیب چگونه خود را به آنبوه شمشیر و نیزه می‌زند تا خواسته صاحبش را انجام دهد؟ و گله‌ای گوسفند را چگونه یک گس می‌چراند [و نگاهداری می‌کند].^{۱۹} اگر گوسفندان پراکنده می‌گشند و هر کدام به سوی می‌رفند چگونه یک شخص به آنها می‌رسید؟ تمام حیوانات رام نیز اینگونه‌اند؟ آیا این انقیاد و اطاعت جز برای آن است که عقل و درک و شور ندارند؟ اگر آنها در کارها عقل و شور و فهم داشتند از انقیاد در برابر انسان و رفع نیازهای او سریاز می‌زدند. شتر از ساریان و رانده‌اش و گاه از صاحبش پیروی و اطاعت نمی‌کردند. گوسفندان نیز در تحت فرمان شبان گرد هم نمی‌آمدند بلکه هر کدام به سوی می‌رفند. حیوانات دیگر هم بدین ترتیب [از انقیاد در برابر انسان سریاز می‌زدند].

[راز عدم شور و عقل در درندگان]

همچنین اگر درندگان، باعقل و هوش بودند و علیه مردم یکدست و هماهنگ می‌گشتد هرآیته [در اندک زمانی] مردم را به عجز و ناتوانی می‌کشانیدند. راستی اگر شیراز، پیران، پلنگان و گرگان همه علیه مردم متعدد و همدست می‌گشتد؛ چه کسی بارای رویا رویی و مقابله با آنان را داشت؟ نمی‌یینی که از این امر بازداشت شدند و به جای آنکه آدمیان از قدرت آنها بپرسند آنها از جایگاههای آدمیان می‌پرسند و کناره می‌گیرند و برای طلب روزی [غالباً] در شبها ظاهر می‌شوند و از جایگاه خود بیرون می‌آیند؟ آنها با تمام توان و قدرتی که دارند از آدمی سخت در هراس و وحشتند و اگر نبود [که آنها بی عقل و اندیشه و بدون درک آفریده شده‌اند] هرآیته بر آدمیان بر می‌جستند و در ماسکنشان کار را برایشان دشوار می‌گردانیدند.

[سگ حیوان باوفا و مدافع انسان]

در میان این درندگان، «سگ» جذان آفریده شده که به صاحبیش مهر بورزد و از او دفاع و حمایت و نگاهداری نماید. در شب تاریک بر دیوارها و بامها بالا رود تا خانه و صاحب خود را از شرّ دزدان [و مزاحمان] نگاهداری کند. مهر و دوستی سگ و علاقه‌اش به صاحب خود، گاه به درجه‌ای می‌رسد که برای حفاظت از جان و مال و حیوانات صاحبیش جانش را در خطر مرگ می‌افکند. سگ چنان با صاحبیش انس و الفت دارد که همراه او در برابر گرسنگی و تشنگی شکیابی می‌ورزد. راستی چرا در آفرینش سگ این مهر ورزی و مهریانی نهاده شده است؟ آیا جز برای آن است که سگ نگاهبان آدمی باشد؟

برای آن، نیش‌های بُرند، چنگالهای درنده و صدایی هولانگیز و وحشت آورنده پدید آمده تا دزدی که در قلمرو حفاظتی آن سگ طمع کرده فرار را بر قرار ترجیح دهد و سگ از آن منطقه بخوبی حراست نماید.

[اسرار شکل صورت، دهان و دم چهارپا]

ای مفضل! در چگونگی ترکیب اعضای صورت چهارپا بینیدیش. چشمانتش در پیش نهاده شده تا مقابلش را نیک بنگرد، به دیوارهای نخورد و در چالهای نیفتد. شکاف دهانش در زیر است و اگر شکاف دهانش همانند انسان در روی چانه می‌بود نمی‌توانست که از روی زمین چیزی بخورد، نمی‌بینی که انسان با دهانش چیزی برنمی‌گیرد بلکه با دست در دهان می‌گذارد؟ این امر نشانه تکریم و بزرگداشت انسان در میان سایر خورنده‌هاست. از آنجا که چهارپا دستی مناسب برای خوردن گیاه و سبزه ندارد شکاف و بریدگی دهان در زیر آفریده شده تا گیاه را [براحتی] به دهان گیرد و بخورد، نیز پوزه‌های دراز بدانها داده شده که گیاه دور و نزدیک را بخورند.

در دم و حکمتها و فواید آن بنگر:

۱]- در حکم پوششی است که شرمگاههای حیوان را می‌پوشاند.

۲]- در میان دیگر و شکم حیوان آلو دگیهایی است که مگان و پشهها بر روی آن گرد می‌آیند. دم حیوان مانند پشه‌پرانی است که مگها و پشهها را با آن می‌پراند.

۳]- حیوان با حرکت دادن دم به سمت چپ و راست استراحت می‌کند و

این زمانی است که بر چهارپا ایستاده و سنگینی بدن بر دو دست آن است در نتیجه

حیوان با حرکت دادن دُم احساس راحتی می‌کند.

دُم حیوان سودهای فراوان دیگر نیز دارد که اندیشه انسان قادر به درک همه آنها نیست ولی گاه به وقت حاجت، برخی از آنها معلوم می‌گردد، از جمله: گاه که حیوان در گل می‌ماند و هیچ دستگیری برای خلاصی او نیست دُم آن، دستگیره خوبی برای بلند کردن و بیرون نمودن حیوان است. در موی دُم حیوان نیز سودهای فراوانی برای مردم نهاده شده است که از آن در رفع بسیاری از نیازها بپرهاده می‌گیرند.

حیوان بر چهار پا می‌ایستد در نتیجه پشت آن صاف و برای سوار شدن مناسب است. نیز شرمگاه آن در جای ظاهری است که حیوان نر برای راحتی قادر به جفتگیری باشد و اگر مانند فرج زنان بود حیوان نر قادر به این کار نبود. نمی‌بینی که حیوان قادر نیست که مانند مردان از رویه روجفتگیری کند؟

[اسرار آفرینش فیل و خرطوم آن]

در اسرار و حکمت‌های نهاده شده در خرطوم فیل تأمل کن. خرطوم در گرفتن گیاه و آب و خوردن آنها کار دست را می‌کند. اگر [چنین آفریده نمی‌شد و] خرطوم نداشت هیچ گاه قادر نبود که چیزی از زمین برگیرد و بخورد، زیرا فیل مانند دیگر چهار پایان نیست که گردنی دراز داشته باشد و آن را به سوی غذا دراز کند. حال که گردن ندارد خرطومی دراز به او داده شده که کار گردن را بکند و با آن به نیازش برسد. جز آفرینشگر مهربان و عطوف بر خلق چه کسی به جای آن عضوی که ندارد عضوی دیگر داده که کار همان عضو مفقود را انجام دهد؟ و این چگونه با عقیده ستمگران که آفرینش را بی هدف و خود به خود می‌پندارند می‌سازد؟

اگر کسی بگوید چرا برای این حیوان نیز همانند دیگر حیوانات گردنی دراز آفریده شده؟ پاسخ گفته می‌شود که: سر و گوش‌های فیل، بسیار سترگ و سنگین‌اند، اگر قرار بود که بر گردنی بزرگ و مناسب آن سر و گوش قرار داده می‌شد هرآینه آن گردن را در هم می‌کوییدند. پس سرفیل به بدنش متصل و چبیده شده تا این دشواری در کارش پدیده نیاید. به جای چنین گردنی خرطوم آفریده شده تا غذاش را با آن برگیرد و بخورد و تقدیر چنان شد که بدون گردن نیز به نیازش برسد و کارش سخت نگردد.

[شرمگاه حیوان ماده]

اینک در چگونگی آفرینش شرمگاه «ماده فیل» بنگر که چگونه در زیر شکم قرار گرفته؟ هرگاه شهوت بالا می‌گیرد بالام آید و ظاهر می‌گردد تا فیل نر بتواند با او درآویزد. بنگر که چگونه جایگاه فرج ماده فیل با دیگر حیوانات ناهمگون است؟ [با این همه]، ابزار تاسل آن به گونه‌ای آفریده شده که نسل آن ماندگار شود و باقی بماند. 

[شگفتی آفرینش زرافه]

در آفرینش زرافه، ناهمگونی اعضا و همانندی اعضای آن با اعضای چند حیوان اندیشه کن. سر آن چون سر اسب، گردنش چون گردن شتر، سمهایش چون شُم گاو و پوستش چون پوست بلنگ است.

شماری از مردم ناگاه و جاهم به خدای جل و علا [و اسرار آفرینش او]

پنداشتند:

این حیوان از مجامعت چند حیوان پدید می‌آید. اینان می‌گویند: چون حیوانات گونه‌گون از خشکی به سوی آب می‌روند و در آب گرد می‌آیند جملگی بر یک حیوان علخوار می‌جهند و این حیوان مختلف اعضاء به هم می‌رسد [۱] این از نادانی گویند و ناچیزی شناخت آفرینشگر جل قدر است [۲] زیرا هر حیوانی که با هر صنفی نزدیکی نمی‌نماید. اسب با شتر و یا شتر با گاو در نمی‌آویزد و مقارت نمی‌کند، بلکه جفتگیری هنگامی است که دو حیوان [از یک جنس باشند و یا] باهم شبیه و در آفرینش به یکدیگر نزدیک باشند، مانند: نزدیکی اسب با خر که از آنها «استر» به هم می‌رسد و یا نزدیکی گرگ با گفتار که از آنها حیوانی به نام «یمفع» پدید می‌آید. و انگهی چنین نیست که حیوانی که از آنها به هم می‌رسد؛ مانند زرافه که عضوی از اسب، عضوی از شتر و عضوی از گاو دارد، همه اعضای آنها را داشته باشد بلکه گویا آمیخته‌ای از آنهاست [و مجموعش به مجموع آنها ماند] نه اینکه عضوی به یکی ماند و عضو دیگر به دیگری [چنانکه در استرا اگر به سر و گوش و سرین و دم و سم آن بینگری می‌بینی که شکل آنها [مانند همان اعضا از اسب و دراز گوش است و] چیزی میان اعضای این دو حیوان است حتی صدای استر چیزی شبیه صدای آن دو و گویا آمیخته شبیه اسب و غرّه دراز گوش است. این خود دلیل آن است که بخلاف پندار جاهلان ثمرة مجامعت چند حیوان نیست، بلکه آفرینشی شکفت از شگفتیهای خلفت است که خداوند جل و علا آن را بر همان فدرش نهاده و اینکه کسی را یارای ناتوان نمودن او نیست. نیز تا دانسته شود که او آفرینشگر تمام حیوانات است و می‌تواند اعضای چند حیوان را در هر حیوان که بخواهد گرد آورد و آنها را در هر جا که خواهد بپراکند و هرچه خواهد بآفرینش بیفزاید و هرچه

خواهد از آن بکاهد. اینها دلیل آن است که او بر همه چیز تواناست و هیچ چیز اراده او را بر نمی‌گرداند.

گردن زراغه نیز از آن جهت دراز آفریده شده که چراگاه و محل رشد این حیوان در میان جنگلهای انبوه با درختان برافراشته است. در نتیجه به گردنی دراز نیازمند است که دهانش به شاخ و برگ درختان برسد و از میوه و دیگر بخش‌های درختان تغذیه کند.

[آفرینش میمون و تفاوت آن با انسان]

در آفرینش میمون و همگونی بسیاری از اعضای آن چون: سر، صورت، شانه‌ها، سینه و اعضای درونی با اعضای آدمی اندیشه کن. و اینکه از هوش و کیاست بهره‌مند است و با این هوش و ذکاآوت به اشارات و فرمانهای پرورنده و مری اش بی می‌برد و اکثر افعال انسان را تقلید می‌کند. این حیوان در آفرینش و ویژگیها بسیار شبیه انسان است تا انسان از آن درس عبرت بگیرد و دریابد که با این همه همگونی او نیز از طبیعت حیواناتی آفریده شده و اگر ویژگی و برتری ذهن، اندیشه، عقل، نطق و شعور نبود او نیز یک حیوان ییش نبود و انگهی در جسم میمون تفاوت‌هایی هست که در انسان نیست؛ مانند: پوزه، دُم دراز و مویی که تن میمون را یکسره بوشانیده است. البته اگر به میمون نیز ذهن و عقل و نطقی [هستاند این ویژگیهای انسان] داده می‌شد این تفاوت‌های جزئی مانع پیوستن میمون به سلک انسان نمی‌شد. در نتیجه بعد اکتنده اصلی میمون از انسان همان ناقص بودن اندیشه، ذهن و نطق است.

[راز پوشش جسم حیوانات و ناهمگونی پاهای آنها]

ای مفضل! بنگر که خدای جل و علا از سر لطف و مهرش به حیوانات چنگونه جسم آنها را اینگونه با مو، کرک و پشم پوشانیده تا از سرما و بسیاری از آفات و نارسایها در امان باشد. نیز برای آنها شمهای شکافه آفرید تا از ناهمواری زمین آزار نیتند [و نیازی به کفش نداشته باشد]. زیرا این حیوانات برای رسیدن و بافتن [باس و پاپوش و...] دست و انگشت مناسب ندارند در نتیجه در آفرینش آنها این نیازها در نظر بوده و آفریده شده و هیچ نیازی به تجدید و تبدیل آنها نیست و قاتزدهاند این نیازها برآورده است.

اما انسان، چاره‌اندیشی و دستی مناسب کار دارد. او می‌رسد و می‌بافد و برای خود پوشانک تهیه می‌کند و به تناسب وضعش آن را دگرگون و تعویض می‌نماید. از چند جهت این کار به سود اوست:

[۱]- با اشتغال به کار ساخت پوشانک از فساد و بیهودگی به دور می‌ماند و بی نیازی، او را در کار عیث نمی‌افکند.

[۲]- مناسب با وضعش از درآوردن و گاه از برتن کردن آنها لذت می‌برد.

[۳]- با حسن انتخاب خود از پوشیدن لباسهای زیبا و باشکوه و نیز تغیر و تبدیل آنها متلذذ می‌شود.

[۴]- با بیهودگیری از این صنعت به صاحت انواع جوراب، پاپوش و کفش می‌پردازد و بدین وسیله پاهایش را حفظ می‌کند.

[۵]- این کار لوازم اشتغال بسیاری از مردم را فراهم می‌آورد و شماری از مردم با کار کردن در این بخش صنعتی می‌توانند معاش و روزی خود و خانواده خود را به دست آورند.

حیوانات در وقت احساس مرگ خود را پنهان می‌کنند | ۱۰۱

پس مو، کرک و پشم در حکم پوشای حیوانات و سمهای گونه‌گون در حکم کفشهای آنهاست.

[حیوانات در وقت احساس مرگ خود را پنهان می‌کنند]

ای مفضل! در ویژگی شگفتی که در آفرینش چهارپایان نهاده شده بیندیش. آنها وقتی که هر دند مانند انسانها که یکدیگر را در خاک می‌نهند خود را معنی می‌کنند. و اگر چنین نبود این همه مردار حیوانات وحشی، درندگان و جز آن کجاست که پیدائیست؟ این حیوانات که اندک بستند تا پیدا باشند. حتی اگر کسی بگوید شماره آنها بیش از مردم است سخنی راست گفته است.

در کوه و صحراء به دسته‌های انبو، آهوان، گاوها وحشی، گورخران، گوزنها و بُزهای کوهی و همچنین به درندگانی چون شیرها، بلنگها، گرگها، کفترها و... و به حشرات و جنبندگان روی زمین و به دسته‌های پرنده‌گانی چون کلااغها، سنگخوارها، غازها، کبوتران و پرنده‌گان درند و گوشتخوار بنگر. این همه حیوان گونه‌گون وقتی که می‌میرند جز شمار اندکی که صیادی شکار کند و یا درنده‌ای پدرد هیچ‌کدام پیدا نیستند.

این حیوانات وقتی که احساس کردند که زمان مرگشان فرا رسیده در جای پست و گودی مخفی می‌شوند و در همانجا می‌میرند. اگر چنین نبود تمام دشت [و کوه و دریا] از بوی گندیده و فساد آنها فاسد می‌شد و بیماریهای گشته‌ای چون وبا در همه جا منتشر می‌گشت.

بنگر که چگونه این خصلت آدمی که آن را در آغاز آفرینش انسان، از به خاکسپاری کلاغی توسط کلاغ دیگر فراغرفت در سرش حیوانات نهاده شده

است تا آدمی از آلو دگی و یمارهای گونه گون جان سالم به در بزد؟

[راز هوش حیواناتی چون بزرگوهی، روباه و دلفین]

ای مفضل! در هوش حیوانات اندیشه کن و بنگر که خداوند جل و علا
چگونه از سر لطف و رحمت و برای آنکه حیوانات بی عقل و اندیشه از نعمتی
محروم نگردند در سرشت آنها هوش و کیاست نهاد؟

نوعی بزرگوهی از مارها تقدیم می کند بر اثر آن، تشنجی سختی می باید.
از هراس آنکه مبادا ستم در جانش مستمر شود و او را هلاک گرداند، بر کرانه آب
می ایستد، بسیار ناله می زند و صدا می کند ولی ذره ای از آن نمی نوشد؛ زیرا اگر
بنوشد بزودی هلاک می گردد.

بنگر که سرشت این حیوان چگونه آفریده شده که از هراس زیان نوشیدن
آب، آن تشنجی شدید را بر خود هموار می سازد؟ بر استی که حتی انسان اندیشمند
و عاقل نیز غالباً در چنین زمانی تعامل و خویشتن داری نمی تواند.

«روباه» نیز هنگامی که گرسنگی شدید بر او غالب می آید، به پشت
می خوابد، شکعش را باد می کند تا پرنده‌ای مرده‌اش پیندارد. وقتی که بر آن نشست
روباه بر آن می جهد، به چنگش می آورد و آن را می خورد. جز آن کسی که این گونه و
از راه این حیله متکفل روزی روباه شده چه کسی روباه بی عقل و اندیشه را بر این
نیرنگ یاری داده است؟

همچنین از آنجا که روباه از آن صولت و قدرت و نوان حمله وری دیگر
درندگان برخوردار نیست به او هوش و ذکاوت داده شده تا از راه نیرنگ و فریب
زندگی کند.

«دلفين» هم که پونده شکار می‌کند، هنگامی که در میان آب است، نیز نگ او برای شکار اینگونه است: یک ماهی را می‌گیرد، می‌کشد و آن را بر روی آب می‌نهد تا بر آب بماند. آنگاه در زیر آن مخفی می‌شود. آب را حرکت می‌دهد تا از بیرون آب پیدا نباشد و قدر که پونده بر ماهی نشست حمله می‌برد و آن را فراچنگ می‌آورد.

[افعی و ابر]

مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقا! از ماجراهی افعی و ابر بگویید. امام علیه السلام - فرمود: ابر [از جانب خدای جل و علا] گویی که وکیل است تا هر جا که افعی را باید پڑاید به گونه‌ای که آهن ریا آهن را می‌رباید. از این رو آنگاه که فصل باران و ابر است این حیوان از هراس ابر، سر از خاک بیرون نمی‌آورد. تنها هنگامی سر بیرون می‌آورد که هوا بسیار گرم باشد و ابری در آسمان نباشد.
عرض کردم: چرا باید ابر در کمین افعی باشد و اگر آن را دید پڑایدش؟
فرمود: تا مردم را از شر آذ خلاصی دهد.

[مورجه، شیرمگس، عنکبوت و سرشت آنها]

مفضل می‌گوید: عرض کردم: آقای من! در باره زندگی چهار بیان نکاتی فرمودید که هر که اهل و سزاوار است در می‌ عبرت می‌گیرد، حال در باره مورجه ریز و درشت و پرنده بفرمایید. حضرت علیه السلام - فرمود: در صورت کوچک مورجه بنگر آیا در آنچه که به مصلحت اوست و به آن نیازمند است گمیودی مشاهده می‌کنی؟ جز حکمت آفرینشگر در ریز و درشت آفرینش، این حکمت و

تقدیر حساب شده در آفرینش این حیوان ریز از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

در زندگی «مور» و همکاری آنها آنها در گردآوری روزی و آماده کردن آن نیک پنگر، پنگر هنگامی که دسته‌ای از آنها دانه‌ها را به محل مرتفعی می‌برند و ذخیره می‌سازند انسان به یاد تلاش مردم در انتقال غذا به خانه می‌افتد. بلکه مور در این کار بیش از انسان کمر همت می‌بندد و چد و تلاش دارد. نمی‌یابی همانند انسانها نیز در حمل و انتقال دانه و غذا به لانه، یکدیگر را یاری می‌دهند؟ آنها دانه را به دونیم می‌گذند تا دانه در لانه سبز نشود و کارشان را خراب نکند. اگر آبی به دانه‌ها رسید، آنها را بیرون می‌آورند و خشک می‌گردانند. نیز موران جز در جاهای بالا و بلند مسکن و لانه نمی‌گزینند تا مبادا آب در آن ریزد و غرقشان سازد.

اینها همه نه از سر اندیشه و عقل و شعور که از غریزه و سرشتی است که خدای جل و علا به خاطر مصلحت در آنها نهفته است.

به «لبث» که مردم آن را «شیرمگس» می‌گویند پنگر که چگونه در کسب روزی و معاش، نیروی فریبندگی مدارا به او داده شده است؟

وقتی که «شیرمگس» حس می‌کند که در نزدیکی او مگس است، آن را مهلت می‌دهد و قدری خود را بی‌حرکت نگاه می‌دارد. مگس مطمئن می‌شود که مرده است درنتیجه از آن غفلت می‌کند. ناگاه با حرکتی دقیق، حساب شده و سریع آن را می‌گیرد. آنگاه با تمام وجود آن را در بر می‌گیرد که مبادا از چنگش آزاد شود. همچنان در این حالت نگاهش می‌دارد تا وقتی که حس می‌کند سست و بی‌جان شده در این وقت آن را می‌ذارد و می‌خورد و بدین وسیله زنده می‌ماند.

«عنکبوت» نیز آن تار را می‌شند و از آن به عنوان دام مگها استفاده می‌کند. در این زمان خود را در میان تارها پوشیده می‌نماید. آنگاه که مگس در

تارش گرفتار آمد، ساعت به ساعت آن را نیش می‌زند و از آن تنفسه می‌کند و بدین وسیله زنده می‌ماند.

آن حیوان نمایانگر شکار سگان و شیران است و این حیوان نمونه کوچکی از شکار با دام و تور است.

به این جنبه ضعیف و کوچک بنگر که چگونه در سرشت آن چیزی آفریده شده که آدمی، تنها با حیله و به کارگیری ابزار و آلات می‌تواند آن را انجام دهد. اگر در چیزی کوچک؛ مانند: مورچه و مور و.. عبرت و درس آموزنده‌ای هست آن را به خاطر کوچک بودن آنها حفیر مدار؛ زیرا گاه یک معنی و مفهوم بسیار نفیس و گرانقدری یا یک چیز کوچک و ناچیز سنجیده می‌شود و این کار به هیچ روی از قدر و ارزش آن معنی ارزشمند نمی‌کاهد. چنانکه اگر دینار طلا را با وزنه آهنی وزن کنند هیچ گاه از قیمت آن طلا کاسته نمی‌شود.

[حکمتهای نهفته در آفرینش پرنده]

ای مفضل! در جسم و آفرینش پرنده بنگر. آنگاه که تقدیر و حکمت بر آن تعلق گرفت که پرنده در آسمان باشد، نش سبک و نیکو آفریده شد و به جای چهار دست و پا تنها دو پا و به جای پنج انگشت چهار انگشت و به جای دو مخرج بول و فضولات یک مخرج به آن داده شد.

چنانکه قسمت پیشین کشتن نیز و باریک است و آب را می‌شکافد و پیش می‌رود، سینه و جلوی پرنده نیز به گونه‌ای شیوه کشتن است تا هوا را بشکافد و چنانکه خواهد به پرواز در آید. همچنین در بالها و دمش پرهای بلندی نهاده شده تا برآختی او را برای پرواز بلند کنند. تمام بدنش پوشیده از پراست تا هوا در آنها

۱۰۶ اشکنیهای آفریش از زبان امام صادق(ع)

نفوذ کند و براحتی در ارتفاع بالا بماند و پرواز کند.

از آنجاکه حکمت، چنین تعلق گرفت که غذای پرنده‌گان از دانه و گوشت باشد و باید آنها را بدون جویدن فرو برد، همانند لب و دندان آدمی برای آنها آفریده نشده‌لکه منقاری تیز و سخت به آنها داده شد تا غذا را با آن برگیرند و بخورند و از چیدن و شکستن دانه‌های سخت [از زمین ناهموار] پاره نشود و از پاره کردن گوشت نشکند.

از آنجاکه پرنده دندان ندارد و دانه را سالم و گوشت را سخت و ناپخته فرو می‌برد در درون آن حرارتی نهاده شده که دانه را چنان خرد و آسیاب می‌کند که از جویدن مستغفی می‌گردد. به خاطر نبودن این نیرو در انسان [اگر این دانه‌ها را آدمی ناجویده فرو برد] به همان شکل سالم دفع می‌گردد ولی همین دانه‌های سالم در درون پرنده چنان خرد می‌گردد که اثری از آن نمی‌ماند.

نیز تدبیر چنان شد که پرنده‌گان تخم گذارند و بجه نزابند تا در وقت پرواز سنگین نباشند. اگر فرزند در شکم آنها بماند تا قوی شود [چنانکه در پستانداران چنین است]، سنگینی آن، آنها را از برخاستن و پرواز نگاه می‌دارد. پس همه‌چیز پرنده‌گان چنان آفریده شده که با ویژگیهای آنها متناسب و هماهنگ باشد.

آنگاه پرنده‌ای که غالباً در پرواز و گشت است، گاه هفت‌های، برخی دو هفت و برخی دیگر سه هفته بر تخم خود می‌خوابند تا آن را پرورانند و جوجه از تخم بیرون آید. چون جوجه بیرون آمد باد در دل جوجه می‌دمد تا چینه دانش گشاده گردد و بتواند غذا را جای دهد. آنگاه او را غذایی مناسب و سازگار می‌دهد و بزرگ می‌کند.

چه کسی تدبیر چنان نموده که او غذا و دانه برقیته و در چینه‌دان ریزد و

آنگاه برای جوچه‌اش دانه‌ها را برآورد؟ چرا اینگونه خود را در رنج و سختی می‌افکند و حال آنکه عقل و اندیشه ندارد و از جوچه‌اش انتظاری که آدمیان از فرزند دارند؛ مانند: فخر، عزت، یاری و ماندگاری نام ندارد؟

خداوند جل و علا از سر لطف و کرامت، چنان تدبیر نموده که او بدون اندیشه در این امور، از سرغزینه خدادادی جوچه‌اش را دوست دارد و غذایش دهد تا نسل آنها پایدار ماند.

\ بنگر که مرغ چگونه شور تخمگذاری و پرورش جوچه در سر دارد حال آنکه جای و لانه مناسبی برای گردآوردن تخمها در آن ندارد؟ مرغ در این زمان برانگیخته می‌شود. تخم می‌گذارد و گرسنه می‌ماند و چیزی نمی‌خورد تا تخمها یش گرد آیند و آنها را پروراند و جوچه گرداند. راستی آیا این بجز برای ماندگاری نسل است؟ و با اینکه مرغ درک و اندیشه ندارد - چرا برای بقای نسل اینگونه می‌کوشد؟ آیا بجز برای آن است که آفرینشگر حکیم این نیرو را در سرشت و غزینه او نهاده است؟

مرکز تحقیقات کاپیتول علوم اسلامی

[آفرینش تخم پرندگان و تدابیر نهفته در آن]

از آفرینش تخم پرنده درس عبرت گیر. در آن، ماده زرد و نگ و آب رفین و سفید نهاده شده. بخشی برای آنکه جوچه به هم رسد و بخش دیگر برای تغذیه آن است تا آنگاه که تخم را بشکافد و بیرون آید. در تدابیر نهفته در این امور بنگر. از آنجا که رشد جوچه در درون آن جداره‌ها و لایه‌های سخت است و هیچ چیز به درون آن راه ندارد، در درون آن، آنقدر غذا تعبیه شده که جوچه را تا هنگام بیرون آمدن بس باشد. جوچه به یک زندانی می‌ماند که در درون زندانی محبوس است و

پیرامون زندان را دزهای سخت فراگرفته. هیچ راهی برای رسیدن غذا به او وجود ندارد در تیجه غذا و روزی لازم برای مدت حبس را در کنارش می‌نهند.

[چینه‌دان پرنده]

ای منفصل! در آفرینش چینه‌دان و تدابیر نهفته در آن بیندیش، راه غذا از چینه‌دان تا به سنگدان باریک است و غذا تنها بسیار آرام و اندک اندک وارد آن می‌شود و اگر پرنده تارسیدن دانه نخست دانه دوم را برتجیتند، کار او بدرازا می‌کشد و غذایی کافی به او نمی‌رسد.

[در تیجه او منتظر رسیدن دانه اول به سنگدان نمی‌شود بلکه تند تند دانه

می‌چیند و روانه چینه‌دان می‌کند]

مرغ از شدت توجه و هراس، دانه‌ها را از زمین می‌رباید. پس چینه‌دان پرنده مانند تورهای در پیش او آویخته شده تا هر چه را که می‌باید بسرعت بوگیرد و وارد چینه‌دان کند ولی آرام آرام از چینه‌دان روانه سنگدان گرداند.

در چینه‌دان، ویژگی دیگری نیز هست و آن اینکه برخی از پرنده‌گان از درون خود غذا به دهان جوچه می‌ریزند در این صورت برگرداندن غذا از چینه‌دان نزدیکتر و راحت‌تر است.

[راز ناهمگونی رنگ پرنده‌گان]

منفصل می‌گوید: برخی از منکران پنداشتند که ناهمگونی رنگ و شکل پرنده‌گان از درآمیختگی خود به خود و ناهمانگ و پی حساب و کتاب اخلاق سرجشه می‌گیرد. امام - علیه السلام - فرمود:

ای مفضل! این رنگ آمیزیهای گوناگون و دقیق و هماهنگ که در طاووسها و کبکها می‌بینی و گویا با قلم نقاشی بی‌مانند بر آنها نقش بسته چگونه می‌شود از اهمال و بی‌تدبری ناشی شود و خود به خود و بی‌هدف پدید آید؟ و چرا این ناهماهنگی و آمیختگی بی‌هدف و تصادفی آخلاط، شکل و صورت واحدی را پدید آورده است؟

بی‌تر دید اگر [این نقشها و رنگها] از اهمال و خود به خود پدید می‌آمد هر آیه بایست اینگونه نظم و هماهنگی و یکدستی در کار نبود و همه چیز ناهماهنگ و در هم ریخته بود.

[چگونگی پر پرندگان]

در چگونگی پر پرندگان تأمل و اندیشه نما. می‌بینی که [این پرها] مانند لباس، از رشته‌های بسیار باریک و نازکی بافته شده و مانند پیوستگی نغها و تارهای مو همه به هم پیوسته و بسته‌اند و وقتی که آنها را می‌کشی، از هم نمی‌گسلند، بلکه اندکی باز می‌گردند تا در میانشان باد باشد و پرنده بر احتی پرواز کند و در هواسگین نشود. در میان پر، ستونی سخت و مبله‌ای شکل نهاده شده تا با سختی خود اجزای پر را نگاه دارد. ولی باز با این سختی و استحکام، تو خالی است تا سنگینی آن پرنده را از پرواز باز ندارد.

[راز درازپایی برخی از پرندگان]

ای مفضل! پرنده درازپایی دیده‌ای و به راز این ویژگی بی‌پرده‌ای؟ این پرنده را غالباً در آیگیرها می‌بینی. دارای دو ساق بلند است. گویا دیدبانی است که

۱۱۰ اشگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق(ع)

از بالای بُزجک دیده‌انی درون آب را می‌نگرد و آن را زیر نظر دارد. هرگاه که روزی خود را دید، آرام آرام گام بر می‌دارد تا آن را به دست آورد.

اگر این پرنده پاکوتاه بود، هنگامی که به جانب صید حرکت می‌کرد تا آن را بگیرد، شکمش با آب تماس می‌گرفت و آب حرکت می‌کرد و شکار از هراس پا به فرار می‌گذاشت. پس این دوپا برایش آفریده شده تا خواسته‌اش را دریابد، غذایش حاصل شود و زنده بماند.

در تدابیر هماهنگ در آفرینش پرنده بنگر، پرنده‌ای که دو ساق بلند دارد، گردنی دراز نیز دارد تا بتواند غذایش را از زمین بردارد. اگر پرنده، پاهایی دراز داشت ولی گردنش کوتاه بود، قادر نبود که چیزی از زمین بردارد.
گاه درازی منقارش، گردن او را در رسیدن به هدف یاری می‌کند تا کار بر او آسان گردد.

نمی‌نگری که در آفرینش هر چه را که می‌ینی در نهایت استواری و صواب است و تمام وجودش حکیمانه و با تدبیر و تقدیر است؟

مرکز تحقیقات کاپی توئر علوم اسلامی

[گنجشکان در پی یافتن غذا]

به گنجشکان بنگر که چیزی در روز در پی یافتن غذاشان آماده نیست ولی با حرکت و تلاش مداوم به آن دست می‌یابند و آن را از دست نمی‌دهند. آفریدگان همه اینگونه‌اند. متوجه است خدایی که روزی را اینگونه در میانشان پراکنده است.

نه چنان کرد که دست یافتن بر روزی سخت و ناممکن باشد؛ زیرا آفریدگان را نیازمند به آن آفرید و نه چنان کرد که بی‌هیچ رنجی به دست آید؛ زیرا

صلاح و سود آفریدگان در این است. اگر نیاز و روزی آنها بکسره مهیا و آماده بود حیوانات آفقدر می خوردند که هلاک شوند و انسانها به خاطر بیکاری و بطالت در سرمتنی و گناه و ارتکاب فواحش سقوط می کردند.

[معاش جنبد و شب پره]

آیا می دانی که غذای شب پره ها چگونه تأمین می شود؟

عرض کردم: نه مولای من!

امام - علیه السلام - فرمود: روزی آنها از انواع پشه ها، شاپرکها، ملخها و زنبورهایی است که در هوا پراکنده اند؛ زیرا این حشرات و موجودات در همه جایی آسمان وجود دارند. برای درک این حقیقت می توانی شبانگاهان، چراغی را در بالای بام و یا درون حیاط بگذاری و بیینی که چقدر از این حشرات به گرد آن جمع می شوند. اگر این پرندهگان در پیرامون چراغ نباشند از کجا می آیند؟ اگر کسی بگوید از دشت و صحراء می آیند باید گفت: می شود این راه دور را در ساعتی یا لحظه ای پیمایند؟ وانگهی از آن منطقه دور چگونه چراغی را در درون خانه ای می بینند و سوی آن می شتابند؟ پس این نشان آن است که حشرات در همه جای آسمان پراکنده اند. این پرندهگان شب پره نیز هنگامی که در هوا پرواز می کنند از آنها نفذیه می نمایند.

حال بنگر که چگونه روزی این پرندهگان که تنها در شب پرواز می کنند از این حشرات پراکنده در هوا فراهم می آید؟ نیز به [یک راز از اسرار] آفرینش این حشرات بی بیره حشراتی که چه بساکسانی پستدارند که زایدند و سودی در آنها نهفته نیست.

[آفرینش شب پره (خفاش)]

آفرینش خفاش که چیزی میان آفرینش پرنده‌گان و چهارپا بان است بسیار شگفت و حیرت آور است. البته آفرینش آن به چهارپایان نزدیکتر است؛ زیرا دو گوش بلند، دندان و کرک دارد، بچه می‌زاید، بچه شیر می‌دهد و بول می‌کند و هنگامی که راه می‌رود بر چهار دست و پا راه می‌رود که همه اینها با ویژگیهای پرنده‌گان ناسازگار است.

خفاش از شمار پرنده‌گانی است که در شب پرواز می‌کند و از حشرات پراکنده در هوا تغذیه می‌کند. برخی پنداشته‌اند، خفاش غذایی ندارد و از نسیم تغذیه می‌کند. این از دو روی ناصواب است:

۱ - بیرون شدن الودگی و بول از آن که جزو با تغذیه توجیه پذیر نیست.

۲ - دندان دارد. اگر خفاش چیزی نمی‌خورد داشتن دندان به چه معنی است؛ حال آنکه می‌دانیم در آفرینش، هیچ چیزی حکمت نیست.

این پرنده برای انسان سودمند است حتی فضله‌اش را [در کار ساختن دارو و ...] به کار می‌گیرند و از همه جیز مهتر، آفرینش شگفت [و محیر العقول] آن است که بر قدرت آفرینشگر جعل و علا دلالت دارد و اینکه به خاطر هر مصلحتی که دارد و خواهد در آنجه که اراده کند تصرف نماید.

[حیله این تُمَّرہ در استفاده از خارخَنک]

و اما درباره پرنده کوچکی که به آن «این تُمَّرہ» می‌گویند؛ روزی در لابه لای شاخه‌های درختی لانه کرد. ناگاه دیده ماری عظیم بر لانه‌اش مُشرف گشت و دهان را گشوده است. پرنده سخت در تشویش و اضطراب افتاد و در پی چاره

می‌گشت که ناگاه‌گیاه «خار خستک» را مشاهده کرد و آن را یافت. آن را برداشت و در دهان مار افکند. مار نیز آنقدر به خود پیچید که بجان داد.

راستی اگر تو را از این خبر آگاه نمی‌کردم به ذهن تو و دیگران خطرور می‌کرد که «خار خستک» چنین سود و مصلحتی داشته باشد یا از پرنده‌ای کوچک یا بزرگ چنین حیله و چاره‌ای برآید؟ از این و بسیاری از اشیای دیگر درس عبرت بگیر و بدان که منافع و فواید بی شماری دارند ولی باید حادثه‌ای رخ دهد یا خبری از آنها ذکر گردد تا [این سودها] دانسته شود.

[زنبور عسل، از ساخت خانه تا ساخت عسل]

به زنبور عسل و همکاری گروهی آنها در ساختن عسل بنگر و بین که چگونه با ذکاوت و مهارت و دقت تمام، این خانه‌های شش ضلعی را می‌سازند. اگر در این کار بدروستی اندیشه کنی هر آنچه آن را شگفت، ظریف و لطیف می‌یابی. آنگاه که به عمل و نتیجه آن نگاه می‌کنی آن را در میان مردم، عظیم، شریف و نیکو می‌بینی؛ ولی وقتی که به فاعل این فعل می‌نگری آن را حتی جا هل و نادان به خود می‌یابی چه رسد به دیگران. این امر بخوبی دلیل پر واقعی است که صواب و حکمت [او اتفاق و استواری] این کار نه برای زنبور عسل [نادان و بی‌اندیشه] بلکه از آن کسی است که سرشت و فطرت آن را چنین آفریده و برای سود رسانی به مردم آن را بر این کار «مجبول» نموده است.

[ملخ، حیوانی ضعیف و در عین حال قوی!]

به ملخ بنگر، براستی چقدر ضعیف و قوی است! هنگامی که به آفرینش آن

بنگری گویی ناتوانترین حیوان است، ولی اگر لشگرهایی از آن به جانب سرزمینی در حرکت افتند، هیچ کس نتواند که آن جا را از دست آنها برهاند. نمی یابی که اگر پادشاهی از پادشاهان زمین تمام لشگر سواره و پیاده نظام خود را بسیج گرداند تا سرزمین خود را از ملخها رهایی دهد، نتواند؟ آیا این از نشانه‌های قدرت خدای جل و علا نیست که ضعیفترین آفریده‌اش را به جانب قویترین آفریده گسبیل دارد و آفریده قوی نتواند در برابر باش تاب آورد؟

[سیل ملخ]

به ملخها بنگر که چگونه چون سیلی خروشان بر زمینی جاری می‌گردند و کوه و صحراء و شهر و روستا را می‌پوشانند. این پوشش چنان است که مانع تابش نور عظیم و تابناک خورشید می‌گردد. اگر دستی عادی [جز دست قدرتمند باری جل و علا] می‌خواست این لشگر عظیم را سامان دهد و گردآورد چند سال به طول می‌کشد؟ این نمونه را در اثبات قدرت بی‌مانند خدای که کس را بارای آن نرسد به کارگیر و بدان استدلال نما.

[آفرینش ماهیها]

در آفرینش ماهی و تاسب، حکمت و تدابیر نهفته در آن که مناسب آن است نیک بنگر. در آفرینش [این موجود زنده] دست و پا نهاده نشده؛ زیرا به راه رفتن نیازی ندارد و جایگاهش آب است. نیز برای آن، شش آفریده نشده؛ چونکه در میان آب نفس نمی‌تواند کشد. در مقابل دست و پا، بالهایی سخت و قوی به آن داده شده است و چنانکه قایقران با پارو زدن به پیش ماهی می‌رود نیز با

حرکت دادن این باله‌ها آب را به کنار زند و پیش رود. نیز بدنش با قلچهای سخت و ذرهم فرو رفته چون در هم فرو رفتگی اجزای زره‌های بولادین پوشانیده گشته تا از آفات و آسیبها به کنار ماند.

دیدگان ماهی، کم سو و خعیف است و آب مانع دید دقیق و درست او می‌شود؛ در نتیجه، این نقص با اعطای شامه‌ای قوی، چبران شده است. از فاصله‌ای بسیار دور غذا و طعمه خود را بموی کند و در پی آن در جستجو می‌افتد. اگر این [توان در او نهاده] نبود چگونه از آن و جاییگاهش آگاه می‌گشت؟ روزنهایی در میان دهان ماهی و گوش آن باعث پیوند دهان و گوش آن است. ماهی آب را با دهان می‌گیرد و از سوراخهای گوش خارج می‌کند. تا مانند حیوانات دیگر از مزایای نسیم و هوا سود بپرد و در راحتی افتد.

[راز کثرت نسل ماهیها]

اینک در کثرت نسل ماهی و ویژگیهای آن تأمل و اندیشه کن. اگر می‌یابی که در درون یک ماهی آنقدر تخم (خاویار) هست که به شماره نیاید، به خاطر آن است که کار بر ماهیخواران که شماره آنها اندک نیست آسان گردد. حتی درندگان جنگلها هم برای شکار ماهی به آب پناه می‌آورند. در این وقت این حیوانات اگر ماهی را بیابند آن را از آب می‌ربایند. حال که درندگان خشکی ماهی می‌خورند، پرندگان ماهی می‌خورند، مردم ماهی می‌خورند و حتی ماهیان هم ماهی می‌خورند حکمت و تدبیر چنان به کار آمد که ماهیها اینگونه در شماره نیایند و فراوان باشند.

[گسترده‌گی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش آفریدگان]

هرگاه که خواستی از گسترده‌گی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش مخلوقان آگاه گردی به ماهیها، حیوانات آبی، صدفها و دیگر آبزیانی که در آبها زندگی می‌کنند و در شماره نیاپند بزرگ، و توازن منافع این آفریدگان آگاه نمی‌گردی مگر اندکی که بر اثر بونخی از حوادث رخ می‌نماید. مثلًاً مردم هنگامی به فایده نوعی حلزون پی بردن که رنگ قرمز را شناختند. [داستان این کشف اینگونه بود]: هنگامی که سگی در ساحل آب در گردش بود حلزونی را یافت. آن را خورد و خوتش دهان او را رنگین کرد. [آنگاه که دهان سگ را دیدند] مردم به زیبایی آن رنگ پی بردن و از آن به عنوان رنگ استفاده کردند و دیگر مواردی که مردم گاهی بر اثر بروز وقایعی به آنها پی می‌برند.

مفضل می‌گوید: چون سخن بدین جا رسید ظهر شد. و مولایم - علیه السلام - برای اقامه نماز از جای برخاست و فرمود: به خواست خدای بلند مرتبه، صبح زود به نزد من آی. به خاطر تعالیم و آموزش‌های امام - علیه السلام - سخت شادمان و مسرو رگشتم و با سپاس از خدای جل و علا به خاطر آنچه عطا یم فرمود راه خود را در پیش گرفتم و از خدمت امام - علیه السلام - مرتخص شدم و آن شب را شادمان و مسرو استراحت کردم.

مجلس سوم

روز سوم، بامدادان به خدمت مولایم - علیه السلام - شرفیاب شدم. به من اجازه ورود دادند. داخل شدم و با اجازه نشتم: امام - علیه السلام - فرمود: سپاس خدایی را که ما را برگزید و کسی را بر ما برنگزید. با علمش ما را برگزید و با حلمش ما را تأیید نمود [و یاریعان کرد]. آنکه از ما جدا افتاد در آتش افتد و آنکه در زیر سایه درخت نتومند ما بهره‌مند گشت به بیشتر راه پاید.

ای منضل! در باره اسرار و حکمت‌های آفرینش آدمی، تدابیر نهفته در آن، حالات گونه‌گون او و آنچه که در این باره مایه درس عبرت است برای تو شرح کردم. آفرینش و حکمت‌های حیوانات را نیز برایت بازگفتم ... اینک سخن خود را به بیان آسمان، خورشید و ماه و ستارگان، فلك، شب و روز، گرما و سرما، باد، جوهرهای چهارگانه؛ یعنی: خاک، آب، هوا و آتش، باران، سنگهای بزرگ، کوهها، گل و لای، سنگ، نخل، درخت و براهین و درسهای عبرتی که در آنها نهفته شده اختصاص می‌دهیم.

[اسرار رنگ آسمان]

در رنگ آسمان و حکمت و صواب تدبیر آن بنگر. این رنگ، منابعی‌ترین و بهترین رنگ برای تقویت نور دیدگان است. حتی پزشکان به کسی که دیدگانش آسیب دیده سفارش می‌کنند که همواره در رنگ سبز مایل به تیره بنگردد. برخی از طبیعت حاذق به کسی که در بینای او ضعفی به هم رسیده سفارش می‌کنند که در ظرف سبزی که آکنده از آب باشد بنگرد.

بنگر که خداوند جل و علا چگونه آسمان را در این رنگ آفرید تا دیدگان را برباید و از دیدن همیشه‌گی آن ضعفی در چشم پدید نیابد؟ پس آنچه را که حکیمان و دانایان با آزمایش و تجربه فراوان به آن رسیده‌اند، در کار آفرینش وجود دارد تا اهل عبرت در می‌گیرند و ملحدان بیندیشند. خدای اینان را بکشد از جانب حق به کدام سوی می‌گیریزند؟ (سوره توبه، آیه ۳۰)

[فوايد طلوع و غروب خورشيد]

ای مفضل! در طلوع و غروب آفتاب به خاطر پدید آمدن و چرخش شب و روز اندیشه کن. اگر طلوع خورشید نبود کار جهان یکسره درهم می‌شد و مردم قادر به زندگی و رسیدن به امور خود نبودند. دنیا تاریکستانی به زیان آنان بود و بدون نور زندگی گوارا نبود و از آن لذت نمی‌بردند. نیاز به طلوع خورشید پیداست و به شرح بیش از این نیازی نیست. ولی در راز غروب خورشید اندیشه کن. اگر غروب نبود، مردم آرامش و قرار نداشتند. حال آنکه اینان بیش از هر چیز به آرامش و استراحت جسم و جان و حواس و مهلت یافتن هاصله برای هضم غذا و رساندن غذا به تمام اعضا نیازمندند. نیز [اگر غروی نبود] حرص آدمیزاد باعث می‌گشت

حکمت و سود فصلهای چهارگانه سال ۱۱۹

که همواره کار کند و بدن آنان از کار بیفتند، بسیاری از مردم اگر شب فرانسد و تاریکی بر اینان حاکم نگردد به خاطر حرص و آزو جمع و ذخیره مال هیچ آرام و قرار نداشتند.

همچنین زمین از تابش همیشگی آفتاب تفتیه می شد و تمام چانداران اعم از گیاه و حیوان از حرارت زیاد نایبود می شدند، پس خداوند حکیم چنان تدبیر اندیشیده که زمانی برآید و وقتی دیگر پنهان شود تا مانند چراگی باشد که اهل خانه برای کاری بر می افروزند و برای آرامش خاموش می گردانند. [با این طلوع و غروب] نور و ظلمت که خذه یکدگرند چنان در اطاعت‌اند که صلاح و قوام جهان را با هم تأمین می کنند.

[حکمت و سود فصلهای چهارگانه سال]

آنگاه در بلند و پست بودن خورشید برای بریای گشتن این چهار زمان از سال و اسرار و مصالح نهفته در آنها اندیشه کن، در «زمستان» حرارت [و شردهی] به درون درخت بازمی گردد از آنها میوه پدید می آید، هوامتراکم می گردد و از این تراکم و فشار هوا ابر و باران به هم می رسد، بدن حیوان سخت و قوی می گردد، در «بهاران» همان مواد و حرارت [که در درخت و گیاه نهفته بود] حرکت می کند و موادی را که در زمستان ساخته و متولد شده است پیدا می سازد، گیاه می روید و درختان شکوفه می کنند، حیوانات نیز برای تولید نسل و چفتگیری در هیجان می افتدند.

در «تابستان» هوا سخت گرم می شود و میوه ها می رستند، مواد زاید بدنها ترشح می کنند، روی زمین می خشکد و برای ساخت و ساز و کار آماده می گردد.

در «پاییز» هوا صاف می‌شود. بیماریها مرتفع می‌گردند. بدنه سالم می‌شوند. شب به درازا می‌کشد و می‌توان در این فرصت کارهایی کرد. هوا معتدل می‌شود. نیز مصالح و حکمت‌های دیگری هست که ذکر آنها سخن را به درازا می‌کشاند.

[شناخت زمانها و فصول از طریق حرکت خورشید]

اینک در حرکت خورشید در برجهای دوازده گانه برای گردش سال و تابستان نهفته در آن بیندیش. این گشتن خورشید باعث پدیدار شدن فصول «زمستان، تابستان، بهار و پاییز» می‌گردد. با این گردش خورشید، غلات و میوه‌ها می‌رسند [و مصرف می‌شوند] و به پایان خود می‌رسند و باید از نو، رشد و نمو کنند. نمی‌نگری که یک سال به قدر حرکت وسیر خورشید از «تحتل» تا «تحتل» است؟ و از هنگام آفرینش جهان هست تا کنون همین سال و ماه و... وسیله سنجش زمان است و مردم با آن، عمر و گذشت زمان، وقت پرداخت و دریافت دیون و دیگر اجازات و معاملات و امور دیگر را تنظیم و حساب می‌کنند و با حرکت دورانی خورشید سال کامل می‌شود و محاسبه زمان درست می‌گردد.

بنگر که چه تدبیری در طلوع و شروع آن بر جهان نهفته است؟ ۱۱ گر مشرق و مطلع خورشید در یک جا بود، شماع و منفعت آن به دیگر جهات نمی‌رسید؛ زیرا کوهها و دیوارهای باعث پوشش نور آن می‌شدند. پس تقدیر چنان گشت که در آغاز روز از مشرق طلوع کند و بر هرچه از جانب مغرب با آن رو به رو شود بتاید. آنگاه [نور آن] در گردش باشد و همه جهات را بیوشاند و مغرب شود. و بر آنچه که در آغاز روز تاییده بتاید تا هیچ بخشی از زمین از نصیب و فایده نور خورشید محروم

نمایند و نیازش برآورده گردد. راستی اگر خورشید، سال با بخشی از سال را از فرمان سر بیچد و تابد حال مردم چگونه می شود؟ و اصلاً چگونه قادر به بقا خواهند بود؟ نمی بینی که چنان برای مردم چنین تدابیر سترگی دیده شده که چاره‌ای از آنها ندارند و بی آنکه زوال و خستگی پذیرند و در کار خود راه نافرمانی پیش گیرند، به خاطر فایدت بخشیدن به جهان و پایداری آن در کارند و در مسیر خود در حرکتند.

[ماه، عامل پدیدار گشتن ماههای قمری]

به ماه بنگر، ماه دلیلی واضح و روشن است که مردم از آن برای شناخت ماهها [ای قمری] بهره می جویند و حساب سال بر آن تنظیم نیافرند؛ زیرا گردش آن برای پدید آمدن چهار فصل و رشد و رسیدن میوه‌ها کافی نیست. از این رو ماهها و سالهای قمری با ماهها و سالهای خورشیدی ناهمگون و متفاوت گشت و تقدیر چنان شد که هر ماه قمری بگردد و مگاه به زمستان و گاه در تابستان افتد.

مرکز تحقیقات کاپیتوبر علوم اسلامی

[شماری از فواید نور ماه]

در تابش مهتاب در تاریکی شب و نیاز به آن اندیشه کن. اگر چه به خاطر آرامش جانداران و کاهش حرارت هوا برای رویندگان به تاریکی نیاز افتاد، اما مصلحت نبود که شبانگاه تاریکی مطلق حاکم باشد و هیچ کاری در آن انجام نپذیرد؛ زیرا گاه مردم نیازمند می گردند که شبانه کار کنند؛ زیرا در روز وقت کم می آید و چه بسا به برخی از کارهای ایشان نرسند. نیز گاه در روز گرمای هوا از حد افزون می گردد. در شب می شود به کارهای چندی؛ چون؛ شخم کردن زمین،

مالیدن نیشت، چوب بریدن و جز آنها رسید. پس نور ماه برای مردم کمکی است که اگر نیاز افتاد در کارهای خود از آن بهره گیرند. نیز مسافران و شبروان از آن بهره و انس می‌گیرند.

ماه در برخی از شهاب طالع می‌شود و در شماری از لبای طلوع نمی‌کند. با این همه، نور آن به نور خورشید نمی‌رسد تا مردم در آن جنب و جوش روزانه نیفتدند و از آرامش و قرار معروف نگرددند و عمل شبانه‌روزی هلاکشان نسازد. اینکه خدای جل علا چنان تدبیر کرده که ماه گاه پیداست و گاه ناپیدا، گاه بسیار و گاه اندک است و گاه در گسوف، تا این همه دلیلی بر قدرت آفرینشگر والا مرتبه باشد که به خاطر سود جهان و جهانیان این حالات را پدیدار نموده است. شاید اهل عبرت در من عبرت گیرند.

[ستارگان و اختلاف حرکت آنها و اینکه برخی

جملگی و برخی بینهایی در حرکت آنها]

ای مفضل! در ستارگان و اختلاف سیر آنها سنگر. برخی از مدار فلك خود بیرون نمی‌روند و تنها با شماری از ستارگان در حرکت اند و برخی دیگر هیچ قید و بندی ندارند، مطلق العنانند و در بروج می‌گردند و راه بعدای را می‌پیمایند. هر کدام از ستارگان دو سیر و حرکت متفاوت دارند: یکی عام و با فلك به سوی مغرب است و دیگری خود به خود و به جانب شرق؛ مانند مورچه‌ای که بر سنگ آسیاب می‌چرخد در این صورت، سنگ آسیاب به جانب راست می‌گردد و مورچه به جانب چپ. مورچه در این حالت دو حرکت مختلف دارد: یکی خود به خود است که به جلو خود متوجه است و دیگری حرکت اجباری است که سنگ آسیاب او را

برخلاف آنچه می‌چرخد، از پشت می‌چرخاند.

از اهل پندار باطل پرسش که آیا این حرکات و هماهنگی [شگفت آور] ستارگان تصادفی، از سر خود، با اهمال، بی هدف و بی آفرینشگر پدید آمده‌اند؟ اگر چنین بود چرا همه آنها در دایره بسته‌ای و گروهی حرکت نکردند و یا چرا همه مطلق العنان نبودند و در بر جها به حرکت در نیامند؟ اهمال یک معنی دارد [و آن بی شعوری و ناهمانگی و بی حکمتی است] پس چگونه دو حرکت دقیق و حساب شده و حکیمانه پدید آورد؟ اینها دلیل آن است که سیر و حرکت هردو گروه هدفمند، با تدبیر، حکیمانه و با حساب و کتاب و اندازه‌گیری است نه خود به خود، بی هدف و با اهمال چنانکه فرقه مُقطّله و منکران پنداشته‌اند.

اگر کسی پرسد: چرا برخی از ستارگان آنگونه گروهی حرکت می‌کنند و شماری اینگونه انتقالی حرکت می‌کنند و تا حدی آزادند؟ پاسخ می‌دهیم: اگر همه آنها در یک جا حرکت می‌کردند دیگر نمی‌شد که از حرکت انتقالی ستارگان و انتقال از برج به برج دیگر بهره و راهنمایی بجست؛ زیرا می‌توان از انتقال خورشید و دیگر ستارگان به منازلشان به وقایع جهان و آنچه واقع می‌شود بی برد. نیز اگر همه در انتقال بودند منازلی نداشتند که شناخته شوند؛ زیرا هنگامی می‌توان به انتقال بی برد که نوابتی در میان باشد چنانکه یک مسافر که در حرکت است [و از منزلی به منزل دیگر منتقل می‌شود] با همان منازل راه مسیرش شناخته می‌شود، پس اگر در یک حال می‌بود، این نظم و نظام نبود و بهره‌ها و فواید این حرکات از میان می‌رفت و در این صورت کس نواند که بگوید از آنجهت که ذکر شد در کار آنها اهمالی و تصادف و ناهمانگی است؟

پس این ناهمگونی حرکات و مصالح و منافع که در آنها نهفته، خود

بزرگترین رهنمای و دلیل هدفمندی، مدبرانه و حکیمانه بودن کار آنهاست.

[فوايد برخى از ستارگان]

در اين ستاره‌ها که چندی از سال را پيدا و چند ديگر را پوشیده‌اند؛ مانند: ثريا، جوزاء، دو ستاره شعری و سهيل بنگر. اگر جملگي در يك زمان پيدا بودند مردم از هيج‌کدام در راهنمای استفاده نمی‌کردند و اين بهره‌اي که الان از طلوع ثور و جوزاء و يا هنگام غروب آنها می‌برند و در کارهای خود از آنها استفاده می‌کنند، وجود نداشت. پس هرکدام ظهور و غروبی دارند و اين پيدای و نهان بودن آنها همگون نبیست تا مردم از هرکدام على حده سود ببرند. نيز تدبیر در ظهور و مخفی بودن ثريا و جز آن تنها برای مصلحت است. و اينکه «هفت ستاره» [يا دُب اکبر] همیشه پيداست برای مصلحتی ديگر است؛ زيرا اين مجموعه به منزله نشانه‌هایی است که مردم در راههای ناشناخته در دشت و دریا از آن راهنمایی می‌جويند. هيج‌گاه از دیده غایب نمی‌شوند تا مردم شبانگاهان هرگاه که خواهند و هرچاکه روند از آنها استفاده کنند. پس هر دو امر برای نوعی مصالح ویژه است. نيز به وسیله آنها نيازهای ديگری رفع می‌گردد و اوقات خاص اعمالي؛ چون: زراعت، درختکاری، سفر در دشت و دریا و آنجه که پدید می‌آيد؛ چون، باد، گرما و سرما شناخته می‌شود.

مردم در تاریکی شب برای گذر از دشتهای مخوف و وحشتزا و امواج هولناک دریا از اين ستارگان راهنمایی می‌جويند.

وانگهی در اينکه در دل آسمان گاه روی می‌آورند و گاه پشت می‌کنند، گاه طلوع می‌کنند و گاه فرو می‌روند عبرتهای فراوان نهفته است. اين اجرام آسمانی با

سرعنی فوق تصور و بiron از حد در حرکتند.

اگر خورشید و ماه و ستارگان در نزدیک ما حرکت می کردند تا به سرعت
سیر آنها بی برم آیا برافروختگی و درخشش آنها مانند بی در پی بودن نورهای
قوی و رعدهای پایی در هوا دیدگان را نمی ریود و یعنی را از چشم نمی گرفت؟
چنانکه اگر گروهی در میان قبه‌ای احاطه شده باشد و پراغهای پر نوری یکره
پیرامون آنان بچرخد دیدن را از دیدگانشان می‌رباید، حیران می‌گردد و بتو رو
می‌افتد.

بنگر که چگونه تقدیر چنان شد که سیر و حرکت آنها در دورترین نقاط
باشد تا دیدگان را آسیب ندهد و آنها را از کار نیندازد، نیز با بیشترین سرعت و
شتاب در حرکتند تا از آن مقداری که باید بگردد و حرکت کنند باز نمانند. نیز
اندکی از نورشان به ما می‌رسد تا اگر شبانگاه ماه نبود دیده بیست و اگر ضرورتی
پیش آمد بتوان حرکت کرد. چنانکه گاه حادثه‌ای رخ می‌دهد و لازم است که انسان
در دل شب آواز نشیند. اگر این حالت تاریکی مطلق باشد از او حرکتی برعی آید و
باید همواره بر جایش بماند.

در لطف و تدبیر و حکمت و کار با اندازه و حساب الهی اندیشه کن. برای
تاریکی زمانی نهاد؛ زیرا به تاریکی نیاز است و در میان این تاریکی باز به خاطر
نیازهایی که شرح کردیم قدری نور پدید آورد.

[خورشید، ماه، ستارگان و بروج، براهین وجود آفريشگر]

در این [منظومه و] فلک با خورشید و ماه و ستارگان و بروجش بنگر که
چگونه به طور مستمر و دائم بر جهان می‌گردد تا از این حکمت و تدبیر استوار،

۱۲۶ | شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق (ع)

شب و روز در بی هم آیند و فصول چهارگانه در زمین پدیده می‌باشد و زمین و جانداران بر روی آن اعم از حیوان و رویتگان [و انسان] آنگونه که شرح و توضیح دادم از فواید و منافع آنها بهره‌مند گرددند.

آیا بر هیچ خردمند و عاقلی پوشیده است که این تدبیر و اندازه‌گیری و تدبیر دقیق و حکیمانه و استوار، تنها کار یک اندازه‌گیر، حکیم و مدبر است؟ اگر کسی بگوید چه می‌شود که تمام این حالات و حرکات، اتفاقی و از روی تصادف باشد؟ باید در پاسخ گفت: چرا همین سخن را درباره چرخی که از چند قطعه حساب شده ساخته شده و به صلاح باغ و گیاه و درخت می‌گردد و آنها را آیاری می‌کند نمی‌گوید؟

اگر درباره این دستگاه با حکمت چنین عقیده‌ای داشته باشد و مردم از او بشتوند درباره اش چه می‌اندیشند و چه می‌گویند؟ آیا درباره این دولاب و چرخ چوبی که با حکمتی انداز و برای استفاده در قطعه‌ای از زمین ساخته شده نمی‌گوید که بی سازنده و تدبیرگر است، ولی درباره این چرخ اعظم که به صلاح و سود تمام زمین و زمینیان است و با حکمت و تدبیر و نظمی مُحتِر العقول پدید آمده قائل به بی تدبیری، بی حکمتی و بی آفرینشگی است؟ اگر این چرخ [اعظیم و هماهنگ و شگفت] چونان ابزاری عادی و کوچک از کار یافتد و نارسانی در آن پدید آید مردم چه چاره‌ای توانند که بینندیشند؟

[اندازه‌های شب و روز]

ای مفقمل! در اندازه شب و روز و اینکه به مصلحت مردم چنین تدبیر شده نیک بیندیش. [غالباً] ساعت شب و یا روز به بیش از پانزده ساعت نمی‌رسد..

براستی اگر طول روز صد یا دویست ساعت بود چه می شد؟ آیا در این صورت، تمام جانداران از انسان تا گیاه و حیوان نابود و بی جان نمی گشته؟ اینکه حیوان و انسان نابود می گشته به خاطر آن است که در طول این مدت نه حیوان از چریدن و حرکت دست بر می داشت و نه آدمی از کار و کوشش کنار می گرفت و این کار به هلاکشان ختم می گشت، و اینکه گیاه و رویندگان خشک می شدند به خاطر آن است که نور مستمر و مداوم خورشید و حرارت یکسره آن آنها را خشک و نابود می کرد و می سوزانید.

شب نیز چنین است: اگر یکسره ادامه داشت و یا از این زمان می گذشت حیوانات از حرکت و تلاش و طلب معاش و روزی باز می ماندند تا از گرسنگی بسیرند، گیاهان نیز حرارت طبیعی خود را از دست می دادند و فاسد و گندیده می شدند، و تو برخی از گیاهان را دیده ای که به دور از خورشیدند و چنین نابود می شوند.

[گرما و سرما و فواید آن دو]

به این گرما و سرما بنگر که چگونه جهان را نگاه داشته اند. این دو دما با فروتن، کاستی و تعادل باعث شده اند که این فصول و نوع هوا در سال پدید آید؛ زیرا مصلحت انسان و تمام هستی در آنهاست.

نیز گویی که سرما و گرما بدنها را دباغی می کنند و باعث پایداری و استحکام آنها می گردند. اگر این گرما و سرما نبود و بدنها را سرد و گرم نمی گردند هر آینه فاسد و نابود می شدند.

بنگر که چگونه یکی از آن دو بتدریج و اندک اندک وارد دیگری می شود

۱۶۸ اشکنیهای آفریش از زبان امام صادق (ع)

و آن دیگری اندک کم می شود و دیگری آرام آرام افزوده می شود تا اینکه هر کدام در فزونی و کاستی به تنها درجه خود برسند. اگر یکی از آن دو ناگهان وارد دیگری می شد باعث بیماری و زیان اجسام و ابدان می گشت. این امر مانند آن است که یکی از شما ناگهان از حمام داغ و پر حرارت وارد منطقه‌ای برد و بخزده گردد. می تردید این امر باعث زیانی عظیم و بیماری برجسم او می شود. پس اگر خدای جل و علا چنین تدبیر فرموده که سرما و گرما بدرج و اندک اندک وارد گرددند به خاطر حفظ صحت و سلامت موجودات است. اگر تدبیر و حکمتی در کار نیست پس چرا ناگهانی وارد نمی شوند بلکه آرام آرام می آیند و می روند تا همه چیز سالم بمانند؟

اگر کسی بگوید: این تدریجی بودن ورود و خروج دما به خاطر تدریجی و آرام بودن سبب خورشید و بلندی و کوتاهی فاصله آن با زمین است، باید از او پرسید: چرا حرکت خورشید و زمین و فاصله اندک و یا زیاد آنها اینگونه آفریده شده؟ اگر دلیل تدریجی بودن تابش نور خورشید فاصله مغرب و مشرق دانسته شود باید علت این امر را نیز پرسید. هرچه پاسخ دهد همواره این پرسش نیز مطرح است که چرا چنین است؟ تا به تدبیر و هدفمندی جهان هستی برسیم.

اگر حرارت نبود، میوه‌های سخت و تلخ، نرم و رسیده نمی شد تا تر و خشک شده‌اش خوردده شود... اگر سرما نبود کشزار اینگونه جوانه نمی زد و حبوبیات، غلات و روزی آدمی را بر نمی آورد و آنقدر به دست نمی آمد که باز در زمین پاشند و برویانند.

نمی بینی که سرما و گرما با آن همه سود و مصلحت باز بدن را به درد می آورند؟ در این امر برای کسی که بیندیشد درس عبرت نهفته است و دلیلی است

برآنکه امر و تدبیر حکیم و جهانیان برای صلاح و مصلحت آنان است.

[باد و ویژگیهای آن]

ای مفضل! تو را از باد و خواص آن آگاه می‌کنم. نمی‌نگری که هنگام خوایدن و رکود باد، چگونه مصیت به پا می‌شود و جانها را در معرض هلاکت می‌افکند، سالمان را بیمار و زار و بیماران را هلاک و ناکار و میوه‌ها را فاسد و نابود و دانه‌ها و سبزیها را آلوده و بی‌سود می‌گرداند. «قبا» را به دنبال دارد و غلات را نابود می‌سازد. پس وزش بادها از تدبیر و حکمت‌های حکیم و آفرینشگر است که به صلاح جهان و جهانیان در جهیان می‌افتد.

[هوا و اصوات]

تو را از یک ویژگی و خاصیت دیگر هوا آگاه می‌کنم: «اصدا» اثری است که بر اثر اصطکاک اجسام در «هوا» پدید می‌آید و «هوا» آن را به گوشها می‌رساند. مردم [با همین] اصدا در حاجتها و معاملات خود در طول روز و بخشی از شب با یکدیگر سخن می‌گویند.

اگر اثر این سخن، مانند نوشته‌ای که بر کاغذ می‌ماند، در هوا می‌ماند، جهان از آن آگنده می‌شود و به زیان و ضرر اینان تمام می‌شد. نیز می‌بایست که تند تند به تجدید و تغییض آن پردازند. البته نه مانند نوشتمن بر کاغذ؛ زیرا سخنان ملفوظ بیش از کلمات مکتوب است. آفرینشگر حکیم - جل و علا - این هوا را چون کاغذی پوشیده قرار داده که سخنان را حمل کند و در تمام جهان نیاز آدمی را بردارد. آنگاه آن را محو می‌کند و از نو پاکیزه و سفیدش می‌گرداند. و این کار

بی آنکه بربار شود ادامه می‌یابد.

از همین «هوا» و مصالح نهفته در آن، درس عبرت بگیر، هوا عامل حیات این بدنهاست و با تنفس و گرفتن آن از خارج باعث حیات درون جسم می‌گردد. صداها را از فاصله‌های بسیار دور می‌رساند. بوهای خوش را از جایی به جای دیگر حمل می‌کند. نمی‌بینی از جانبی که باد می‌آید بوی می‌آید. صدا نیز اینگونه است.

هوا گرما و سرما را که به سود عالم است می‌پذیرد. باد وزنده نیز از جنس هواست. باد بدنها را خنک می‌کند و ابرها را از جایی به جای دیگر می‌پزد تا متراکم شود، باران دهد تا سودش شامل همه گردد. آنگاه که بارید، باد ابرها را می‌پراکند. درختها را آبستن می‌کند، کشتهای را در حرکت می‌اندازد، غذاها را الطیف و خوردگی می‌گرداند، آب را سرد و آتش را افروخته می‌سازد، چیزهای تر را می‌خشکاند، و خلاصه هر چیزی را بر روی زمین زنده می‌کند. اگر باد نبود رویندگان می‌پژمردند جانوران می‌مردند و همه چیز تفتیده و فاسد می‌گشت.

مرکز تحقیقات پژوهش علوم اسلامی

[شکل زمین]

ای مفضل! در بستری که خداوند برای جواهر چهارگانه آفریده تا بطور گسترده رفع نیاز شود بنتگر. از جمله گسترده‌گی این زمین و کشیدن آن است. اگر اینگونه وسیع و گسترده نبود چگونه جایها و مساکن مردم، کشتزارها، پراگاهها، جنگلها و درختان، داروهای فراوان، معادن بی‌شمار و پر فایده و بسیار را در خود جای می‌داد؟

چه بساکسی این فلاتهای خشک و دشتهای دهشت آور را بی‌ثمر و بیهوده

بینگارد. حال آنکه این جایها، جایگاه حیوانات و مسکن و چراگاه آنهاست.
نیز آنگاه که مردم در اختصار می‌افتد که از وطن خود به جای دیگر رحل
اقامت افکتند به این مناطق می‌روند. چه بسیار فلاتها و دشتها که به کاخها و پیشنهادها
تبديل شده و مردم در آنها سکنی نگزیده‌اند! اگر زمین گسترده نبود گویی که مردم در
میان حصاری تنگ گرفتارند و اگر ضرورت وامری ناگوار ناچارشان کرد که نزد
وطن کنند هیچ مکانی نمی‌یافتد.

آنگاه در آفرینش زمین و در این شکل و هیأت بنگر. زمین آنگونه آرام
است که گویی هیچ حرکتی ندارد و ساکت است و برای استقرار و ثبات اشیا جای
مناسبی است. مردم می‌توانند بر روی آن در رفع نیازهایشان پکوشند، آرام
باشند، برآختی بخوابند و هیچ تزلزلی در کارشان پدید نمایند.

اگر زمین، لرزان و نا آرام بود اینان قادر به ساخت بنا، تجارتی و یا هر
صنعت و حرفة دیگر نبودند و اگر زمین زیر پایشان می‌لرزید زندگی برای اینان
گوارا نبود. اگر به حال مردم که در وقت وقوع زلزله زودگذر پدید می‌آید و اینان
خانه و کاشانه خود را می‌گذارند و از آنها فرار می‌کنند، بنگری به این سخن بیشتر
نمی‌بری.

اگر کسی بگوید: چرا این زمین لرزه‌ها پدید آمده؟ باید گفته شود: زمین
لرزه و همانند آن، برای آن است که مردم، غافل نشوند، به هوش باشند [که ضعیف
و ناتوانند] و در هراس افتند و [با احساس ضعف خود و قدرت آفرینشگر] از گناه
و فساد به دور مانند. تمام بلایا و گرفتاریهایی که در جسم و مالشان پدید می‌آید
برای همین امر و به سود و مصلحت واستقامت بخشیدن به آنان است.

صالح باشد، باعث می‌شود که در سرای دیگر چنان پادشاهی برای شخص ذخیره گردد که با هیچ نمایندگی برابری نکند. پس گاه صلاح و مصلحت عام و خاص در آن است که در نزول این بلایا در دنیا شتاب شود.

[سطح و پوسته زمین که به کار مردم می‌آید] آنگونه که خداش آفریده، سرد و خشک است، سنگ نیز اینگونه است. فرق بخشهای از زمین با سنگ، خشکی پیشتر سنگ است. براسنی اگر همه زمین ماند سنگ سخت، می‌گشت، آیا روتندی‌ای بر زمین می‌روید تا غذای حیوانی باشد و یا شخم و ساخت، ممکن می‌گشت؟ آیا نمی‌بینی که از خشکی و سختی سنگ، کاسته شده و جای جای زمین [به صورت خاک] می‌گشته تا بتوان با آن کاری کرد و زندگی را بر آن استناد داد؟

[فوايد آب و سبب کثرت آن]

از تدبیر حکیم جل وعلا در آفرینش زمین آن است که غالباً قسمت شمالی از قسمت جنوبی بلندتر آفریده شده است. آیا این امر جز برای آن است که آبها بر روی زمین جریان یابند، زمین را سیراب گردانند و در پایان به دریا بریزند؟ چنانکه یک سوی بام را پست‌تر می‌سازند تا آب از آن بریزد و بر آن نایستد، همین‌گونه، بخش شمالی بلندتر از بخش جنوبی است. اگر چنین نبود آب بر زمین به صورت راکد و سرگردان می‌ماند و مردم قادر به بهره‌گیری از آن نبودند. نیز راهها و جاده‌ها را قطع می‌کرد.

همچنین اگر آب، فراوان نبود و اگر در چشم‌ساران نمی‌جوشید و دره‌ها، جویها و رودها از آن پر نبود، برای نیاز مردم؛ از قبیل: نوشیدن، نوشاندن به

حیوانات و چهارپایان، آبیاری کشتزارها و باغها و غلات و برای نوشیدن حیوانات وحشی، پرندگان و درندگان و نیز برای جایگاه زندگی ماهیان و آبزیان و دیگر منافقی که می‌دانی ولی ای با از اهمیت و عظمت آن غافلی کافی و به اندازه نبود. همچنین گذشته از آنکه آب، مایه حیات جانداران و جانوران روی زمین است و در زندگی روندگان و رویندگان نقش اساسی دارد، با دیگر نوشیدنیها آمیخته می‌شود تا برای نوشته لذیذ و خوش طعم گردد.

با آب، بدنها و کالاهای دیگر را از آلودگی و چرک می‌شویند و با کیزه می‌کنند، خاک را برای کشت و کار و... تر می‌نمایند، شعله‌های افروخته آتش که جان و مال مردم را در معرض زیان قرار می‌دهد فرو می‌نشانند، شخص خسته و افتاده با آن استحمام می‌کند و از ملال و خستگی درآمده سرحال و راحت می‌گردد و دیگر منافقی که در وقت نیاز به آنها، شناخته می‌شوند.

اگر در فایده این آب بسیار که در دریاها گرد آمده در تردیدی و می‌گویی: به آن چه نیاز است؟ بدان که جایگاه و مأواهی جانوران بی‌شمار آبزی؛ چون: انواع ماهیها و حیوانات دریابی آب است.

معدن و مخزن گوهر، یاقوت، عنبر و انواع اشیائی که از آب استخراج می‌گردد آب است.

در ساحلهای آن، انواع عودهای خوشبو و عطرها [ای مست کننده] و داروهای سودمند یافت می‌شود.

آب برای مردم همانند مزکبی است که بازگانان بر آن سوار می‌شوند و کالاهای خود را از سرزمهنهای دوردست بر احتی متقل می‌کنند. به وسیله آبها از چین به عراق و از عراق به چین کالا عمل می‌کنند.

بی تردید اگر آب و سیله حمل این کالاها نبود و همه چیز با پشت حمل می شد، همه کالا در همان سرزمینها و در دست صاحبانشان می ماند؛ زیرا هزینه حمل آنها از ارزش خود کالاها بیشتر می گشت و هیچ کس به حمل آنها اقدام نمی کرد! در نتیجه، دو پیامد داشت:

۱ - بسیاری از چیزهای مفید که به آن نیاز بود به دست نیازمندان نمی رسید.

۲ - بسیاری از مردم نمی توانستند در راه حمل و بازرگانی، اینگونه روزی درآورند و زندگی بگذرانند.

[فواید هوا و سبب افزونی آن]

هوا نیز چنین است. اگر فراوان و گسترده نبود، این خلق از دود و بخار بسیار خفه می شدند و بخار هم نمی توانست که به ابر و مه تبدیل شود. بیش از این توضیحات کافی درباره هوا گذشت.

مکنتیت کا توڑ علوم سلامی

[فواید آتش و اینکه در اجسام ذخیره شده است]

اگر آتش نیز ماند نیم و آب برآکنده بود جهان و جهانیان را می سوزانید. اما از آنجا که گاهی سخت بدان نیاز می افتد و منافع بسیار در آن نهفته ماند ذخیره در اجسام نهاده شده است که در وقت نیاز به دست می آید و به قدری که نیاز است با فتیله و روغن و هیزم پدید می آورند. اگر فرار بود که آتش را برای همیشه با فتیله روغنی و هیزم نگاه دارند برای مردم دشوار و گران تمام می شد. نیز مانند آب و هوا برآکنده نیست که همه چیز را بسوزاند بلکه به اندازه و مقدار مشخصی است تا

هم سود رساند و به کار آید و هم از رساندن زیان به انسان بازماند.

در آتش، ویژگی و خاصیت دیگری نیز نهفته است و آن این که تنها در دسترس و اختیار انسان است؛ زیرا سود آن تنها به انسان می‌رسد.

اگر آتش در اختیار او نبود در زندگی و معاش، زیان بسیار می‌دید. اما چهار بیان از آتش بهره نمی‌گیرند و از آن استفاده نمی‌نمایند.

از آنجاکه تقدیر الهی بر این تعلق گرفت، [که انسان از آتش سود نمی‌برد و حیوان نمی‌برد] به او دستهایی و انگشتانی مناسب برای افروختن آتش و استعمال آن عطا فرمود ولی اگرچه به حیوان داده نشده اما در عوض به حیوان در برابر سختی و سرمه شکیبایی و صبر بیشتر داده شده است تا دشوار بیایی که در وقت نبودن آتش به انسان می‌رسد در وقت نبودن آتش به حیوان نمی‌رسد.

اینک تو را از سود آتش در [برافروختن] چیزی که به ظاهر کوچک ولی در واقع پر ارزش و بزرگ است، آگاه می‌کنم. این چرم صغیر همان چراغی است که مردم آن را در دست می‌گیرند و نیازهای شبانه خود را با آن رفع می‌کنند.

اگر این شیء نبود مردم گویی که عمر خود را در قبر تاریک می‌گذراندند. در این زمان چه کسی توان خواندن، نوشتن و حفظ کردن دارد؟ یا چه کسی در تاریکی شب چیزی می‌باشد؟ اگر در دل تاریک شب بر کسی دردی سخت عارض می‌گشت و به دارو و درمان نیازمند می‌شد [بدون روشناهی] چه می‌کرد؟

نیز در رسیدن و پختن خوردنیها و گرم کردن بدنهای خشک نمودن اشیا و تجزیه و تحلیل کردن مواد به کار می‌آید. بی تردید فواید آتش در شماره نمی‌آید و واضح‌تر از آن است که نیاز به ذکر داشته باشد.

[نزوی باران و صافی هوا و فایده ناهمگونی حالت هوا]

ای مفضل! در اینکه به خاطر مصلحت عالم، آسمان‌گاه صاف و گاه بارانی است نیک اندیشه کن. اگر یکی از این دو در هوا ماندگار می‌شود یا نی شک زیانبار بود. نمی‌بینی وقتی که پکسره باران می‌آید، گیاهان و سبزیها می‌گندند؟ جسم حیوانات سست و بی‌حاصل می‌شود؟ هوا در سردی می‌افتد؟ بیماریها پیدا و پراکنده می‌شوند؟ و راهها و گذرگاهها نارسا و نابود می‌گردند؟

همچنین اگر هوا پکسره صاف و آفتابی باشد، زمین، خشک و تفتیده می‌گردد. گیاهان خشک می‌شوند و می‌سوزند. آب چشم‌ساران و جویبارها فرو می‌رود و این پیامدها سخت به زیان مردم است. نیز اگر خشکی بر هوا چیره شود انواع دیگری از بیماریها پدیده می‌آیند.

اما اگر در عالم، یکی پس از دیگری پدیدار گردد [و آسمان‌گاه بتاخد و گاه بیارد]، هوا در اعتدال می‌افتد، هر کدام زیان دیگری را دفع می‌کند و همه چیز نیکو و درست و استوار می‌گردد.

اگر کسی گوید؛ چرا چنان نکردن که در هیچ‌کدام زیان نباشد؟ گفته می‌شود: برای آنکه [در دنیا] انسان قدری در رنج و درد افتاد و از گناه به دور گردد. چنانکه انسان بیمار برای بازیافتن سلامت و شفای کامل به داروهای تلخ و ناگوار نیازمند است. هنگامی نیز که طفیان می‌کند و می‌شورد به درد و سختی نیازمند است تا در ورطه پلیدی در تیفتند و در راه راست بیفتند.

اگر پادشاهی در میان مردمان سرزمین خود مقدار زیادی طلا و نقره پخش کند آیا نزد آنان بلند مرتبه و بنام نمی‌گردد؟ حال این کجا و باران فراگیر که غلات را می‌افزاید و ارزش آن از تمام طلا و نقره‌های زمین افزونتر است کجا!

نمی‌بینی که یک دانه باران چه قیمتی دارد و چه نعمت بزرگی است ولی مردم از آن در غفلت‌اند؟ چه بسا حاجتی بی‌قدر از یکی از ایشان دیر برآورده شود و او بدون توجه به نعمتی بزرگتر به خشم آید و ناسزا گوید، در حالی که خیر او در همین است. چه سودکه او از شناخت نعمت‌های بزرگ محروم شده است.

[منافع نزول باران بر زمین و حکمت‌های در آن]

در حکمت نزول باران تأمل کن. تدبیر چنان دیده شد که باران از بلندی بر زمین بریزد تا نقاط بلند و برآفراشته را نیز سیراب نماید. اگر از پایین می‌جوشید به برخی از زمینهای بلند نمی‌رسید، در نتیجه کشتزارهای زمین کاهش می‌بافت. نمی‌بینی که زمینهای آبی بیش از دیمی است؟

با نزول باران، زمین زنده می‌شود، دشت‌های گسترده و دامنه کوهها کشتزار می‌گردد و غله فراوان به بار می‌نشیند. نیز بدین وسیله، دشواری انتقال آب از جایی به جای دیگر از دوش مردم برداشته می‌شود و دیگر بر سر آب، میان آنان درگیری و مشاجره و ستم رخ نماید و چنین نمی‌شود که عزیز و نیرومند، آن را در تحت بد خود گیرد و ناتوان از آن محروم گردد.

همچنین وقتی که تقدیر بر آن فرار گرفت که باران از بالا بر زمین سرازیر شود، اندک اندک و دانه دانه فرو می‌ریزد تا در زمین نیز فرود و آن را سیراب سازد. اگر ناگهان یکباره بر زمین می‌ریخت در زمین نفوذ نمی‌کرد و کشتزارهای روینده و ایستاده را نابود می‌کرد. پس بتدریج و دانه دانه می‌ریزد تا دانه‌های داخل زمین را برویاند و زمین و کشتزار را زندگی بخشد.

نزول باران منافع دیگری نیز دارد.

باران، بدنها را نرم می‌کند،
 هوا را صاف و پاکیزه می‌گرداند و وبا را از میان می‌برد،
 آفات درختان و گیاهان را که «بیرقان» می‌نامند، نابود می‌کند و دیگر
 فواید [ای که ذکر آنها به درازا می‌کشد].

اگر کسی بگوید: آیا در برخی از سالها از شدت و کثرت باران زیانهای
 فراوان به هم نمی‌رسد؟ یا نزول تگرگ غلات را نابود نمی‌سازد؟ و بُخار حاصل
 از آن، در هوا باعث یمارهای فراوان و آفات بسیار نمی‌گردد؟

[در پاسخ] گفته می‌شود: گاه در نزول باران زیاده روی می‌شود؛ زیرا به
 سود انسان است و با این کار از فرو رفتن درگاه و استمرار و اصرار بر آن پرهیز
 می‌کند. در این صورت مصلحت دینی و اشغروی مهمتر و راجحتر از زیان احتمالی
 در حال است.

فواید کوهها

ای مفضل! در این کوهها که از سنگ و خاک پدید آمده بی‌نگر، غافلان
 پداشته‌اند که آنها زاید و بی مصرفند، حال آنکه سود فراوان دارند.
 برف بالای کوهها می‌نشینند تا آنها که به آن محتاجند از آن بهره برند. از آنچه
 که ذوب می‌شود چشم‌ساران پرآب می‌جوشد چشمه‌ها، رودها و جویبارها پدید
 می‌آیند. در نتیجه در کوهها انواع رویندگان و گیاهان دارویی که در دشت نمی‌روید
 می‌روید،
 نیز غارها و دره‌هایی در آنهاست که حیوانات وحشی و درندگان موذی را
 پناه داده.

مردم از کوه در برابر دشمنانشان دژها و قلعه‌های سخت و محکم می‌سازند.

از سنگهای آن برای به کارگیری در ساختمانها و ساخت سنگ آسیاب استفاده می‌کند. همچنین در کوهها انواع معدن و جواهر نهفته است. در کوهها مصالح و منافع دیگری نیز وجود دارد که مدبر و حکیم آن بهتر می‌داند.

[معدن و استفاده انسان از آنها]

ای مفضل! در معدن که از آنها جواهری چون: گچ، آهک، زرفیخ، مردارسنگ، سنگ سرمه، چیوه، مس، صرب، نقره، طلا، ریزیجد، یاقوت، زمینه و انواع سنگها استخراج می‌شود نظر کن.

همچنین قیر، موپیا، گوگرد، نفت و دیگر پیزهایی که مردم با آنها رفع نیاز می‌کند و از آنها استفاده می‌نمایند.

آیا بر هیچ عاقل و خردمندی پوشیده است که تمام این ذخایر برای آدمی در زمین ذخیره شده تا در وقت نیاز از آنها استخراج کند و استفاده نماید؟

آنگاه مردم توانستند مطابق حرص و طمع خود به یش از آنکه باید، دست یابند و چاره‌اندیشی و تلاشان برای ساختن جواهرات ثمر نداد [وبه داشت کیما دست نیافتند]؛ زیرا اگر با حرص، طمع و تلاش خود موفق گردند، بی تردید به طور گسترده ساخته و استخراج خواهند کرد و همه جا از آنها پر می‌شود. طلا و نقره آنقدر افزایش می‌یابد که ارزش آنها نزد مردم، سخت کاسته می‌شود و از چشم مردم می‌افتد. بدین ترتیب نقش اساسی و فایده آنها در خرید و فروش و دیگر معاملات

۱۴۰ اشگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق(ع)

از میان می‌رفت.

خراج پادشاهان به عمل نمی‌آمد و کسی قادر به ذخیره آنها برای بازماندگان نبود.

با این همه، دانش ساخت برنج (مس زرد) و ساخت شیشه از رمل و نقره از سرب و طلا از نقره که آن زیانها را ندارند به او داده شده است.

بنگر چگونه در آنچه زیان ندارد اراده آنان عملی می‌شود اما در آنچه بسیار به زیان آنان است به مقصد نمی‌رسند.

کسی که معادن را بسیار عمیق نماید و سخت فرو برد به دره‌ای عظیم می‌رسد که آنی فراوان در آن جاری است و او به ژرفای آب نتواند رسید و از آن عبور نتواند کرد، در پشت آن، کوههایی از نقره نهفته است.

اینک در حکمت و تدبیر این امر بنگر، خدای جل و علام می‌خواهد که بندگانش قدری از قدرتش و گستردگی خزانش را دریابند و بدانند که اگر خدای بخواهد، کوههایی از نقره بدهد و لیکن صلاح و مصلحت آنان در این نیست؛

اشارة شد - اگر چنین چیزی واقعیت یابد ارزش جواهر نابود می‌شود و سودمند نخواهد بود.

این حقیقت را اینگونه دریاب که گاه مردم شیء ظریف و ارزشمندی می‌سازند، این شیء ظریف، تنها هنگامی از این ارج و تقاضت برخوردار است که اندک و کمیاب باشد، ولی آنگاه که به طور گسترده در دسترس مردم قرار گیرد نزد آنان از ارزش می‌افتد و قیمت آن کاسته می‌شود، خلاصه، ارزش و نسبت بودن هر چیزی در کمیابی و نبود آن است.

[فوايد رويندگان]

ای مفضل! در این گاه و اينکه اين همه نياز انسان را برمي آورد و سود
مي دهد بنگر. ميوه ها برای تغذیه، کاه برای خوراک حيوانات، هيزم برای سوختن،
چوب برای بسياری از صنایع و حرفه ها، پوست برگ، ريشه، ساقه، شاخه و صمع
درختان برای منافع و کارهای مختلف پدید آمده است.

هیچ می دانی که اگر ميوه ها را به صورت آماده و گردآمده بر روی زمين
مي یافتيم چه زيانها به ما مي رسيد؟ در اين حالت اگرچه غذا وجود داشت، اما از
فوايد بسيار چوب، هيزم، کاه و ديگر چيز هاي پر قيمت و مهمي که برخني را
شمرديم محروم بوديم. وانگهي درختان و گيهان، بسيار زيبا و خوش منظرند و در
عالی هیچ منظره ای زيباتر، باطرافت تر و خوشتر از آنها نیست.

[راز كثرة حيوانات]

ای مفضل! در رشد فراوان کشتزارها و حيوانات اندیشه کن، يك دانه
کماييش صد دانه مي دهد. مي شد که يك دانه تنها يك دانه بدهد؛ ولی چرا اين
افزونی در آن نهاده شد؟ آيا جز برای آن است که غلات و حيوانات فزوبي يابند،
گوث و روزی کشاورزان تأمین گردد و بذر سال آينده نيز به دست آيد؟ نمي بیني که
اگر پادشاهي بخواهد سرزميني را آباد کند، باید بذر کاشت و روزی حيات به مردم
بهدهد تا کشت را به عمل آورند؟

بنگر که چنگونه اين امر حکيمانه و مدبرانه پدید آمده و کشتزار اينگونه بذر
و دانه فراوان مي دهد تا هم روزيشان حاصل آيد و هم بذر کشت پدید آيد؟
درخت، گياه و نخل نيز نهر فراوان مي دهند. از اين رواز يك ريشه و تنه،

شاخ و برگ و نمر فراوان می‌بینی. چرا چنین است؟ آیا جز برای آن است که مردم از آن پیشند و رفع نیاز کنند و با این بریدنها هیچ نابود نگردد و اصل آن در زمین بماند؟ اگر هر اصله افزایش نمی‌یافتد و تنها می‌ماند مردم نمی‌توانند که از آن پیشند و رفع نیاز کنند و باز اصله‌ای را در زمین بکارند. نیز اگر آفتش بدان می‌رسید بی‌آنکه جای نشینی داشته باشد محو و نابود می‌گشت.

[راز پژوهش دانه‌های حبوبات]

در شکل بوتة حبوباتی؛ چون: عدس، ماش، باقلاء و جز آنها اندیشه کن. دانه‌های آنها در کيسه‌ها و ظروفی نهاده شده تا نگاهداری شوند، رشد و استحکام یابند و از آفات در امان بمانند چنانکه چفت و بچه‌دان بخین نیز دقیقاً به همین خاطر است.

گندم و همانند آن نیز به صورت خوش، در بومسته‌ای سخت نهاده شده‌اند. نیز بر سر هر دانه چیزی چون نیزه قرار گرفته که پرنده‌گان را از خوردن آنها باز می‌دارد تا به کارندگان و کشاورزان زیان نرسد.

اگر کسی بگوید: آیا پرنده‌گان از گندم و حبوبات نمی‌خورند؟ گفته می‌شود: بله تقدیر چنین است. پرنده نیز از آنجا که آفریده‌ای از آفریدگان است از زمین خدای جل و علا نصیب و سهمی دارد، ولی این حبوبات نیز اینگونه محافظت می‌شوند تا پرنده‌گان، یکره ویرانش نکنند و زیان بسیار به بار نباورند. اگر پرنده‌گان دانه‌ها را عیان و ناپوشیده پنگرند هیچ منع ندارند که به آن حمله کنند و بوتة را نابود سازند وای با این عمل باعث عدم تعادل تغذیه پرنده‌گان، سوه هاضمه و مرگ آنها گردد و کشتزار را هم به نابودی کشاند در نتیجه، این موانع پیشگیرنده

برای آن است که دانه‌ها نگاهداری شوند و پرندگان به قدر روزی و نیاز از آنها برگیرند و بیشتر آن برای آدمی بعائد؛ زیرا او از پرندگان مهمتر و نیازمندتر است و هم او زحمت و مشقت باروری آن را برداش کشیده است.

[حکمت آفرینش درخت و گیاه]

در آفرینش درختان و گیاهان نظاره کن. از آنجاکه درخت نیز پسان حیوان همواره به غذا محتاج است، از طرفی مانند حیوان دهان و حرکت ندارد که غذا را بگیرد، ریشه‌های آن در دل زمین فرو رفته تا غذارا [گاه از اعماق زمین] بگیرد و به شاخ و برگ و میوه رساند. پس «زمین» مانند مادر پرورش دهنده آن است و «ریشه‌ها» چون دهان آن است که با آنها غذارا از زمین می‌گیرد چنانکه حیوانات، کودکان خود را شیر می‌دهند. نمی‌نگری که چگونه پایه‌ها و مستونهای خیمه از هرسو با طناب بسته شده تا بر پایی ایستد، نقش زمین نگردد و یا کج نباشد. گیاه نیز چنین است، تمام آنها ریشه‌های خود را در دل زمین به هرجانبی دوانیده‌اند تا آن را پایدار و استوار و ایستاده نگاه دارند، اگر ریشه نبود چگونه یک نخل تنومند و بلند و صنوبر و چنار بزرگ و تناور در توفانهای سهمگین برپای می‌ایستادند؟
به حکمت آفرینشگر جل و علا بنگر که چگونه بر حکمت کار مردم پیش گرفته و اینان در پایداری خیمه‌ها از آن بهره گرفتند، در حالی که این حکمت و چاره پیش از آنان در آفرینش درخت جاری شده است؛ زیرا آفرینش درخت پیش از به پاداشتن خیمه است. نمی‌بینی که پایه و مستون خیمه‌ها از چوب درختان است، پس صناعت مردم از کار آفرینش گرفته شده است.

[آفرینش و وصف برگ درختان]

اینک ای مفضل ا در آفرینش برگ بنگر و تأمل کن. چنانکه می بینی سطح تمام برگ را چیزهایی چون رگ پوشانیده است، برخی بزرگترند که به صورت طولی و عرضی کشده شده‌اند و برخی نازک و ظریف‌اند و گویی که در میان رگهای اصلی ماهرانه بافته شده‌اند.

اگر بشر با دست خود چنین کاری می‌کرد یک‌اله قادر به ساخت یکی از آنها نیز نبود. و در کار خود به ابزار، حرکت، کار و تلاش و سخن گفتن نیاز داشت، در حالی که تنها در چند روز از فصل بهار، دشت و دریا و کوه و صحرا سرشار و آکنده از این برگها می‌شد. در این کار جز نفوذ اراده رذپذیر الهی هیچ سخن، تلاش و حرکتی وجود ندارد.

با این حال خوب است که راز این رگهای ظریف، دقیق و نازک را بدانی. این رگهای یکسره برگ را پوشانید برای آن است که به آن، آب و املاح برساند چنانکه رگها در بدن پراکنده شده‌ند تا غذا را به تمام اجزای بدن برسانند. اما در برگ، رگهای بزرگتر و اصلی [گذشته از هدف مذکور] کار دیگری نیز دارند. این رگهای بزرگتر برای آن است که با سختی و استحکام خود، برگ را نگاه دارند و برگ، سست، پژمرده و پاره نگردد. از این روگاه که انسانها می‌خواهند صفحه و برگی از پارچه با... بسازند در طول و عرض آن از چوبهای معکمی بهره می‌گیرند تا سست و لرزان نگردد. پس بدان، اگرچه آدمی هیچ‌گاه به گُنه و حقیقت تدابیر و حکمت‌های نهفته در طبیعت نمی‌رسد، اما کار و صنعت او بنوعی حکایتگر طیعت است.

[هسته و دانه درخت و گیاه]

در «هسته» و «دانه» و راز آنها اندیشه کن. هسته در دل میوه قرار گرفته تا اگر مانع برای کاشتن خود درخت پیش آید، این هسته جایش را پر کند. چنانکه گاه که به چیز نفیس و نگرانقدری نیاز فراوان است، [قدرتی از آن] در جای دیگر نگاهداری می شود تا اگر آفتی در آنها افتاد و حادثه ای رخ نمود، از آن در جای دیگر داشته باشیم.

همچنین هسته سخت و محکم، میوه نرم و لطیف را نگاه می دارد. اگر چنین نبود، میوه می شکست، آلوده می گشت، و بزودی فاسد می شد.
برخی از هسته هارا می شکند و می خورند و از برخی دیگر روغن می گیرند
و در جاهای گوناگون استفاده می کنند.

حال که از [برخی از] فواید هسته و دانه میوه آنها آگاه گشتی، بیندیش که چرا از هسته، خرما و از دانه، انگور پدید آمد؟ می شد که به جای خرما و انگور لذیذ و خوشمزه، چیزهای ناخوردنی دیگر را چون: سرو و چنار پدید آید. آیا این جز برای آن است که انسان را سود ولذت زیستند؟

[حکمت های نهفته در مرگ درختان و تجدید حیات آنها]

در انواع تدابیر و حکمت های نهفته در آفرینش درخت بنگر، می بینی که هر سال میزد ولی حرارت غریزی آن در چوب آن می ماند و مواد میوه ها از آن زاده می شود و آنگاه در همه جا پراکنده می گردد و چنانکه غذاهای متنوع و لذیذ را به تو می دهند، میوه های گونه گون و گوارا و خوش طعم به تو تقدیم می کنند. شاخه ها همانند دست به سوی تو دراز می شوند و میوه های نیکو را در اختیارت

می‌نهند، ریحانها چنان در برابر تو ایستاده‌اند که گویی خود را به تو هدیه می‌کنند.
این حساب و کتاب دقیق و حکمت عظیم جز تقدیرگر حکیم ازان کیست و چرا
اینگونه است؟ آیا جز برای آن است که آدمی را از لذت و سود این میوه‌ها بپره
رسانند؟

شگفتاز! که مردم به جای سپاس بر نعمت، انکار مُثیم می‌کنند!

[شگفتی اثار و نشانه‌های هدفمندی خلفت]

از آفرینش حکمت آمیز و مدیرانه اثار درس عبرت بگیر. [اگر با دقت در آن بنگری] در بخشهاي از آن، بلندیهای از پیه می‌بینی که دانه‌ها چنان در آن در صاف و چیده شده است که گویی با دست چیده‌اند. دانه‌ها را چندین قسم می‌بینی که هر قسم نیز از لایه‌های ظریف و نازک ماهرانه بافته شده و جملگی در میان پوست محکمی جای گرفته است.

اگر میان اثار، یکسره دانه بود راه غذا به سوی دانه‌ها بسته بود، پس مطابق تدبیر و حکمت این بلندیها از پیه در میان دانه‌ها قرار گرفته و نه دانه‌های آن متصل است تا از این طریق به دانه‌ها غذا برسد. مگر نمی‌بینی که دانه‌های اثار در درون این پیه کاشته شده آنگاه با آن لایه‌ها پیچیده شده تا سست و لرزان باشد و روی آنها هم با پوستی استوار و محکم پوشانیده شده تا دانه‌ها از آفتها نگاه داشته شوند. اینها تنها اندکی از شگفتیهای اثار است و اگر کسی در پی درک و یافتن معارف و دانستیهای افزوترا باشد اسرار و حکمتها بیشتر است اما تا این حد برای درس عبرت و راهیابی بس است.

[بوتهای ضعیف و میوه‌های بزرگ]

ای مفضل ا در اینکه گیاه و بوتهای ضعیف و ناتوان به بار می‌نشینند و میوه‌های سنگین؛ چون: کدو، خربزه، خیار و هندوانه می‌دهد بینندپش و در حکمت و تدبیر این کار فکر کن. آنگاه که تقدیر بر آن شد که این بوته ضعیف میوه‌های سنگین چون این میوه‌ها بار دهد، چنان مقرر گردید که بر روی زمین پگشترد. اگر مانند کشت و درخت می‌ایستاد قادر به حمل این میوه‌های سنگین نبود و پیش از آنکه میوه‌ها برستند و کامل شوند همه چیز در هم می‌شکست.

بنگر که چگونه شاخ و برگش بر روی زمین گشته می‌شود و زمین به جای بوته، میوه‌های سنگین را بر دوش حمل می‌کند. تو به یک بوته کدو و یا خربزه بنگر که چگونه یکی است ولی پیرامونش را چند میوه فراگرفته گویی گرمه‌ای است بر روی زمین که بچه‌هایش روی زمین پهن شده‌اند و از آن شیر می‌خورند.

[ازمان رسیدن میوه‌ها با زمان احتیاج، هماهنگ است]

بین که انواع درختان و میوه‌ها در زمانی قابل استفاده‌اند که به آنها نیاز است. مثلاً برخی در لهیب حرارت تابستان می‌رسند تا انسان با میل و شوق ویژه‌ای از آنها بهره بیرد. اگر این میوه‌های تابستانی در زمستان می‌رسید گذشته از زیانی که در بدن به جای می‌گذارند باعث می‌گشت که مردم، آن خواست و شوق را در مصرف آنها نداشته باشند و در نتیجه با کراحت و بی‌میلی به جانب میوه‌ها بروند.

نمی‌بینی گاه که خیاری در زمستان بر سد [او یا آن را در این فصل عرضه کنند] جز افراد بی‌مبالات و بی‌توجه به زیانبار و سودمند، کسی از آن مصرف

نمی‌کند؟

[حکمتهای درخت نخل و فایده شاخه‌ها و چوب آن]

ای مفضل! در نخل فکر کن، از آنبا که در میان نخلها شماری ماده و به تلقیح نیازمندند، برخی از نخلها نیز نر آفریده شدند تا بدون غرس، عمل لفاح انجام گیرد. نخل نر مانند حیوان نری است که با حیوان ماده لفاح می‌کند تا او حامله گردد و خود حملی نداشته باشد.

در چگونگی شاخه نخل اندیشه کن و بنگر که چگونه مانند چیزی که با دست بافته شده دارای تار و پود است تا سختی و استحکام گیرد و در زمان بر دوش گیری خوش‌های سنگین نشکند و آسیب نبینند و از بادهای تند و توفانی صدمه نگیرد و چنان محکم و سخت باشد که در کار ساختن ساختمان و سقفها و پلها و دیگر جاها استفاده شود؟

چوب آن نیز گویی که بافته شده و در هم فرو رفته و تار و پود دارد، این سختی و استحکام برای آن است که در کار ساختن ابزار محکم استفاده شود. وقت کن که اگر سختی و استحکام آن چون سنگ بود نمی‌شد که در سقفها، در و پنجره‌ها، کرسیها، چوبه‌ها و دیگر اشیا به کار آید.

از ویژگیهای بزرگ و ممتاز چوب آن است که بر روی آب می‌ماند و فرو نمی‌رود. مردم همه به این خاصیت چوب آگاهند ولی از اهمیت و بزرگی حکمت کار بی خبرند. اگر این خاصیت در چوب نبود چگونه کشتهایی غول پیکر و دیگر مژکبهای آبی، می‌توانستند بارهای چون کوه را حمل کنند؟ و مردم چگونه از حمل دشوار بار از سرزمینی به جای دیگر راحت می‌شدند؟ اگر این امر نبود مردم در

سختی می‌افتدند و برخی چیزها در سرزمینی نایاب و یا کمیاب می‌شد.

[ویژگیهای گیاهان دارویی]

در گیاهان دارویی و اینکه هر کدام در تهیه دارویی خاص به کار می‌روند بیندیش: یکی مانند «شاه تره» در عروق، اعماق و مفاصل بدن فرمی رود و مواد زاید و سنگین را دفع می‌کند، یکی دیگر چون: «آشیون» مواد سودایی را از بدن می‌کشد، دیگری چون «تکینه» وَرَمها و همانند آنها را برمی‌دارد و ... چه کسی این مصالح را در این آفریده‌ها آفریده است؟ و چه کسی مردم را نسبت به آنها آگاه کرد جز آنکه آنها را پدید آورده؟ و چنانکه برخی پنداشته‌اند، کجا می‌توان تصادفی و اتفاقی به این ویژگیها پی برد؟ در واقع با ذهن و اندیشه و ذکاآوت و تجربه‌آموزی‌ای که به انسان عنایت شده او می‌تواند به آنها پی برد.

حیوانات چگونه از برخی از ویژگیهای درمانی گیاهان آگاهند و برخی از درندگان، زخم خود را با گیاهی دارویی درمان می‌کنند و پرندگانی با حُفته کردن، بیوست خود را درمان می‌نمایند و دیگر موارد ای که حیوانات از گیاهان دارویی استفاده می‌کنند؟

په بسا [در آغاز] در گیاهانی که در دشت و صحراء می‌روید تردیدکنی و بگویی در این مناطق که انسانی زندگی نمی‌کند این داروها زایدند و به کار نمی‌آیند در حالی که چنین نیست، شاخ و برگشان غذای حیوانات، دانه‌ها برای پرندگان، چوبهای خشک برای استفاده انسان است و آدمی از بسیاری از آنها در درمان و معالجه استفاده می‌کند.

همچنین از بعضی برای دباغی پوستها، از بعضی برای رنگ‌آمیزی اشیا، و... استفاده می‌شود.

۱۵۰ | شگفتیهای آفرینش از زمان امام صادق(ع)

می‌دانی که گیاه «پیزر» از ریزترین و کوچکترین گیاهان به شمار می‌رود. در این گیاه و همانند آن، سود و مصلحت فراوان نهفته است. از این پیزر کاغذها ساخته می‌شود که پادشاهان و رعایا را به کار آید، حصیری به دست می‌آید که همه مردم به کار می‌برند، غلافها به دست می‌آید که برای نگاهداری ظروف آبگینه و غیر آن استفاده می‌شود و در میان ظرفهای شکستی می‌نهند تا نشکند و...

از اینکه در صیغیر و کبیر و ریز و درشت و با ارزش و بی ارزش آفرینش مصالح فراوان نهفته شده درس عترت بگیر. پست ترین آنها عذرمه انسان و سرگین حیوان است که کافت و تعجاست در آن گرد آمده ولی برای کشتزارها و سبزهها از چنان ارزشی برخوردار است که چیزی جای آن را نمی‌گیرد. تا جایی که هیچ گیاهی از آنچنان رشد و نموی برخوردار نمی‌شود مگر با چیزی که از مردم دفع می‌شود و هیچ‌گاه به آن نزدیک نمی‌شوند.

بدان که منزلت و مکانت هر چیزی به حسب قیمت آن نیست. بلکه این دو، دو قیمت متفاوتند که در دو بازار به کار می‌آیند. چه با چیزی در بازار کاسب بی ارزش و کم فایده باشد ولی در میدان دانش، ارزشمند و بلکه نفیس باشد. پس به خاطر کم قیمتی با چیزی را بی اعتبار مشمار. اگر شیفتگان و طالبان دانش کیمیا به خواص عذرمه و مدفوع بی می‌بردند آن را با قیمتی گران و با بیشترین قیمتها می‌خریدند.

مفضل می‌گوید: در این وقت ظهر شد و مولایم - علیه السلام - برای اقامه نماز برخاسته و فرمودند: به خواست خدای جل و علا بامدادان به نزد من آی. من نیز در حالی که از آنچه به من آموخته بود شادمان و فرخناک بودم و خدای را در برابر نعماتش سپاس می‌گفتم برخاستم و شبانگاه را با سرور و راحتی تمام آزمیدم.

مجلس چهارم

مفضل گوید: پامداد روز چهارم، به خدمت مولایم - علیه السلام - شناختم، به من اجازه ورود داده شد. به فرمان امام - علیه السلام - بر زمین نشتم. آنگاه امام - علیه السلام - فرمود:

از هاست تحمید و تسبیح و تعظیم و تقدیس اسمی که از همه قدیمتر و نوری که از همه بزرگتر است، آن کسی که بلند مرتبه و بسیار آگاه، صاحب جلالت و اکرام، آفریننده همه هستی، فانی کننده تمام عالمها و روزگاران، صاحب سر مستور و غیب محظوظ و نام مخزون و علم مکنون است، صلوات و برکات او بر رساننده وحی و رسالت باد، کسی که او را بشیر و نذیر و به اذنش دعوت کننده به سوی خدای و پراغ روشنایی بخش برگزید تا آن که هلاک می شود با دلیل ویته باشد و آن که حیات می یابد با دلیل ویته باشد. (سوره افقال، آیه ۴۲)

از جانب آفرینشگر جل و علا بر او و خاندانش صلوات پاکیزه و تعبیات زاکیه وزاینده باد. همیشه روزگاران در گذشته و حال بر او و ایشان سلام و رحمت و برکات الهی باد؛ زیرا آنان شایسته و مستحق آن هستند.

ای مفضل! دلایل آفرینش، نمونه‌های حکمت و تدبیر و هدفمندی در آفرینش انسان، حیوان، گیاه، درخت و جز آنها را چنان برایت شرح دادم که اهل عبرت از آن عبرت گیرند.

اینک به شرح آفتهای می‌پردازم که گاه نادانان آنها را بهانه می‌گیرند و آفرینش و آفرینشگر و هدف و تدبیر و حکمت در کار او را انکار می‌کنند. نیز به بیان عقیده گروه مُعطله و اصحاب هانی می‌پردازم که حکمت سختیها و مصیبتها و مرگ و فنا را انکار کردند. همچنین به رد کسانی می‌پردازم که به طبیعت اعتقاد دارند و همه آفرینش اثیبا را بالعرض و اتفاقی می‌پندارند. خدای، ایشان را بکشد از جانب حق به کدام سوی می‌گریزند؟ (سوره نوبه، آیه ۳۰)

[بلاها، عقيدة نادانان و پاسخ به شیهه آنان]

برخی از مردم نادان، بلاهایی را که گاه پدید می‌آیند؛ چون: قیام، بر قان، تکرگ، ملخ و ... [که باعث زیان فراوان می‌شوند] بهانه می‌گیرند و به انکار آفرینشگر و حکمت و آفرینش می‌پردازند.

در پاسخ این گروه باید گفت: اگر آفرینشگر و حکیم و تدبیرگری در کار نیست، پهرا یعنی از این و سخت تر از این آفات پدید نمی‌آید؟

چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد؟ و زمین فرو نمی‌رود و متلاشی نمی‌گردد؟

چرا هیچ‌گاه خورشید از طلوع کردن باز نمی‌ایستد و رودخانه‌ها و چشمه‌ساران خشک نمی‌شوند تا قطره‌ای آب پدید نیابد؟

چرا باد [برای مدت‌های زیاد] نمی‌ایستد تا همه چیز گندیده و فاسد شود؟

چرا آب آنقدر فوران نمی‌کند که سر زمین را غرق کند؟

چرا و یا و هجوم ملخها و دیگر بلاهای برای همیشه ادامه ندارد. تا همه چیز در عالم هستی نابود شود بلکه گاه پدید می‌آیند و پس از چندی می‌روند؟ نمی‌یعنی که جهان هستی از آن بلاهای بزرگ در امان است و تنها گاه به این درد و بلاهای آسان گرفتار می‌شود؟ این برای آن است که مردم ادب شوند و استقامت یابند. این بلاها همیشه ادامه ندارد، بلکه آنگاه که مردم ناامید می‌شوند بر طرف می‌گردند. وقوع آنها برای مردم درس عبرت و موعظه و رفت و برداشتن آنها نیز رحمت و لطف الهی است.

ملحدان و اصحاب مانی حکمت سختیها و بلاهای را که بر مردم وارد می‌شود انکار می‌کنند. آنان می‌گویند: اگر جهان هستی آفرینشگر با رافت و مهریانی داشت، چرا این بلاها و مصیبتها در آن پدید می‌آید؟ آنان چنین می‌خواهند که انسان در این دنیا نباید هیچ دشواری و بلایی بچشد. او باید همواره خوش باشد.

در حالی که اگر انسان اینگونه باشد، استکبار، سرمته و راحتی، او را به فساد در دین و دنیا می‌کشانند. چنانکه بسیاری از رفاه طلبان و کسانی که در امن و آسایش رشد می‌کنند در این فسادها سقوط می‌کنند. اینان گاه حتی فراموش می‌کنند که انسان هستند، پروردگار و سریرستی دارند، زیانی به آنان خواهد رسید، نا خواسته‌ای برایشان واقع می‌شود، باید ضعیفان را یاری کنند، فقیران را کمک رسانند، بر مبتلایان و گرفتار آمدگان رحم کنند و برای ناتوانان و بیچارگان دل بسوزانند. اما هنگامی که انسان در سختیهای گرفتار آمد و طعم تلخ آنها را چشید، موعظه می‌شود و چشم خود را در برابر آنجه ییش از این نمی‌دانست و از آنها در غفلت بود می‌گشاید و به بسیاری از وظایف خود آگاه می‌شود و به آنها می‌پردازد.

آنکه این بلاها و مصیبتهای را بی فایده و خالی از حکمت می پنداشند مانند کودکانی هستند که داروهای تلخ و شفابخش را نکوهش می کنند و از اینکه از غذاهای زیانبار منع می شوند به خشم می آیند، از ادب شدن و کار می گریزند و دوست دارند که همواره یکار باشند تا به سرگرمیها و بازیها پردازند و هر غذا و شرابی میل کنند. آنان از پیامدها و آثار وخیم یکاری و خوشگذرانی بی خبرند و نمی دانند که غذاهای خوشمزه و زیانبار برایشان چه زیانی و غذاهای بد مزه و مفید چه سودی دارد. خبر ندارند که ادب اگر چه ناگوار اما چه پیامد و میوه شیرینی و داروی شفابخش اگر چه تلخ اما چه سود و منفعتی دارد.

ممکن است بگویند: چرا آدمی از لغزش و گناه معموم آفریده نشد؟ اگر معموم بود دیگر نیازی نداشت که با این مکاره و امور ناگوار بیدار شود.

در پاسخ گفته می شود: اگر چنین بودند هیچ گاه در کارهای نیکویشان مستحق پاداش و ثواب نبودند. [از راکارهایشان اختیاری نبوده است].

اگر بگویند: وقتی که سرانجامش نیکو شود و به نهایت درجه نعیم و خوشیها برسد، دیگر چه زیانی دارد که بر کارهای خیرش ستایش نشود و مستحق ثواب نگردد؟

در پاسخ گفته می شود: شما به یک انسانی که جسم و عقل او سالم است پیشنهاد کنید که به پیشگاه صاحب نعمتی برود و بی آنکه اندک سعی و تلاشی کند همه نیازهایش را آماده و حاضر نماید، آیا به این راضی می شود؟ بسی شک او اندکی را که با تلاش و حرکت به کف می آورد بیشتر دوست دارد و خوشحالتر است تا اینکه نامتحققانه و بدون تلاش و کوشش به فواید فراوان برسد. نعمتهاي آخرت نیز اینگونه است و حکمت و تقدیر در آن است که آنها را با سعی و تلاش به

دست آورند و مستحق و شایسته آنها باشند. در این صورت نعمت آدمی مضاعف است. اگر در برابر سعی و کوشش و مسخره او در این دنیا به او پاداش دهند و در این دنیا نیز [با داشتن اختیار و انتخاب عمل صالح] راه کسب استحقاق و تلاش برایش بازگردد بیشتر خوشحال و متلذذ می شود.

اگر بگویند: آپا گاه نمی بینید که انسانی بدون آنکه تلاش کند و مستحق باشد نعمتی به او می رسد و او شادمان می گردد و آرامش می یابد؟، پس چرا در امر پاداش آخرت این امر باعث راحتی و خوشحالی انسان نباشد؟

در پاسخ گفته می شود: این دری است که اگر به روی مردم گشوده شود، گویی چون سگ هار می شوند و به بدترین فسادها و ارتکاب معزومات دست می زند. کسی که خوبی را از انجام یک عمل فاحش باز می دارد یا در کار نیکی سختی و ناگواری را بر خود هموار می کند می داند که سرانجام پاداش می بیند و به بهشت می رود. اگر مردم از حساب و عقاب روز قیامت هراس نداشتند چه کسی جان و ناموس و مالش در امان بود؟ زیان این کار پیش از آخرت در همین دنیا گریبان مردم را می گرفت، نیز در این صورت عدالت و حکمت هیچ معنی و فایده ای نداشتند و در این وقت حکمت و تدبیر در کار آفرینش به زیر سؤال می رفت و به آن طمعه می زدند و همه چیز در غیر جای خود قرار می گرفت.

[چرا بلاهای برای فاجر است و هم برای صالح؟]

گاه مردم گرفتار بایی می شوند که نیکوکار و بد کار را فرامی گیرد، گاه نیز انسانهای نیکوکار دچار می شوند و بدکاران می رهند. اینان می گویند: این امر با تدبیر و حکمت نمی سازد پس چه دلیلی دارد؟

در پاسخ آنان باید گفت: اگر چه این بلاها گاه صالح و طالع را در بر می‌گیرد اما خداوند جل و علا سود هر دو را در آنها نهاده است؛ زیرا صالحان هنگامی که گرفتار می‌شوند به یاد نیکیها و نعمات گذشته خداوند و پروردگار خوبیش می‌افتد و پیشانی بر خاک می‌نهند و او را سپاس می‌گزارند و شکیابی پیش خود می‌سازند. بدکاران و فاسدان نیز وقتی که گرفتار این بلاها می‌شوند، قدری شکسته می‌شوند و از معصیت و فساد می‌برهیزنند.

نیز نعمت و سلامتی هم به سود هر دو گروه است؛ صالحان از نیکویی و صالح بودن خود شادند و مسرور و با این نعمتها بر رغبت و شوقشان به سوی عمل صالح افزوده می‌شود و فاجران و فاسدان نیز به رافت و مهر خداوندگارشان بی می‌برند و در می‌یابند که خداوند جل و علا بی‌آنکه آنان سزاوار مستحق باشند به آنان نعمت و سلامتی عطا فرموده است آنگاه این رافت و گذشت الهی باعث می‌گردد که این افراد هم نسبت به مردم رافت ورزند و از آنان درگذرند.

معکن است کسی بگوید: این که گفتید هنگامی است که بلاها در مال مردم یافتد اما چه می‌گوید هنگامی که بلا در «جان» آنان بیفتد؛ مانند: آتش‌سوزی، غرق شدن، سیل و زلزله که باعث می‌گردد که جانشان را از دست بدهند؟

در پاسخ گفته می‌شود: خداوند جل و علا در این هم خیر و صلاح هر دو گروه را نهاده است؛ زیرا صالحان از این مراتی پیچیده در بلاها و سختیها راحت می‌شوند [و به منزل نعمت و راحتی می‌رسند] فاجران و فاسدان نیز اگر بر اثر این بلاها بعیرند از سویی باعث کاهش عذاب آخرت آنان است و از سوی دیگر باعث می‌گردد که به فساد و فق ادامه ندهند.

کوتاه سخن اینکه آفرینشگر والامربه، با حکمت و قدرت خود همه این امور را به سود و مصلحت همه می‌گرداند. چنانکه اگر توفان، درختی یا نخلی را از ریشه درآورد سازنده ماهر، آن را برمی‌دارد و در جایهای فراوان به کار می‌گیرد. تدبیرگر و حکیم عالم نیز چنین است. اگر بلاهای جانی و مالی فروود آید همه را به سود و مصلحت همه مردم می‌گرداند.

اگر بگوید: اصلاً چرا واقع می‌شوند؟

در پاسخ گفته می‌شود: برای آنکه فاجران و فاسدان از سلامتی و راحتی در گناه و فرق و فجور بیشتر و گناهان افزوتتر گرفتار نباشند و نیکوکاران نیز از تلاش و معاهده [که لازمه آن تعامل دشواریها و ناگواریهای است] باز نمانند. غالباً این دو حالت زمانی رخ می‌نمایند که مردم در راحتی و وفور نعمت باشند و این بلاها آنان را از سقوط باز می‌دارد و به آنچه سود و مصلحت آنان در آن است آگاه می‌سازد. اگر از این بلاها در امان و راحت باشند، در طغیان و مصیبت فرمی‌روند، چنانکه مردم در آغاز چنین بودند و چنان در مصیبت و فساد غرق شدند که به بلا روفان گرفتار گشتند تا زمین از لوث آنان پاکیزه شود پیشنهاد مرسی

[مرگ و نیستی و انتقاد جاهلان و پاسخ به آنان]

از جمله چیزهایی که منکران برای انکار حکمت و تقدیر ذکر می‌کنند، مرگ و نیستی است. آنان معتقدند که باید انسان در این دنیا نمیرد و همیشه زنده بماند و همه این آفتها و بلاها به آنان نرسد.

اگر به عمق و تیجه این کار توجه شود فساد آن پیداست.

اگر هر که وارد زمین می‌شد و می‌ماند و أحدی نمی‌مرد، آیا زمین تنگ

نمی شد؟ و مسکنها و کشتزارها و ابزار زندگی برایشان اندک نبود؟ اینان با اینکه یکی می میرند، بر سر زمین و ماسکن و کشتزار رقابت می کنند و میانشان جنگها رخ می دهد و خونها می ریزد، چه رسید به آنکه به دنیا آیند و نمیرند. در این صورت حرص و طمع و قساوت قلب براینان حاکم می گشت. اگر مطمئن می شدند که نمی میرند، هیچ کس به آنجه داشت قانع و راضی نمی شد، به کسی که از آنان چیزی می طلبید چیزی نمی دادند و دشواریها و بلاحا را فراموش نمی کردند. همچنین از زندگی و تمام امور دنیا ملول و خسته و دلگرفته می گشتند چنانکه گاه کسی که عمری طولانی می پاید از زندگی خسته می شود و چه با طلب مرگ و رهایی از دنیا نماید.

اگر بگویند: سزاوار بود که سختیها و ناگواریها از ایشان برداشته می شد تا تمنای مرگ نکنند و به آن اشتیاق نورزند.

ما نیز در پاسخ به این شبهه، اشاره کردیم که این امر باعث می شود که به فساد و استکبار روی آورند و دین و دنیای خویش را فاسد گردانند.

اگر بگویند: خوب بود که توالد و تناسل نمی کردند تا شماره آنان نیفزاید و جایگاه و زندگی بر آنان تنگ نشود.

در پاسخ باید گفت: اگر تنها انسانهای یک دوره پای در این دنیا می نهادند و آنگاه به تولید نسل نمی پرداختند، غالب انسانها از نعمت بزرگ آفرینش و هم از ورود به عالم و برخورداری از نعمتهاي دنيا و آخرت معروم می گشتند.

اگر بگویند: باید در همان دوره اول تمام انسانهایی که آفریده شده اند و در آینده و تا پایان جهان هست آفریده می شوند هم زمان باهم آفریده می شدند.

در پاسخ می گوییم: باز همان مشکلی که ذکر کردیم که جایگاه و روزی

آنان یکجا تأمین نمی‌شود، اینجا هم پیش می‌آید. و انگهی اگر تولید مثل و توالد در میانشان نباشد، انس و الفتهای فامیلی و خویشاوندی، باری کردن در وقت سختیها و فواید تربیت فرزند و سروری که از فرزند حاصل می‌شود یکره از میان می‌رود. اینها همه دلیل آن است که جز آنچه با تدبیر و حکمت پدیده آمده تمام خیالپردازیها و اقوال و آراء دیگر ناصواب و بی‌ثمر است.

[اشکالی دیگر بر تدبیر آفرینش و پاسخ آن]

شاید کسی به گونه‌ای دیگر بر تدبیر و حکمت عالم اشکال کند که: این چه تدبیر است و حال آنکه مردمی عزیزند، گروهی که زورمندند، بر ناتوانان ستم می‌کنند و مالشان را بفصوب می‌گیرند، ناتوان مورد ستم واقع می‌شود و بیجارگان پایمال اقویا می‌گردند، صالح و مؤمن، فقیر و گرفتار و فرد فاسق و فاجر در نعمت و رفاه است و کسی که مرتکب گناهانی بزرگ شده بزودی متعاقب نمی‌گردد. اگر در عالم، تدبیر و حساب و کتاب دقیقی حکومت می‌کرد بایست همه چیز مناسب و حساب شده بود، به صالح، نعمت و روزی می‌رسید و کافر و فاسق از آن محروم می‌گشتند و زورمند هیچ‌گاه اجازه ستمگری بر ناتوان نمی‌یافت. همچنین اگر تدبیری بود باید شخص گناهکار بسرعت متعاقب و گرفتار عذاب می‌گشت.

در پاسخ به این مستشکل باید بگوییم:

اگر چنین بود، جایگاه رفیع «احسان» و نیکوکاری که وجه امتیاز انسان از دیگر آفریدگان است از بین می‌رفت. کسی به خاطر ثواب و پاداش و اعتماد و اطمینان به وعده الهی کار نیک و عمل صالح انجام نمی‌داد. همچنین در این صورت، مردم به حیوانات شبیه بودند که خود اختیاری نداشتند، در نتیجه باید

ساعت به ساعت با عصا تهدید شوند و با علف تعطیح گردند تا کار گشته. نیز هیچ کس به خاطر یقین به ثواب و هراس از عقاب کار نمی‌کرد. در این صورت از مرز انسان خارج می‌شدند و در حد حیوانات درمی‌آمدند. از امور غیبی آگاهی نداشتند و تنها به خاطر نعمتهای حاضر دنیا بین کار می‌گردند.

همچنین اگر چنین بود شخص نیکوکار، تنها به خاطر روزی و امور دنیا می‌عمل نیکو می‌کرد، و اگر کسی ستم نمی‌کرد تنها به خاطر عدم نزول عذاب آنی در دنیا بود. خلاصه اینکه تمام اعمال مردم از امور دنیا سریشمه می‌گرفت و هیچ یقین و ایمان به خدا و آنجه در نزد اوست در کارشان نبود. نیز استعفاف ثواب و پاداش اخروی و جاودانگی آنها را نداشت. وانگهی همیشه چنانکه این شخص اشکال گشته پنداشته است نیست و همیشه تمکن، غنا، فقر، عافیت و بلا خلاف قاعده و قیاس جاری نمی‌گردد و بسیاری از موقع بر وفق قیاس است؛ از این رو به خاطر تدبیر و حکمت الهی و نیز به خاطر آنکه مردم خیال نکنند که رزق و روزی برای کافران است و نیکوکاران از رزق معروفند و با این پندار و به خاطر روزی زیاد فسق و فجور را برگزیرند، به این خاطر بسیاری از صالحان را توانگر می‌بینی.

همچنین [بخلاف پندار این شخص] بسیاری از فاسدان آنگاه که طبیعتشان بالا می‌گیرد و زیانشان بر مردم و خودشان بسیار افزوده می‌شود، در همین دنیا متعاقب و عذاب می‌گردد. چنانکه «فرعون» غرق گشت، «بخت نصر» هلاک شد و «بلیس» به قتل رسید.

اگر می‌بینی که برخی از اشرار و فاسدان، مهلت یافته‌اند و یا ثواب برخی از صالحان در سرای دیگر عطا می‌شود به خاطر مصالحی است که بندگان بر آنها آگاه

بیست و هیج تنافی و تضادی با تدبیر و حکمت ندارد. حتی پادشاهان زمین نیز گاه این شیوه را به کار می‌بردند و بر تدبیرشان عیوبی نیست و بلکه اگر چیزی را تأخیر می‌اندازند و با چیزی را مقدم می‌گردانند دلیل تدبیر و نیک‌اندیشی آنان است. قیاس و قاعدة آنان نشان آن است که اشیا آفرینشگر حکمی دارند و هیچ چیز مانع اجرای تدبیر در میان آنها نیست؛ زیرا خالق و آفریننده تنها در سه صورت خلق و آفرینش خود را مهم می‌گرداند و به حال خود می‌گذارد؛ یا ناتوان و عاجز است، یا ناگاه و بی‌خبر است و یا شرارت دارد و بدی در سرشت اوست. تمام این موارد در کار آفرینش او جل و علا محال و ناشدنی است؛ زیرا اگر عاجز بود قادر نبود که این آفریده‌های شگفت و عظیم را یافریند و اگر جاهم بود، این همه حکمت و تدبیر شگفت در آنها نمی‌نهاد و اگر بدخواه و شرور بود اقدام به آفرینش و انشای آفریدگان نمی‌کرد.

حال که چنین است، پس باید، خالق این هستی لا معاله مدبر و حکیم نیز باشد اگر چه که و حقیقت این تدبیر [در بسیاری از مواقع] درگ نشود؛ زیرا بسیاری از تدبیر و حکمتهای پادشاهان نیز در نزد عامت مردم ناشناخته است و اینان از اسباب آنها بی‌خبرند و اگر بر آنها واقف شوند به صواب و تدبیر کار او بپیش بزنند.

اگر دارویی بر تو پوشیده باشد و در آن تردید کنی، به دو یا سه بار تجربه حکم به سردی یا گرمی آن می‌کنی، و شک تو بر طرف می‌شود، پس چرا این منکران و نادانان با این همه دلیل که در شماره نباید معتقد به جریان تدبیر و حکمت در هستی نمی‌گردند؟ اگر نیمی از عالم حوابش پوشیده باشد و حکمت نهفته در آن معلوم نگردد از عقل و درایت و صواب بدور است که جهان را بکرمه

در هم و خود به خود و تصادفی بدانیم؛ زیرا نیم دیگر آن را می‌بینیم که چه استواری، حکمت و صوانی در آن است و این مسائل خیال را از شتابزدگی در حکم کردنی این چنین بازمی‌دارد. چه رسیده آنکه اگر تمام اشیا و حوادث هستی را تقدیش و تحقیق و وارسی کیم به حکمت و تقدیری شگفت می‌رسیم و این حکمتها چنان است که به ذهن احدها، چیز درستی خطور نمی‌کند مگر آنکه بهتر از آن را و حکیمانه‌تر از آن را در عالم هستی می‌باید.

[نام یونانی این جهان هست]

ای مفضل! بدان که نام این جهان در نزد یونانیان «قوسموس» است. این کلمه به معنی «آراستگی» است. کسانی که دعوی فلسفه و حکمت دارند نامش را اینگونه نهاده‌اند. آیا این نامگذاری جز برای آن است که در آن، حساب و کتاب دقیق و نظم و حکمت را دیدند و راضی به اینها نشدند و در نهایت جهان هستی را «آراستگی» و «زیست» نام نهادند تا بگویند که با تمام استواری و حکمتی که در آن نهفته در نهایت «حسن» و «بهاء» و زیبایی نیز هست.

[مانی کوراست و دلایل حکمت را نمی‌نگرد]

ای مفضل! در شگفت‌آی از قومی که در طب عیی نمی‌بینند و طیب را بر خطای دانند این گروه با اینکه هیچ چیز از عالم را بی خود و بی حکمت نمی‌نگردند ولی جهان را تصادفی و از سر خود می‌پندارند. نیز شگفت‌آکسانی دعوی حکمت می‌کنند ولی حکمت را در آفرینش نمی‌بینند و زبان را به نگوهش آفرینشگر جل و علاً گشوده‌اند. بلکه شگفت‌آز کار آن تیره بخت (مانی) که دعوی دانستن اسرار

انتقاد «مُعطله»، که چرا چیزی که در عقل نباید حس شود!! | ۱۶۲

دارد اما از دیدن دلایل حکمت در آفرینش کور است. کار آفرینش جهان را توأم با خطأ و لغش و ناصوابی می‌پندارد و آفرینشگر بلند مرتبه، حکیم و کریم را به جهل نسبت می‌دهد!

[انتقاد «مُعطله» که چرا چیزی که در عقل نباید حس شود!!]

در شگفت‌آی از گروه مُعطله که خواستند چیزی را حس کنند که عقل نیز به درک آن موفق نمی‌شود. هنگامی که نتوانستند آن را درک کنند، به بحث و انکار و تکذیب برداختند و گفتند: چرا با عقل هم ادراک نمی‌شود؟

پاسخ داده شد: زیرا او از عقل و اندیشه برتر است، چنانکه چشم چیزی را که برتر از آن است درک نمی‌تواند کرد. اگر سنگی را در هوا بینی می‌دانی که کسی آن را در هوا انداخته است. این اعتقاد از چشم نیست بلکه عقل حکم به آن می‌کند؛ زیرا عقل آن را تشخیص داده است و عقل حکم می‌کند که یک سنگ خود به خود به هوا پرتاب نمی‌شود. نمی‌بینی که دیدگان از مرز و حد خود نمی‌گذرند؟ پس عقل نیز در شناخت آفرینش ثانویان است و از حد خود نمی‌گذرد اما انسان او را با عقلی افوار می‌کند و در می‌باید که می‌داند چیزی هست ولی دیدنی نیست و هیچ حسی آن را درک نمی‌کند.

[عقل، خدای را با شناخت اقراری در می‌باید، نه إحاطه‌ای]

بر این اساس می‌گوییم: عقل آفرینشگر را چنان می‌شناسد که او را وادار به اقرار می‌کند و نه چنانکه به او احاطه پیدا کند.

اگر بگویند: چگونه بندۀ ضعیف را مکلف ساخته که به عقل لطیف او را

بشناسد و حال آنکه عقل او قاصر از احاطه به است؟

در پاسخ گفته می‌شود: بندگان تا حدّ توان و طاقت مکلفند. یعنی باید تا حدّی نلاش کنند که به او یقین پیدا کنند و امر و نهی او را بشنوند و فرمان ببرند. اینان مکلف به شناخت احاطه‌ای نیستند. چنانکه پادشاه بر زیر دستانش واجب نمی‌کند که بدانند آیا او کوتاه است یا بلند، سفید است یا گندمگون بلکه او اقرار و اعتراف به فرمانهای خود را از مردم می‌طلبد. نمی‌بینی وقتی که فردی به آستان پادشاهی رسد، و بگوید: «خود را بمن بنمایان تا تو را خوب بشناسم و اگر نه سخنات را نمی‌شنوم»، سزاوار عذاب و عقاب آن پادشاه می‌گردد. نیز کسی که تنها هنگامی به خداوند آفرینشگر اقرار می‌کند که بتواند بر او احاطه باید، خود را در معرض سخط و خشم الهی افکنده است.

اگر بگویند: آیا او را در وصف نمی‌آوریم و نمی‌گوییم: «او عزیز، حکیم، جواد و کریم» است؟

پاسخ می‌دهیم: تمام این صفات، برای اقرار است نه احاطه. می‌دانیم که او حکیم است اما کنه آن را نمی‌پاییم، «قدیر» و «جواد» و دیگر صفات نیز همین گونه است. چنانکه گاه آسمان را می‌بینیم ولی به جوهر و که آن بی نمی‌بریم، دریا را می‌نگریم ولی به پایان آن آگاه نیستیم، بلکه او بی‌پایان است و برتر از تمام این امثال است و همه امثال کوتاهتر از توان بیان است. اما عقل راهنمایی برای شناخت است.

اگر بگویند: چرا عقاید درباره او ناهمگون است؟

پاسخ داده می‌شود: زیرا او هام از درک مقدار عظمت و سترگی او عاجز است. گاه مردم با او هام ناتوان و ضعیف خود می‌خواهند او را بشناسند و به او

احاطه پیدا کند. اینان که از ادراک اموری چند که در خفا از او پست ترند، ناتوانند
چگونه او را می‌شناسند و به او احاطه می‌یابند؟

[آفریش خورشید و اختلاف فلسفه در شکل و مقدار آن]

از جمله این امور خورشید است که بر عالم می‌تابد و به که آن بی‌برده
نمی‌شود؛ از این رو هر کس چیزی گفته است و فلسفه سخن یکسانی در وصف آن
ذکر نکرده‌اند. پاره‌ای می‌گویند: آثار فلکی است که درون آن آکنده از آتش
است. دهان دارد و اینگونه شعله می‌پراکند.

شماری گفته‌اند: نوعی ابر است.

عددی گفته‌اند: شبیه شیشه و آیه است که آتش را می‌گیرد و منعکس
می‌کند.

چندی گفته‌اند: جسم لطیف است که از آب در با منقاد می‌شود.
برخی دیگر گفته‌اند: اجزای بسیاری از آتش است که به گرد هم آمده است.
بعضی دیگر گفته‌اند: چوهر پیغمی است که با جواهر اربعه فرق دارد ولی
در شکل آن هم رأی نیستند.

عددی دیگر گفته‌اند: صفحه عریض است.

پاره‌ای دیگر گفته‌اند: یک شیء گروی شکل است ولی در مقدارش
اختلاف کرده‌اند.

برخی می‌گویند: دقیقاً به اندازه و شبیه زمین است.

عددی می‌گویند: از زمین کوچکتر است.

شماری می‌گویند: خورشید از آن هم بزرگتر است.

اهل هندسه می‌گویند؛ خورشید صد و هفتاد مرتبه بزرگتر از زمین است.
این همه اختلاف نظر در بارهٔ خورشید نشان آن است که اینان هنوز به کنه
و حقیقت آن دست نیافته‌اند.

حال که خورشید با آنکه چشم، آن را می‌بیند، عقلها از دریافت حقیقت آن
عاجز است، چگونه است موجودی که لطیفتر از آن است که در حس و وهم آید؟
اگر بگویند: چرا پوشیده شده است؟

پاسخ داده می‌شود: مقصود ما این نیست که با کمک چیزی خود را
پوشانیده و مانند مردم است که خود را در پشت در و دیوار مخفی می‌کنند، بلکه
مقصود ما آن است که او آنقدر لطیف است که او هام آفرینش به آن نمی‌رسد،
چنانکه «نفس» که یکی از آفریدگان اوست چنین است و نمی‌توان آن را مشاهده
کرد.

اگر بگویند: او - که بسیار برتر از این گفته‌هاست - چرا لطیف است؟ این
سخنی نادرست است؛ زیرا کسی که آفرینشگر همه چیز است، باید با همه آنها
متفاوت و متفاوت باشد و از همه آنها برتر باشد، برآستی که او منزه، و والاتر از پندر
خیال‌پردازان است.

[شناخت او به چهار صورت است]

اگر بگویند: چگونه می‌شود که با همه چیز مباین و از همه چیز برتر باشد؟
در پاسخ گفته می‌شود: شناخت حق چهار صورت دارد:
۱- بررسی شود که آیا موجود است و یا نیست.
۲- ذات و جوهر او شناخته شود.

۳- کیفیت و صفت او شناخته شود.

۴- دانسته شود که چرا و به چه علت اینگونه است؟

در میان این شناختها، انسان تنها می‌تواند بداند که او هست و وجود دارد.
اگر پرسیم: او چگونه و چیست؟ جوابی نمی‌بایم؛ زیرا شناخت کنه او
متع است. و کمال معرفت با اوست.

اگر از دلیل و سبب او بپرسیم در واقع او را از صفت آفرینشگری
انداخته‌ایم؛ زیرا او - جل و علامه علت و سبب هرجیزی است و هیچ چیز علت او
نمی‌تواند باشد. و انگهی دانش و شناخت انسان به اینکه او موجود است هیچ
تلازی نمی‌باشد. اینگهی دانش و شناخت انسان به اینکه اگر انسان نفسش را شناخت
لازم نیست که حتماً ماهیت و کیفیت او ندارد. چنانکه اگر انسان نفسش را شناخت
لازم نیست که حتماً ماهیت و کیفیت آن را نیز بشناسد، امور روحانی و لطیف نیز
همین‌گونه است.

اگر گفته شود: از قصور علم به او، او را چنان وصف می‌کند که گویی اصلاً
علوم نیست.

پاسخ داده می‌شود: او از آن چیز که عقل بخواهد به کنه او بررسد و برا او
احاطه باید چنین است ولی از جانب دیگر اگر با دلایل درست و کافی استدلال
شود از هر نزدیکی نزدیکتر می‌شود. او از سوی گویی که واضح و پیداست و بر
کس پوشیده نیست و از سوی دیگر گویی چنان غامض و پیچیده و مخفی است که
کس آن را در نمی‌باید. عقل نیز چنین است: با شواهد و دلایل روشن ظاهر است
ولی خود به خود از دیده‌ها پوشیده است.

[اصحاب طبایع و مناقشة سخن آنان]

اهل طبیعت می‌گویند: طبیعت کار بی‌فایده‌ای نمی‌کند و همه چیز در آن نام و کامل است. آنان حکمت را دلیل این عقیده می‌دانند. اگر به آنان گفته شود: چه کسی این حکمت را به طبیعت داده که هیچ چیز از حدش خارج نگردد. چیزی که عقلها نیز با این همه تجربه باز از آن عاجزند؟

اگر بگویند: خود طبیعت حکمت و قدرت این اعمال را دارد، در واقع اقرار کرده‌اند به آنچه انکار کردند؛ زیرا اینها همه صفات آفرینشگر است. [در این صورت اختلاف در نام این قادر و حکیم است] اما اگر این صفات را از طبیعت ندانند می‌رسانند که فعل ازان خالقی حکیم است.

گروهی از گذشتگان، هدفمندی و تدبیر و حکمت را در اشیا انکار کرده‌اند و پنداشتند که همه چیز اتفاقی و تصادفی پدید آمده است. اینان بر این عقیده ناصواب خود به اموری چند استاد کرده‌اند که در ظاهر، خلاف قاعده است؛ مانند: تولد انسانی ناقص و یا کسی که انگشتی زاید دارد یا ناقص الخلقه و درهم آمیخته است. این گروه با این دلایل می‌گویند که جهان و اشیا تصادفی و اتفاقی پدید آمده‌اند.

«ارسطاطالیس» به آنان چنین پاسخ داده است:

اینکه گاه بالمرض و اتفاق چیزی به خاطر دلیلهای چندی پدید می‌آید و از راه طبیعی خود خارج می‌شود به منزله بیرون رفتن امور از حالت طبیعی نیست و این اتفاقات نادر همیشه و به طور دائم جاری نیستند، [اما دلیل نبود حکمت گرددند و آفرینش را به خاطر این امور اتفاقی، مهمل بشماریم.]

ای مفضل! تو غالباً حیوانات را به یک صورت ثابت می‌ینی، مثلًاً انسان

هنگامی که به دنیا می‌آید، دو دست، دو پا و پنج انگشت دارد و انسانها غالباً اینگونه‌اند. اما اگر کسی به خلاف این صورت پدیده می‌آید به خاطر علتی است که در زیم پدیده می‌آید یا به علت ماده‌ای است که جنین از آن پدیده می‌آید. چنانکه گاه انسان در کاری که می‌کند تدبیر و حکمت به کار می‌بندد اما گاه ابزاری ناقص است و مانع پیش می‌آورد. این امور و نقصها به همین خاطر که ذکر شده گاه در اولاد حیوان نیز پدیده می‌آید، چنانکه احياناً بچه عضوی زاید دارد، یا ناقص است و یا مشوه و در هم ریخته به دنیا می‌آید. اما اکثر مردم سالم و طبیعی به دنیا می‌آیند چنانکه اگر در کار صانعی به خاطر خاصی مسأله‌ای رخ دهد تمام کارهایش بی‌حکمت نیست، همچنین اگر در طبیعت مواردی چند رخ نمود که ظاهرآبا تدبیر و حکمت نمی‌سازد نمی‌توان سیر طبیعت را ناهمانگ، نا صواب و بی‌تدبیر و حکمت پنداشت و یا همه چیز آن را تصادفی و اتفاقی دانست [بلکه اتفاقی آن است که گاه پیش می‌آید نه اینکه غالب را اتفاقی پنداریم و نادر را کلی شماریم] پس درست نیست که کسی به خاطر آنکه گاه به دلیل رخ نمودن امری در کار طبیعت کار خلاف قاعده‌ای سر می‌زند، آن را خلاف طبیعت و بی‌تدبیرانه بداند.

اگر بگویند: چرا چنین وقایعی پدیده می‌آید؟

پاسخ داده می‌شود: نا خیال نشود که همه چیز ضرورتاً از طبیعت سری زند و جز طبیعت چیزی در کار نیست. بلکه کار آفرینش با تدبیر و حکمت آفرینشگر حکیم است؛ زیرا طبیعت را چنان آفرید که در ییشتر اوقات بر یک میر باشد و گاه به خاطر وجود دلایل و علل خاصی از میر معروف و همیشگی یرون

رود تا بدین وسیله ثابت گردد که کار طبیعت [از خود آن نیست بلکه] کسی دیگر آن را تدبیر می‌کند و برای رسیدن به غایت، به ابداء و قدرت و اتمام آفرینشگر - تبارک و تعالی - نیازمند است. براستی که او احسن الخالقین است.

ای مفضل! آنچه را که به تو دادم بگیر و حفظ کن و خدایت را در برابر نعماتش شکر و سپاس گوی و از اولیای بزرگ او پیروی نما. اندکی از دلایل فراوان آفرینش را و شواهد تدبیر و حکمت عالم را بیان و شرح کردم. در آنچه گفتم تدبیر کن و نیک بیندیش و از آنها درس عبرت بگیر.

عرض کردم؛ آقای من! به کمک و یاری شما چنین می‌کنم، ان شاء الله. این سخن را گفتم و از حال رفتم و مدهوش گشتم. هنگامی که به هوش آدم فرمود: خود را چگونه می‌بینی ای مفضل؟

گفتم: به یاری مولايم - عليه السلام - و تأیید او از آنچه نوشتیم بی نیاز شدم و این معارف گویی که در برابر من است و از روی آنها می‌خوانم. مولايم را شکر و سپاس که او سزاوار و شایته و متنحی حمد و شکر است.

آنگاه امام - عليه السلام - فرمود: ای مفضل! ادل خود را فارغ گردان و ذهن و اندیشه و آرامش را نگاه دار که در آینده از دانش ملکوت آسمانها و زمین و آفرینش شگفت در آنها و میان آنها و در باره انواع فرشتگان و صفو، مقامات و مراتب آنان تا سدرة المتهی و آفرینش جن و انس تا زمین هفتم و آنچه در تحت آن است برای تو شرح خواهم کرد. آنگونه که آنچه اکنون می‌دانی تنها جزئی از آنها می‌شود. هرگاه که خواهی برو و یا که تو مصاحب مایی، تو در نزد ما منزلتی والا و رفیع داری. جایگاه و موقعیت تو در قلب مؤمنان بسان آب برای تشهه است. تا

خود نگفته‌ام، آنچه را که به تو وعده کرده‌ام از من مطلب.

مفضل می‌گوید: با چنان حالتی از نزد مولایم - علیه السلام - مرتخص شدم
که بعید است کسی آنگونه حالت مبارکی پیدا کرده باشد.

خدای را سپاس گه ترجمة کتاب شریف «توحید»

مفضل در هقدم ربيع الاول سال ۱۴۱۵، روز میلاد پیامبر

گرامی - صلی الله علیه و آله - و فرزند بزرگوارش، امام جعفر

صادق - علیه السلام - به دست بنده ناچیز، نجفملی میوزاییں -

حقی الله عنہ - به پایان رسید.





ابوھریہ
احادیث ساختی

علامہ سید عبدالحسین شرف الدین الاعظمی (ره)

تربیۃ نگارش، جملی ہدایت



اعتدال بخت

قم - خیابان شده - کوچه ۱۹ - پلاک ۱۹

تلفن ۰۳۶۲۸۵۹ - ۰۳۶۲۸۵۹ فاکس ۰۳۶۲۸۷۷